یادآوری چند نکته

* مقالات ارسالی باید تایپ یا با خط خوش نوشته شود و شامل پاورقی‌ها، توضیحات و فهرست منابع در پایان باشد.

* مقالات ارسالی برای فصل‌نامه باید چاپ نشده باشد.

* فصل‌نامه مقالات دریافتی را باز پس نخواهد داد.

* حق‌التألیف مناسب به مقالاتی که در این فصل‌نامه به چاپ برسد، پرداخت خواهد شد.

* فصل‌نامه در انتخاب مقالات آزاد است.

* مطالب منعکس شده، الزاماً نظر مدیریت فصل‌نامه نیست.

مدیر مسئول

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر شریف حسین قاسمی

فصلنامۀ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو

شماره ۱ پائیز ۱۳۶۹ (۱۹۹۰)

مشاوران :

پرفسور نذیر احمد

پرفسور سید امیر حسن عابدی

پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی

قند پارسی

خطاط : سید میر ساند و محمد هاشم عمرزاده

ناشر : رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

۱۸ - تلک مارگ ، دهلی نو ، ۱۱۰۰۰۱

تلفن : ۳۸۳۲۳۲ - ۴

فهرست مطالب

بسمه تعالی

سخنی با خوانندگان :

سرنامه بنام آن خداوند   که دلها را به خوبان داد پیوند

روابط دو ملت و دو کشور کهنسال ایران و هند نیاز به مقدمه ندارد و بقول
پاندیت جواهر لعل نهرو (۱)، در بین ملل و اقوام و نژادهای بسیاری که با زندگی
و فرهنگ هند رابطه داشته اند و در آن نفوذ کرده اند قدیمترین و مداوم ترین
آنان ایرانیان بوده اند و براستی هم این ارتباط بر پایه ای استوار است
که ریشه در عمق تاریخ و فرهنگ دو ملت دارد و تا ریشه در آب است امید
ثمری هست .

اشتراکات فراوان و یگانگی های فرهنگی دو ملت آنچنانست که ایرانیان
درین سرزمین بیگانگی نمی بینند و به یقین یکی از اصلی ترین این عوامل زبان و ادبیات
فارسی است .

اگر مبدأ حضور زبان فارسی در شبه قاره را سنه ۱۰۰۱ میلادی بدانیم
ناشیانه از درک عمیقترین خویشاوندی های زبانی در طول تاریخ فرهنگی دو
کشور غفلت ورزیده ایم . بی شک سرمطلع گسترش این زبان را در هندوستان
نباید در فتوحات غازیان غزنه و یا صوفیان و بازرگانان ایرانی دانست گرچه
هریک از اینان بسهم خود تأثیری شگرف بر این همنوایی فرهنگی داشته و

(۱) از کتاب کشف هند . تألیف جواهر لعل نهرو

وطوطیان هند را شکرشکن کرده اند. همین همزبانی و همنوائی و همبستگی عمیق فرهنگی
ما را برآن داشت تا ما نیز بسهم خود درین وادی به انجام وظیفه ای خطیر دست
زنیم و در حد امکانات و همت خویش با عاشقان شیفتهٔ این زبان شیرین
و فرهنگ استوار درین سرزمین همنوا شویم و فریادرسای آنان را که در تلاطم
امواج اقیانوس توطئهٔ دشمنان فرهنگ برای پاسداری از میراث
تاریخی و فرهنگیشان بلند است، بگوش جهانیان برسانیم و سکانداران
حرکت و حیات این کشتی را به پاسداران این حریم در سراسر جهان بیش
از پیش بشناسانیم. تشخیص چنین نیازی از چند سال پیش داده شده بود و
دلائل عدیده ای نیز برای آن داشتیم که در رأس آنها جلوگیری از خطر
یک انقطاع فرهنگی و معنوی مردم شبه قاره هند با تاریخ گذشتهٔ شان
است. بعقیدهٔ ما نپرداختن باین مهم غفلتی است که میتواند ملتی را که قریب به
هزار سال ارزنده ترین آثار تربیتی اسلامی و اخلاقی خویش را به فارسی تدوین
کرده است با آنهمه مجموعه ارزشمند بیگانه سازد و نسل حاضر را در مقابل پرسش
نسلهای آینده بی جواب گذارد و فاجعه ای رخ دهد که وجدان بشریت
آگاه هرگز از آن نخواهد گذشت.

گرچه همت مردانهٔ عاشقان زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی در شبه
قاره ستودنیست لیکن ما را ازین تلاش و همقدمی بی نیاز نمی کند در حال
حاضر مجلهٔ بیاض و ایندو ایرانیکا تنها مجله هائیست که به فارسی در هندوستان
منتشر میگردد تا دران مقالات و تحقیقات دانشمندان و نویسندگان هند
معرفی شود و به یقین این اقدام ارزشمند به تنهایی برای برآوردن نیاز

کافی نیست و سعی بیشتر را میطلبد. امیدواریم که این فصلنامه در حد خود مؤثر افتد تا فاصلهٔ جغرافیایی ما را با همزبانان و حتی فواصل تاریخی را با گذشتگان کوتاهتر کند.

در نظر است بخواست خداوند درین فصلنامه به گردآوری تحقیقات و تجربیات و یافته‌ها و اطلاعات گوناگون پاسداران زبان و ادبیات فارسی پرداخته و مقالاتی ارزشمند از دانشمندان هندی و ایرانی بچاپ برسانیم. مطالبی که به نوعی در ربط با زبان و ادبیات فارسی، فرهنگ ایرانی، تأثیر فرهنگی ایران و ایرانیان بر هند، تأثیر زبان فارسی بر زبانها و گویشهای مختلف هند، روابط هند و ایران و نظایر آن باشد. بعلاوه در نظر است که بخشی از فصلنامه به چاپ رسائل و آثار تحقیقی کوتاه و قدیمی اختصاص داده شود تا امکان دستیابی شیفتگان باینگونه رسایل که عمدتاً چاپ نشده‌اند، فراهم گردد و باین ترتیب شاید قدمی مفید در راه شناساندن تاریخ و زبان و ادبیات فارسی در هند برداشته باشیم. معتقدیم که این فصلنامه میتواند مشوق بسیاری از استادان و دانشجویان دوره‌های عالی زبان و ادبیات فارسی در هند باشد تا در نهایت تلاش و دقت، مطالب مفید تحقیقی خویش را باین طریق به نظر خوانندگان محترم در سراسر جهان فارسی زبانان برسانند. معرفی کتب چاپ شده در هند در ربط با موضوعات فوق الذکر و معرفی چاپهای تازه در ایران نیز برای دوستداران مدنظر است.

اختصاص بخشی از مجله به اخبار فرهنگی مربوطه در دو کشور ایران و هند و ارائهٔ اشعاری از شاعران این دو سرزمین، نیز بر تنوع و شیرینی مطالب

خواهد افزود.

در هر حال قدم اولیست که نمیتواند خالی از خطا باشد. ضمن دعوت از کلیه عزیزان جهت ارسال مطالب و مقالات و تحقیقات چاپ نشده آنان جهت بررسی و چاپ در فصلنامه، امید ما به راهنمائی ها و همکاری استادان و دانشمندان از سراسر گیتی است تا ما را درین راه یاری دهند و قدمهای لرزان اولیه را به گامهای استواری در ارائه این خدمت مبدل سازند و صد البته که توفیق الهی را نیز شب و روز طلب میکنیم که:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

والسلام

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، هند

استاذ نذیر احمد، دانشگاه اسلامی علیگر

معرفی قدیمترین نسخهٔ خطی میخانهٔ عبدالنبی فخرالزمانی

تذکرهٔ میخانه یکی از بهترین تذکره های فارسی است که در ۱۰۲۸ھ اتمام یافت چنانکه از قطعه تاریخ زیر واضح میشود :

در جهان از جمع ساقی نامها ساختم میخانهٔ رندانهٔ
کز سواد خط آن آید بچشم بی تکلف معنی مستانهٔ
بس که جوش بادهٔ معنی دروست بیت بیت او بود میخانهٔ
شیر گیری گر ازو آید برون بشکند بتهای هر بتخانهٔ
عقل پیر آورد از پی تاریخ آن
بادهٔ در میخانهٔ رندانهٔ

نویسندهٔ میخانه عبدالنبی فخرالزمانی از قزوین بود و در زمان حکومت جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷) به هندوستان وارد شد و اکثر نقاط هند را سیاحت نمود چنانچه تذکرهٔ میخانه را در ۱۰۲۸ھ در پتنه بنام نواب سردار خان به اتمام رسانید و ساقی نامهٔ خود را که شامل میخانه است نیز بنام نامی این نواب معنون ساخت .
تذکرهٔ میخانه شامل سه قسمت است و هر قسمت را بنام مرتبه موسوم کرده است.
مرتبه اول شامل احوال دستخورانی که داعی اجل را لبیک اجابت

گفته وسر در نقاب خاک تیره کشیده اند ››

مرتبه دوم ‹‹ در ذکر شاعرانی که درین ایام خجسته فرجام در حیات‌اند و اشتهار سرشاری دارند ››

مرتبه سوم ‹‹ در ذکر فصحایی که مؤلف کتاب با ایشان برخورده و با ایشان صحبت داشته ››

اگرچه این تذکره در سال ۱۰۲۸ تمام یافته بود اما مؤلف بعداً درین ترمیم و تنسیخ و حک و اصلاح نموده وازین جهت در نسخه های این تذکره اختلافات زیاد از لحاظ تعداد صاحبان ترجمه دیده میشود .

این تذکرهٔ مهم دو بار چاپ شده ، دفعه اول به ترتیب و تصحیح پرفسور محمد شفیع در سال ۱۹۲۶ در لاهور از چاپ درآمده ، پرفسور مزبور از روی دو نسخه یعنی نسخهٔ ذاتی که بسیار معتبر و مهم بود اما ناقص است و نسخهٔ کتابخانهٔ رضا رامپور که در ۱۰۳۹ هـ استنساخ شده بود ، چاپ نموده بود بعداً محقق ایرانی آقای گلچین معانی از کمک دو نسخهٔ دیگر با حواشی مفصل در سال ۱۳۴۰ شمسی ۱۹۶۲ میلادی انتشار داده

چهار نسخهٔ بالا که در هر دو چاپ بکار برده شده بقرار زیر است :

ا- نسخهٔ شخصی پرفسور محمد شفیع :

تعداد اوراق ۲۹۷ ، تقطیع ۸½ × ۴½ اینچ ، تقطیع متن نوشته ۵½ × ۲½ اینچ ، سطور ۱۵ ، خط نستعلیق ، تاریخ کتابت ندارد ناقص الاول است چند ورق در ابتدا افتادگی دارد ، دیباچه و ترجمه احوال نظامی کاملاً از بین رفته چند ورق نانویس مانده ، در کتاب زیر عنوان ساقی نامهٔ طالب آملی تقریباً چهار صفحه بیاض است بعضی جایها پیوندکاری شده و بعضی جایها عبارت حاشیه ناقص است

من حیث المجموع متن این نسخه از نسخهٔ رامپور صحیح‌تر است .

۲- نسخهٔ رامپور :

اوراق ۲۴۱ تقطیع ۷¼ × ۴ ، تقطیع متن نوشته ۵ × ۲¾ اینچ سطور ۱۵ ، خط نستعلیق ، حروف ریز جا بجا پیوندکاری ، در ابتدا اقلاً یک ورق افتادگی دارد و ساقی نامهٔ طالب آملی چند صفحه بیاض مانده عیناً مانند نسخهٔ اول تاریخ کتابت ۱۰۳۹ھ . بر این نسخه یادداشت زیر نوشته شده :

«در ۱۰۲۲ تصنیف شد و در ۱۰۳۹ بصحت مصنف برای نذر جهانگیر بجدول طلا مرتب گشته بدو گذرانید».

درین عبارت سنهٔ تصنیف ۱۰۲۲ یقیناً غلط است البته تاریخ کتابت ۱۰۳۹ھ که در آخر نسخه نیز آمده درست است ، بنابرین واضح است که این نسخه در زندگانی مؤلف تهیه شده بود اما چون جهانگیر در ۱۰۳۷ فوت شده بنابرین تقدیم نسخه در ۱۰۳۹ ممکن نیست .

۳- نسخهٔ آقای عبدالحسین بیات :

این نسخه که اساس طبع گلچین معانی است سابقاً متعلق بمرحوم سید عبدالرحیم خلخالی بوده چنانچه از خط و امضای در حاشیهٔ بعضی صفحات نمودار است اما از دیباچ این نسخه سه صفحه ساقط است ، قطع ۳۰ × ۱۹½ در ۴۴۰ صفحه ، هر صفحه ۱۷ سطر خط نستعلیق ، چند صفحه سوختگی دارد که بعداً وصالی شده در پایان نسخه آمده :

«تمت الکتاب بعون الملک الوهاب به تاریخ روز جمعه نوزدهم شهر ذی قعده سنه ۱۰۷۱ احدی و سبعین و الف... الخ».

۴- نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملک به شماره ۴۲۵۷ :

این نسخه سیزده صفحه از اول و شش صفحه از آخر افتادگی دارد و بجز دو صفحهٔ دیگر که از اواسط آن افتاده است دیگر نقصی ندارد و از حیث خط از نسخ بیاض بهتر است.

چنانکه در فوق آمده این دو نسخه اخیر را آقای احمد گلچین معانی در تصحیح میخانه چاپ سال ۱۳۴۰، ۱۹۶۲ بکار برده اند. ناگفته نماند که راقم السطور نسخه ملی ملک را در ۱۹۵۵م که در دورهٔ اقامت خود در تهران تحت مطالعه قرار داده بودم و مندرجات اضافی را ضبط نموده چنانچه یک مقالهٔ مفصل در اورینتل کالج میگزین لاهور انتشار دادم و این مقاله در سه شماره آن مجله چاپ شده بقرار زیر:

نوامبر ۱۹۵۶، معرفی میخانه و نسخهٔ ملک ۱ تا ۵ صفحه

مندرجات اضافی ۷ تا ۴۸ صفحه

فوریه ۱۹۵۷ مندرجات اضافی ۴۹ تا ۸۰ صفحه

اوت ۱۹۵۷ مندرجات اضافی ۸۳ تا ۱۱۷ صفحه

ناگفته نگذریم که در همین مقاله که اصلاً مبنی است بر معرفی نسخه ملک و مندرجاتی که این نسخه از نسخه چاپی اضافه دارد، در این مقاله ضمناً به نسخه سید عبدالرحیم خلخالی اشاره شده که سید مزبور از این نسخه در ترتیب دیوان حافظ استفاده نموده اند، بدین عبارت:

"نسخه دیگر در ایران پیش سید عبدالرحیم خلخالی است که در سال ۱۰۷۱ کتابت شده، ر.ک: دیوان حافظ مرتبه خلخالی دیباچه ص (د یا ک)" و در حاشیه ص ۸۳ نسخه علیگر هم که قدیمترین نسخه میخانه است، اجمالاً معرفی شده و در تصحیح متن صفحه ۸۳ تا ۱۱۷ بکار برده شده.

آقای احمد گلچین معانی در تصحیح میخانه از شماره های مختلف مجله اورینتل کالج لاهور استفاده نموده اند حتی از مقاله بنده به عنوان فزونی استرآبادی شامل مجله

مزبور به شماره نوامبر ۱۹۵۸ تذکر داده اند، اما از شماره های سه گانه که شامل همه ملحقات
اضافی که بعد از هفت سال در میخانه چاپ آقای معانی شامل شده هیچ ذکری نیست،
بالفاظ دیگر آقای مزبور هیچ توجهی به سعی بنده نداده و گویا سعی اینجانب نه فقط نامشکور مانده
بلکه بهدر رفته. اگر آقای مزبور این شماره ها را میدیدند مطلع میشدند که آقای خلیلی سعی خویش
را در تصحیح دیوان بکار بستند و بعلاوه آن یک نسخه مهم در کتابخانه دانشگاه علیگر وجود
دارد و آن نسخه از همه نسخه های مکشوف مهمتر است.

آقای معانی به نسخه نور عثمانیه استانبول اشاره نموده اند و از روی آن قسمت فاقد
نسخه های چهارگانه را جبران نموده اما معلوم نشد که چرا آن دانشمند محترم در مقایسه متن کتاب
از آن نسخه خودداری نموده، آقای پرفسور محمد شفیع در مقاله شامل مجله اورینتل کالج شماره فوریه
۱۹۵۹ بعنوان خزاین مخطوطات استانبول تذکر داده که در استانبول یک نسخه کامل
وجود دارد چون تفصیل این نسخه یافته نشد معلوم نیست که این همه نسخه نور عثمانیه استانبول
است که آقای معانی نقصهای نسخ را رفع نموده و این نسخه بنا بر گفته آقای مذکور متعلق
به هزار و دویست یا کمی قبل و بعد از آن تاریخ است.

پس از این توضیحات میخواهم تفصیلات نسخه که زیر مطالعه این بنده از دیر باز
است و آقای گلچین معانی از آن اطلاع ندارند در این جا بیاورم.

این نسخه زیر شماره صندوق ۳/۸ ذخیره میر عالم در کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی
علیگر نگاهداری میشود، اوراق ۲۰۴ تقطیع ۱۶٫۵×۱۰ سانتی متر تقطیع متن نوشته
۱۱٫۷ × ۱٫۶ سانتی متر، هر صفحه ۱۵ سطر دارد، خط نستعلیق روشن و خوانا و خوب
در ابتدا اقلاً دو ورق ساقط است زیرا که ۳۲ ½ سطر که از ابتدا تا «ترا ز نامش
زبان آفرینش» (مصرعه اول) [چاپ گلچین صفحه ۲۰۱] افتادگی دارد و این

افتادگی از هر سه نسخهٔ چارگانه که هر دو مرتب بکار بسته اند، کمتر است، اقلاً نه سطر از نسخهٔ چاپی پرفسور اضافه دارد.

ابتدا، نسخه: با دول زنده جان آفرینش.

این مصراع دوم است، و مصراع اول بقرار زیر است:

ترازنامش زبان آفرینش

خاتمه نسخه اینست:

تمت تمام شد کتاب میخانه بجهت سرآمد بلبل گلشن سخندانی
مؤلف نسخه معانی عبدالنبی فخرالزمانی ۹ ماه شهر ذی حجه سنه ۱۰۳۶

ازین عبارت واضح است که کاتب این نسخه را برای نویسنده تذکره یعنی عبدالنبی فخرالزمانی نوشته و هیچ نسخه دیگر برای مؤلف رونویس نشده بود و چون مؤلف در سال ۱۰۳۶ بقید حیات بود، قول کاتب درست بنظر می آید.

اهمیت این نسخه به وجوه زیر است:

اولاً اینکه در حیات مؤلف رونویس شده
ثانیاً برای مؤلف استنساخ یافته.
ثالثاً از همه قدیمتر است، نسخه رامپور در سال ۱۰۳۹ یعنی سه سال بعد و نسخه خلیخالی ۲۴ سال بعد رونویس شده.

رابعاً هیچ افتادگی در میان نسخه ندارد.
خامساً بجز چهار ورق ابتدا که پیوندکاری شده، هیچ نقصانی در نسخه دیده نمیشود
سادساً ممکنست که در تحت نظر مؤلف در آمده باشد زیرا که در همین کتاب تصحیح دقیق بنظر می آید.

سابقاً بجز چهار ورق در ابتدا این نسخه مورد احتیاج پیوندکاری نشده و روشن است.
تا متنا خط نستعلیق، صاف و خوانا و روشن است.
مندرجات این نسخه بدین قرار است
دیباچه مع فهرست مندرجات : تا ورق ۸

مرتبهٔ اول، سخنورانی که فوت شده بودند

		ورق			ورق
۱	نظامی گنجوی	۸	۱۵	قدسی مشهدی	۱۲۶
۲	عراقی	۳۵	۱۶	فیضی هندوستانی	۱۳۱
۳	امیرخسرو	۴۰	۱۷	نوعی خبوشانی	۱۳۵
۴	خواجوی کرمانی	۴۹	۱۸	غیاثا اصفهانی	۱۴۵
۵	خواجه حافظ	۵۴	۱۹	میرزا غازی ترخان	۱۵۲
۶	جامی	۶۴	۲۰	شکیبی اصفهانی	۱۵۸
۷	هاتفی	۷۵	۲۱	صحیفی	۱۶۵
۸	پرتوی	۷۶	۲۲	میرسنجر کاشی	۱۶۷
۹	امیدی رازی	۸۶	۲۳	ملک قمی	۱۸۶
۱۰	شرف جهان قزوینی	۹۰	۲۴	ظهوری	۱۹۱
۱۱	قاسم جنابدی	۹۱	۲۵	ابوتراب فرقتی	۲۲۰
۱۲	وحشی یزدی	۱۰۴	۲۶	آقا صفی اصفهانی	۲۲۶
۱۳	حسین ثنایی	۱۱۱	۲۷	فغفور گیلانی	۲۲۹
۱۴	عرفی شیرازی	۱۱۹	۲۸	افضل خان دکنی	۲۳۶

۳

مرتبہ دوم

مرتبۂ سوم ۴

خاتمهٔ کتاب ۴۰۲، تاریخ اتمام ۴۰۴

خصائص املائی نسخهٔ علیگره:

درکلما مانند مردانگی، کشت، مرگ

۱- ک به جای گ، بدون استثنا. اما بای فارسی وجیم فارسی دارای سه نقطه «پ، چ» هستند.

۲- همزه «ی» بطور علامت اضافت مانند سلسلهٔ ایشان ۲۲۶ میانهٔ این ۲۲۶، نادرهٔ زمان «ایضاً»، نشو ونما دهندهٔ خردمندانست همزه «ء» بطور یای تنکیر مانند جریمهٔ زمان از قلهٔ بدن «۳۸۱»

میخانهٔ رندانهٔ

همزهٔ اول علامت اضافت وهمزهٔ دوم بطور اسم تنکیر

معنی مستانهٔ

همزه درمستانه به طور اسم تنکیر آمده

بور میخانهٔ

درمیخانه همزه بطور اسم تنکیر بکار برده شده

هر بتخانهٔ

در بتخانهٔ همزه اسم نکره است

باده درمیخانهٔ رندانهٔ

درمیخانه همزه علامت اضافت ودر رندانه یای تنکیر ورق ۴۰۴،

اما شما راین همزه در حروف جمل نیست، اگر بروش امروزی رندانه ای بنویسید

عدد دو حرف : ۱ + ی (۱۱) اضافه میشود و درینصورت قطعهٔ تاریخ بجای ۱۰۲۸ ، ۱۰۳۹ میشود و این غلط است .

۳ ـ واژه ها مانند هرزه گوئی ، هرزه درائی ، خودستائی (۳۸۰) کامجوئی نکوئی (۲۱۶) بدینطور آمده :

هرزه گویی ، هرزه درایی ، خودستایی ، کامجویی ، نکویی ، همزه درین شماها حذف شده و فقط شوشه ایست که بر وجودایشان دلالت می کند ، دو دو نقطه ده یا را باشند

زیر حرف ی اکثراً دو نقطه گذاشته شده

۴ ـ درصورت جمع بستن اسماء غیر ذوی العقول علامت جمع ها ، پس از گذاشتن ها ی مختفی افزوده میشود وهمین صورت در مخطوطات قدیم فارسی دیده میشود مانند آدمی زادها ی (۳۷۹ ب) بجای آدمی زاده ها ی ، ساقی نامها (۴۰۲ و) بجای ساقی نامه ها ـ اما وقتی که بجای علامت جمع با جزء دیگر شامل شود ها ی مختفی باقی ماند مانند باده پرست (۳۸۰)

۵ ـ صورت دقیق نقطه گذاری و اعراب نویسی هیچ جا دیده نمی شود ، حتی از علامت اضافت (زیر) که در مفهوم تاثیر فوق العاده دارد ، نیز خودداری نموده شده ، هیچ جا تشدید بر حرفهای مشدد دیافته نمیشود وهمین عمل در فقرات عربی نیز بکار آمده ، مانند ـ قدس سره (۲۱۶ ب) ، بجای قدّس سرّه ، معزز بجای معزّز ، مقرب بجای مُقرّب مفوض بجای مفوّض ، تردد بجای تردّد (۲۲۶ ر)

۶ ـ پیوستگی دو کلمه نیز در خور توجه است :

(۱) ، می اکثراً پیوست کلمه یا جزء دیگر می آید ، مانند مینویسد ، میداند ، مینماید ، میکشند

میرسد، ۳۰۰، اما گاهی می نمود، دیده می شود، ۳۷۹، پیوست آمده.

(ب)

اما دو جز در کلمات مانند نخور (۳۰۰)، شاهنباز، غارتگر (۳۹۷)، اما در کلمات مانند می کشی (۳۷۹)، فرمان روائی (۳۸۱)، دل نشین (۳۸۰) هردو جز جدا آمده.

(ج)، بای نفی از کلمه اکثراً جدا دیده میشود،

مانند بی پرواهی (۳۷۹)

(د)، رجحان پیوست نویسی بر جدا نویسی زیاد یافته میشود، مانند

میهانخان و زینخان (۳۸۱)، اینچنین (۳۰۰)، آنزمان (۳۷۹)،

آنقدر (۲۲۶)، همدران (۳۸۳)، عالیمقدار (۳۹۸)، عالیجاه، عالیشان (۳۸۳ ب)

میخانه (۴۰۴)، همانرا (۳۰۰)

(ه)، بای اضافه همراه کلمه نوشته شده مانند:

بدارالعیش (۲۲۶)، بسرحد (۳۰۰)، بهندوستان (۳۰۰)، بسی (۳۷۹،

(به + سی) بدو (۳۸۲)، بانصرام (۳۸۳)، باکره (۳۲۸) = به اکره

بتحقیق (۲۱۶)، اما به گاهی جدا نیز آمده، مانند به مرادی (۳۷۹)

بنصت (۲۱۶)، به بنگش (۳۸۳)، بای زینت و نای نفی پیوست

افعال دیده میشود،

مانند نگفته (۳۰۰)

۷- کلمات مانند برده باری (= بردباری) (۳۸۱)، بی پرواهی (دو بار)، (۳۷۹، ۳۸۰)، بجای بی پروائی، آمده است. معلوم نیست که این تخفیف املائی

است یا زمان

۸ ـ املای بعضی از واژه ها مورد توجه است : مانند خورشید (۳۲۶) که در مخطوطات قدیم بصورت خرشید می آید . همچنین میرزای ۳۸۱ .

۹ ـ در بعضی کلمات توجه به مد دیا د دیده میشود ، مانند در آن ، سرآمد (۲۱۶)

۱۰ ـ در تالغایه اضافه تا بظاهر خود از طرف نویسنده کتاب است (۳۰۴) بعضی امور که از مقایسه مندرجات نسخه علیگر به نسخ دیگر مورد توجه قرار میگیرد به قرار زیر است :

۱ ـ اگرچه حق اینست که نسخه های پیخانه که قدیمتر باشد ، مندرجات آن ها از نسخه های جدید کمتر میباشد ، مثلاً نسخه شخصی پرفسور شیفع از نسخه رامپور که در ۱۰۴۹ رونویس شده قدیمتر بنظر می آید و دران تراجم کم اند در موخرالذکر بعضی تراجم بعداً اضافه شده اما این قاعدهٔ کلیه نیست زیرا که نسخهٔ علیگر که از نسخهٔ رامپور سه سال پیش استنساخ شده اقلاً پانزده ترجمه زیاد دارد و علتش بظاهر اینست که نسخه مکتوبه ۱۰۴۹ از نسخهٔ قدیمتر رونویس شده باشد و خود کاتب در پی تحقیق نشد که بعضی مندرجات که تا آن دوره بمنصه شهود آمده در نسخه خود اضافه نماید ، والا از اوضح واضحات است که مندرجات نسخه قدیمتر باید از نسخه جدید ترکمتر باشد .

۲ ـ ترجمه صفی اصفهانی در چاپی لاهور در مرتبه سوم است (ص ۵۴۸ ، ۵۴۹) اما در نسخه علیگر و چاپ تهران در مرتبه اول . بازشناقی نامه اشس در چاپی لاهور در هر دو نسخهٔ دستنویس این اطلاع درج شده
عدد ابیاتش همگی دران وقت از قصیده گزیده . بدو هزار بیت رسیده ،

ساقی نامهٔ ناتمامی قریب به چهل بیت داشته باین ضعیف داد آن اشعار در بلدهٔ پتنه باخانهٔ مؤلف سوخت، این دو بیت ازان ابیات است :

شهی کو ببخشد بگیتی خراج | بساقی گشاید کف احتیاج
مرا نالهٔ نی به از صد جله | درائی بمنزل برد قافله (ص ۵۳۹، ۵۵۰)

اما در نسخهٔ ملک تهران و نسخهٔ علیگر این اطلاع درج است :

ساقی نامهٔ خود را هنگام ملاقات باین ضعیف داد وازان سرزمین ز بعد بیت صاحب خویش بکابل رفت و به تحقیق پیوست که در سنهٔ ثمان و عشرین والف در شهر مذکور از ساغر مرگ بی شعور گردید

صاحب میخانه در ۱۰۲۷ در پتنه رسیده (ص ۵۷۴) و آن موقع ساقی نامهٔ صفی ناتمام بود و در همین اوان صفی پتنه را گذاشته باشد، بنابرین معلوم نیست که چه طور او دوباره بمؤلف ملاقات نموده و ساقی نامهٔ کامل را بدو سپرده چنانکه در نسخه های تهران و علی گر یافته میشود و من نمیدانم این اختلاف را برچه حمل کنم.

۳ - ترجمهٔ عتابی در نسخهٔ ایران در مرتبهٔ اول است و در نسخهٔ علیگر در مرتبهٔ سوم و نسخهٔ چاپی لاهور اصلاً ندارد عتابی خیلی پیش از تاریخ اتمام میخانه (۱۰۲۸) فوت شده بود و بنابرین باید که ترجمهٔ او در مرتبهٔ اول باشد اما چون ساقی نامهٔ کاملش بدست نیامده در نسخهٔ علیگر (با وصف اینکه شش بیت از ساقی نامه اش درج است) در مرتبهٔ سوم مانده و نمیدانم بچه علت در نسخهٔ ایرانی در مرتبهٔ اول در آمده حالانکه در بارهٔ ساقی نامهٔ او هیچ اطلاعی تا آن موقع بدست نبود، باید افزود که در پتنه با وجود ملاقات او با مؤلف میخانه تا چون او ساقی نامه ننوشته در نسخهٔ چاپی لاهور در مرتبهٔ سوم است.

۴- بعضی اشعار اضافی که در نسخهٔ علیگر است و در هیچ نسخهٔ دیگر یافته نمی‌شود بقرار زیر است :

از ساقی نامهٔ عتابی :

بده ساقی آن نار افسرده را | که گلشن کنم خاطر مرده را
ازان می که از نشاء معنوی | نهم خشت زر بر خم خسروی
بده می که رخساره گلگون کنم | چو نی ناله از سینه بیرون کنم
چو ساقی کند صاف دُرد شراب | عرق ریزد از نخهٔ آفتاب
در آیینه گر پرتوش جا کند | در و عکس کار زلیخا کند

ساقی نامهٔ صفی :

کنون حاجت خلق از کردگار | همین است پیوسته لیل و نهار

شش بیت زیر از بند دوم و بیتی از بند سوم ترجیع بند احولی سیستانی تنها در نسخهٔ خطی علیگر نقل شده است :

آن برق درخشنده که همچو کف موسی | بر آب ده خاطر عوض جو است
آن غارت طاقت که شود بیخود و مدهوش | گر دیده بدو کی همه ایوب صبور است
آن چشم که خضر است که در سینه سیراب | این روح مسیح است که در جام بلور است
آن شعله که بر باد ده آتش کبر است | آن آب که بر هم زن بنیاد غرور است
از جوش می و سوز نی و شورش نیسان | بزم شب ما گرم تر از صبح نشور است
ساقی نشکن جام که ما دوست پرستیم | از جام می مهر علی واله و مستیم
ساقی بده آن جام می صدق و صفا را | آن می که کند آب بقا زهر فنا را

۵ ـ اشعار ترکی از عتابی که در نسخهٔ ملک آمده از چاپی تهران که در آن نسخه
استفاده شده، خارج است. این اشعار در اورینٹل کالج میگزین انتشار یافته.

حواشی :

۱ سردار خان خواجه یادگار بیگ برادر عبدالله فیروز جنگ، رک مآثر الامرا ج
۲ ص ۴۱۱

۲ در چاپی لاهور ۲۸ و چاپی تهران ۲۹ صاحب ترجمه هستند. در اول الذکر
ترجمهٔ صفی و افضل خان دکنی درین مرتبه نیست، ترجمهٔ صفی در مرتبهٔ ثانی است و افضل
خان دکنی اصلاً نیست. اما در چاپی تهران ترجمهٔ عتابی اضافه است و این در این
نسخه در مرتبه سوم ورق ۳۷۲ آمده

۳ درین مرتبه در نسخهٔ چاپ لاهور بیست صاحب ترجمه، ترجمهٔ باقر خرده و
نظام دست غیب در نسخهٔ لاهور شامل نیست. اما در نسخهٔ چاپ تهران بیست و سه
صاحب ترجمه هستند یعنی یک اضافی هست و آن اسد بیگ است که در نسخهٔ
علیگره در مرتبه سوم آمده.

۴ در نسخهٔ لاهور ۲۵ صاحب ترجمه است و ترجمه های ابوالحسن (شماره ۲)،
و عتابی تکلو (شماره ۶)، و رشکی (نمره ۱۱، و وجودی نمره ۱۹، و صالح تبریزی (۲۰، و شهی ۲۲،
و مظفر کاشی نمره ۲۴، و ابراهیم فارسی ۲۵، و عارفی ۳۰، و اخولی سیستانی ۳۱، و عشرتی ۳۲،
و لمبوره ۳۳، در نسخهٔ لاهور نیامده و ترجمهٔ صفی اصفهانی که در نسخهٔ علیگر در مرتبهٔ اول آمده
در چاپی لاهور ذیل این مرتبه است و در چاپی ایران سی و هشت صاحب ترجمه در مرتبهٔ سوم
شامل است از آن جمله ترجمه های طبعی و شیخی و علی جهرمی و دیری اضافی است و ترجمهٔ
اسد بیگ در مرتبهٔ دوم و عتابی تکلو در مرتبهٔ اول آمده است. خلاصه اینکه در چاپی لاهور ۷۱، در نسخهٔ علیگر ۸۶ و چاپی تهران ۹۰ صاحب ترجمه هستند

ابیات ناشناختهٔ امیر معزی

پرفسور سید امیرحسن عابدی
دانشگاه دهلی

امیرالشعرا ابوعبدالله محمد بن عبدالملک نیشاپوری یکی از بزرگترین شعرای دورهٔ سلجوقی به شمار می رود، پدرش عبدالملک برهانی[1] که شاعر دربار الپ ارسلان[2] بوده، در آغاز سلطنت ملکشاه وفات یافت. در جای وی پسرش معزی وابسته بدربار شد. چون ابوعبدالله محمد نسبت به معزالدین والدنیا ملکشاه داشته، تخلص وی «معزی» گردید. بعلاوه ملکشاه بوی لقب امیر اعطا کرده بود.

پس از مرگ ملکشاه[3]، معزی در هرات و نیشاپور و اصفهان به سر برد و بعداً به دربار سنجر[4] پیوست و تا آخر عمر وابستهٔ بهمان دربار بود. تقریباً در سال ۵۲۰ هجری ۱۱۲۶ میلادی جهان را بدرود گفت.

دیوان امیر معزی را اولین مرتبه مرحوم عباس اقبال دانشمند بزرگ و استاد دانشگاه تهران تصحیح نمود و به سال ۱۳۱۸ هجری شمسی انتشار داد[5] و آن دیوان شامل تقریباً ۱۸۵۰۰ بیت می باشد

۱- ۴۰۹-۴۶۵ هجری/۱۰۱۸-۱۰۷۲م]. ۲- عضدالدین ابوشجاع الپ ارسلان محمد بن جعفری بیگ ۴۵۵-۴۶۵ھ/۱۰۶۳-۱۰۷۲م]. ۳- ۴۶۵-۴۸۵ھ/۱۰۷۲-۱۰۹۲م]. ۴- معزالدین ابوالحارث احمد بن ملکشاه ۵۱۱-۵۲۰ھ/۱۱۱۷-۱۱۲۶م]. ۵- کتابفروشی اسلامیه.

بعداً در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی بطور اغلب همان نسخه طبع یافته به نام "دیوان کامل امیر معزّی"، "یا کلیات دیوان امیر معزّی" با مقدمهٔ ناصر معیّری تجدید چاپ یافت[۱].

این جانب چندی پیش بتخانهٔ[۲] صوفی مازندرانی[۳] را مورد مطالعه قرار دادم و با کلام از بزرگترین شعرای فارسی، که تا به حال بچاپ نرسیده است، برخوردم. دراین مقاله تنها اشعاری از امیر معزّی عرضه می شود که در دیوان طبع شده یافت نمی شود، اینجا باید تذکر داده شود که برخی از این اشعار در یک بیاض ضخیم دیگری، که در کتابخانهٔ انجمن آسیائی[۴] نگهداری می شود، وجود دارد و به اثبات می رسد که این کلام متعلق به "امیر معزّی" می باشد ابیاتیکه در "بتخانه" صوفی مازندرانی و در بیاض هم وجود دارد، در پاورقی نشان داده شده است، و این اسم لازم به یاد آوری است که اشتباهات در بیاضها رُخ داده و اشعار یک شاعر به دیگری منسوب گردیده است.

امیر معزّی

در کشا از نخست میکده را | بس طلب کن حریف میکده را
هم بمی کن علاج می زدگان | زانکه می بهتر است می زده را

۱- نشرِ زبان - ۲ - نسخه های خطی شماره ۳۲، ۳۱ و ۵۹، ۶۰ (انتخاب دواوین شعرای متقدمین) مولانا آزاد

۳- وفات: ۱۰۳۵ هجری / ۲۶ - ۱۶۲۵ میلادی - ۴ - مجموعهٔ اشعار (منتخبات اشعار فارسی) نسخهٔ خطی شماره ۹۲۷، ایشیاتک سوسائیتی، کلکته

برلب آمد غم دل و جانم تا نهادم دو گوش بیهده را
به می ناب زود تر دریاب این دل و جان برلب آمده را

داد بستان ز عمر خویش که چرخ
ندهد باز عمر بستده را

* * *

شب شبگیر رسیده است مکن بیهوده خواب
جام شبگیری برگیر و در افگن می ناب
نور خورشید پدیدار شدست از سر کوه
آفرین باد به آنکس که ندارد سر خواب
تن من گرچه خرابست و دل آبادانست
دل ز شادی شده آباد و تن از باده خراب
خوردن باده در این وقت مباحست مباح
دادن بوسه در این وقت صوابست صواب

* * *

امروز روز باده و خرگاه و آتش است
سرداست و این سه چیز بسرما دردان خوش است
گر آتش و تنور نباشد روا بود
در جام و جانم از می و از عشق آتش است
در خرگه از نشاط بساطی بگستریم
گر برف گسترده بگلزار مفرش است
خواهیم بامدادیی همچو آفتاب
از دست آنکه عارض او مشتری وش است

آن بت که مرا صحبت او را جان است
حیات
شیرین سخن و نوش لب و تنگ دهانست

نادیدن و دیدنش مرا بیم و امید است
نزدیکی و دوریش مرا سود و زیان است

تا گشت زمن غایب و آمد بر من باز
هرچند همی بنگرم او را نه همان است

اندر شدن او را همه آهنگ بری بود
در آمدن او را همه آهنگ به جان است

بوسی ندهد تا زیکی دل نستاند
یک بوسه هم آخر بخرم گرچه گران است

روز در شادی و شراب است***
آباد بر آنکه او خراب است

شادی ز شراب حاصل آید
شادم که بدست من شراب است

از خواب سخن مگوی با من
می باید که جای خواب است ؟

زان می که برنگ و بوی گوئی
چون سرخ گل ست و چون گلاب است

هرکه در راه عشق صادق نیست
جز مرائی و جز منافق نیست
وانکه در راه عشق خاموشست
نکته گویست اگرچه ناطق نیست
باد سرد و سرشک [و] گونهٔ زرد
هر سه در عشق بی حقایق نیست
هرکه مست از شراب عشق بود
احتسابش مکن که فاسق نیست
توبه از عاشقان امید مدار
عشق و توبه بهم موافق نیست
دل بعشق است زنده در تن مرد
زنده دل نیست هرکه عاشق نیست

* * *

امشب برآن صنم شوم مست
در دامن زلف او زنم دست
گویم که ترا زبهر من نیست
آن غم که مرا زبهر تو هست
خواهم که مرا دهی بیک بار
از دو لب خویش بوسه ای هفت

با اینهمه آرایش و با اینهمه خوبی
شد نیز سر زلفک مشکینش به پیراست

امروز عدو منی و جان و دل من
این آن شلست را که از ما که بر ماست

***

نگارا بر دلم نامت نگار است
دلم بی تو چو زلفت بیقرار است

در آغوش و کنارم گیرک شب
که مقصود من آغوش و کنار است

***

نه بفرمان من است این دل معشوقه پرست
همه فریاد مرا زین دل بی فرمان است

گر مرا بوسه دهد باز بدو بخشم دل
بوسه ای زان لب شیرین بدل ارزان است

هم بدانسان که بود جان من اندر دل من
با منست آن بت و پیوسته ز من پنهان است

***

ای شاه زمی تیز شود خاطر شاعر
چون می نبود شعر بزودی نتوان گفت

می هست چو الماس و سخن هست چو یاقوت
یاقوت گران مایه با لماس توان سفت

***

در مرتبه و جاه ز عیّوق گذشتست
در قدر ز اندیشهٔ مخلوق گذشتست

***

سمنبرا نبود سرو را چو قدّ تو قد
صنوبرا نبود ماه را چو خدّ تو خد
نه من ز جملهٔ دیوانگان و مستانم
که پند و حدّ تو در حد من گذشت ز حد
اگر مراد تو آنست تا مرا بکشی
ز کوی خویش بعمدا کنی مرا مشهد
سزای مشهد کوی ستمگران نبود
کسی که بارگه داوران کند مقصد
در آفرین تو بیتی ز گفتهٔ منجیک
بیاورم که سزاوار آن بوی معرد
همه صفات خداوند بر تو زیبا گشت
برون ازین دو سخن لم یلد و لم یولد
چرا حکایت آن حادثه کنم شب و روز
که روز ابیض من کرد چون شب اسود

۱- مجموعهٔ اشعار نسخهٔ خطی ۹۲۷ P، ایشیاتک سوسائٹی کلکتہ۔

در بهاران رخت سوی بوستان باید کشید
بادهٔ سوری بیاد دوستان باید کشید
ورکسی را تیرگی در دیدگان آید پدید
سرمهٔ قلاش اندر دیدگان باید کشید
عاشقان گر بود خواهی در صف میخوارگان
خم می بر تارک سرایگان باید کشید
ترک من بر لاله و نسرین خط مشکین کشید
تا درست آن خط که او بر لاله و نسرین کشید
خواستم کز مهربانی بوسه بر رویش دهم
چشم او با من خصومت کرد و از من کین کشید
دوش دستم زلف او بگرفت و از نرم نرم
از میان مجلس اندر بستر و بالین کشید
من غلام دست خویشم که به مشکین سلسله
از فلک در بستر و بالین مه [و] پروین کشید

***

پسند جای بنده جزائی که هر زمان
دیوارها رکوع کند سقفها سجود
همی چو آبله بر دست دارمش شب و روز
اگر چه در طلب او دو پایم آبله کرد

رخ رخشان آن ترک سمنبر
چو خورشید ست بر سیمین صنوبر
رخ او هست همچون آتش خشک
لب او هست همچون شکّر تر
دلم بازیگر است از عشق آن بت
که زلفش ..... است از مشک و عنبر
دل اندر عشق آن دلبر چه بندم
که شاخ وصل او خشک ست و بی بر
دلی در خدمت او چون نهد پای
عدو از طاعت او چون کشد سر
حلالست آن دلی را آب انگور
حرام ست آن عدو را شیر مادر
چو پرگار است توفیق تو نقطه
چو تصریف است تشریف تو مصدر
کفایت را ز فضل تست ترکیب
سعادت را ز لطف تست پیکر
بفعل اندر کمر عقل مرکّب
به لطف اندر کمر جانی مصوّر
خداوندا مرا جانیست در تن
معانی گستر و الفاظ پرور

بتو پاینده عمر و مال جاوید
همی دار و همی بخش و همی خور

***

ای مبارک رای دستور و مبارک پی وزیر
ملک خسرو را عمید و دولت او را

چون مسلمانی عزیزی چون خرد بایسته ای
چون جوانی در خور و چون زندگانی ناگزیر

فرخ آن ملکی که باشد چون توئی او را عمید
خرّم آن شاهی که باشد چون توئی او را وزیر

رفتن کلک تو جان رفته باز آرد همی
کلک تو دارد مگر باد مسیح اندر صریر

از تو باید یک نفس تا شغل من گیرد قرار
وز تو باید یک سخن تا چشم گیرد ..... یر

***

مکن ای دوست مراست مگیر
چون شوم مست مراچست مگیر

جنگ اگر جوئی همواره مجوی
خشم اگر گیری پیوست مگیر

کینهٔ خویش مکن بیست یکی
جرم من بنده یکی هست مگیر

بد پسند مرا چون دگران
آسمان را چو زمین پست مگیر

مست گوید همه بیهوده سخن
سخن بیهوده بر مست مگیر

هر که او گیرد در دست شراب
هرچه او گوید بر دست مگیر

***

آن بت که ز رخسارش نقص است بماه اندر
آمد ز قضا پیشم سرمست به راه اندر

با عارض چون نسرین با جبهت چین پروین
نسرین به کمند اندر پروین به کلاه اندر

دیدم ز رخ و زلفش در صومعه افتاده
عابد بفساد اندر زاهد به گناه اندر

گفتم که تنت کاهست از لاغری و زردی
واندیشهٔ تیمارت کوهست به کاه اندر

از جملهٔ عشاقت در میکده من دارم
صد قطره بچشم اندر صد شعله به آه اندر

***

ننگاشت قلم طرفه نگاری چو تو هرگز
ننمود جهان تازه بهاری چو تو هرگز

ای آهوی سیمین در افتاده بدامم
در دام که افتاد شکاری چو تو هرگز
وآن بوسه شمار تو که در مجلس خلوت
کس را نبود بوسه شماری چو تو هرگز

***

چیزی همی داردش از صحبت ما باز
در تیره شب از بیم رقیبان بداندیش
نور دو رخ و مشعلهٔ جنبش و زیور
وان بوئی که از مشک بود خوشبوتر از بیش
گیرم که بپوشد رخ و زیور بگشاید
چاره چه کند تا نبود بوی خوش خویش

***

باد آمد و گشاد نقاب از رخان گل
ابر آمد و نهاد گهر در دهان گل
آمد که شگفتن گل در میان باغ
وآمد گه نشستن ما در میان گل
سوگندها خورند بگلزارها کنون
شب مستان به جام باده و مرغان بجان گل
هستیم مدح خوان من و قمری بروز و شب
من مدح خوان شاهم و او مدح خوان گل

می چو داری در صراحی ای غلام
جام پر کن تا بکف گیریم جام
تا که می شادی فزای جان ماست
جان ما می را غلامست ای غلام
از شرابی وز طعامی چاره نیست
تا که ما را هست در گیتی مقام
جان لطیفست و نخواهد جز شراب
تن کثیفست و نخواهد جز طعام
گر می پخت ست قومی را حلال
ور می خامست خلقی را حرام
خام ده ما را که در غم پخته ایم
پخته آنرا ده که در عشق ست خام
ما مدام اندر مدام آویختیم
کز مدامست این همه شادی مدام
تازه گردد جان ما چون بشنویم
ایها الساقی ادر کاسا المدام
هر که بهر تو .... خویشتن
فرض دارد چون صلات و چون صیام
از بدی هرگز نیفتد در هلال
وز ضیا هرگز نیفتد در ظلام

دولت اندر خانهٔ تو نور خویش
گستریده بر در و دیوار و بام[1]

***

بحق نعمت و جان و سر خداوندم
که من بخدمت و دیدارش آرزومندم
جواهر لطفش جمع داشتم در شمع
همه ز دیده بنادیدنش پراکندم
زبیم هجر و امید وصال او شب و روز
چو ابر و برق همی گریم و همی خندم
سرم سفید شد اندر فراق خدمت او
گمان برم که به سر چون که دماوندم
اگرچه بر تن من هیچ بند ظاهر نیست
ز مهر و صبر تو گوئی که بستهٔ بندم
همه نصیحت و پندم از این گروه مرا
چه کرده ام که سزای نصیحت و پندم
به نیک شوی مانند من تواند من
به نیک عهدی ناممکن است مانندم
ز گلستان وصالش برنگ خوشنودم
ز بوستان جمالش ببوی خرسندم

ا- مجموعهٔ اشعار

گر من از سر پیش آن دلبر قدم سازم رواست
کو همی خوبی و زیبا نیست از سر تا قدم

***

گر بعمری اندرش لب بر لب جانان نهم
خضر دیگر گردم و جاوید دل بر جان نهم
در زیارت باشم آن ساعت که بینم روی او
باز چون رویش نه بینم روی در نقصان نهم
گر کف پایش ببوسم دست در گردن زنم
وز سر زلفش بگیرم پای بر کیوان نهم

***

ای خوش آن روزی که معشوق را مهمان کنیم
خانه از روی نگارینش نگارستان کنیم
گر وصالش روز ما خرّم کند چون روز عید
ما بشادی خویشتن در پیش او قربان کنیم
او بآزار دل ما هر چه خواهد آن کند
ما نیازاریم دل او هر چه گوید آن کنیم

***

می ده پسرا که در خمارم افکنده ز جور روزگارم
هر چند ز بخت بد بدردم هر چند بچشم خلق خوارم

با رود و سرود و بادهٔ ناب ایام جهان همی گذارم

* * *

جانا بیار باده و بختم بلند کن
وز حلقه های زلف دلم را کمند کن

اندیشه گم کن از دل و اندیشه دور دار
دل را بجز خرمی و خوشی بهره مند کن

اندوه را بدست فنا ده که باز دار
واندیشه را بدست عدم ده که بند کن

سردست روز مجلس ما گرم بهتر ست
جام شراب در ده و آتش بلند کن

مجلس خوش ست ما و ندیمان همه خوشیم
آتش بیار و چارهٔ مشت سپند کن

* * *

بدان خوشی و بدان نیکوئی لب و دندان
اگر بجان بتوانی خرید نیست گران

لب و دهان را عاری بسیم و زر بفروخت
عجب تر از دل عاری ولی بود بجهان

لطافت ست در آن لب چنانکه نتوان گفت
اگر دلم دهی خلق را نمائی آن

اگر نه از قبل شرم آن نگارستی
ز بوسه ندهی او به هیچ وقت امان
وگر هزار دستی مرا چنانکه یکی
همه فدا کنمی پیش آن لب و دندان
هزار سال ملامت کشیدن از پی او
توان و روزی از آن لب جدا شدن نتوان

***

داند ملک العرش که مشتاق تو ام من
مدّاح تو و شاکر اخلاص تو ام من

***

ای شاه نکو عهد و خداوند نکو خواه
شاه ملکان و پسر شاه ملک شاه
پاینده تر از چرخی و تابنده تر از مهر
بخشنده تر از ابری و رخشنده تر از ماه

***

قدر شعر من چنان آزاده‌ای داند بشرط
حق فضل من چنین آزاده‌ای دارد نگاه
از فروغ مدح آن روز سیاهم شد سفید
وز بخار شکر این موی سپیدم شد سیاه

سرز مدح آن نپیچم تا بپیچد مار و مور
دل ز شکر این نتابم تا بتابد مهر و ماه

***

ایا زمانه ترا بنده و ستاره رهی
توئی سپهر بزرگی و آفتاب مهی

خجسته تر ز تو بر جویبار عزّ و شرف
به بوستان معانی نرست سرو سهی

دلم چو نار بدانه به مهرت آگنده است
مدار بی گنه روی من برنگ بهی

اگر رضا بود این بس سخط چگونه بود
ازین چگونه رود شکر بر زبان رهی

بچاره سازم [و] تنها ترا بدست آرم
تلطفی نکنی یا ز دست من بجهی

حوالتی و عطائی که واجب ست ترا
چرا همی ندهی تا ز رنج من برهی

***

درآی با من یارا اگر مرا یاری
دگرنه رو بسلامت که بر سر کاری

نه همرهی تو مرا راه خویش گیر و برو
ترا سلامت باد و مرا نگوساری

مرا بخانهٔ خمار برید و بسپارید
نگر مرا بغم روزگار نسپاری
به پند چند بمن برشمار مستی را
که سر کشیم ازین زیرکی و هشیاری

***

مه اردیبهشت و عید اضحیٰ
بهشتی ساختند از دار دنیا
یکی کرد از ثمرها حوض کوثر
یکی کرد از شجرها شاخ طوبیٰ
یکی گل کاشت اندر باغ عشرت
یکی خون ریخت اندر راه تقویٰ

***

ای دودهٔ تو همه خداوندان
تو بار خدای دودهٔ خویشی
با فضل ندیم و با هنر یاری
با جود رفیق و با خرد خویشی
از روی شمار یک تنی لیکن
از روی هنر هزار تن بیشی

***

اندر عراق شاعر مغلق بروزگار
پندار بود در ری و منصور منطقی
وز جمع شاعران خراسان بوقت من
در بقعهٔ هری ورقی بود ازرقی
نزدیک من شریف تر از طبع هر چهار
یک قطعهٔ لطیف ز طبع موفقی

رباعیات

گر نعل سمند تو بر آهن ساید
زو چشمهٔ خضر در زمان بگشاید
ور خصم تو رو به آئینه بنماید
دست اجل از آئینه بیرون آید

***

مست

روزیست خوش و هوا نه گرم و نه سرد
زیرا رخ گلزار همی شوید گرد
بلبل بزبان پهلوی از گل زرد
آواز همی دهد که می باید خورد

***

باز اینهمه شرم چیست ای کافرکیش
پیش آی [و] حجاب شرم بردار ز پیش
گر دست فراق تو دلم خسته و ریش
هان تا نکنم لب ترا چون دل خویش

***

از بهر هوای دل فتادم در دام   در دست بسی که داردم خسته مدام
برگردیدم بدرد نایافته کام   ما را غم عشق مالشی داد مدام

***

از بسکه ز دیدگان بباریدم خون   از دیدهٔ من کنار من شد جیحون
در دیده نشسته ای و از دیده برون   چون صورت مه در آب و مه در گردون

***

از نور دو عارض آفتابی گوئی   از بوی دو زلف مشک نابی گوئی
جان تازه به لطف تست آبی گوئی   مجلس ز تو گرم مست شرابی گوئی

از بخل [به] خلق هیچ چیزی ندهی
ور جان بشود بکس پشیزی ندهی
سنگی که بود در آسیا آش کنند
گر بر شکمت نهند تیزی ندهی

***

در نسخهٔ چاپی[1] «دیوان کامل امیر معزی» یا «کلیات دیوان امیر معزی» قطعه ای در ردیف قطعات چاپ یافته که مطلع ندارد، در صورتی که این غزل است و مطلع آن در «بتخانه» اینطور داده شده است:

مشک پیش سمن و لاله سپر خواهد شد
غالیه بردهٔ یاقوت و شکر خواهد شد

قطعهٔ دیگر هم داده شده است که اولین بیت آن وجود ندارد در صورتی که در «بتخانه» موجود می باشد:

زگفت .... بدر .... ای نست دو بیت
کزان دو بیت شود طبع شاد و دل خرّم

در دیوان چاپی امیر معزّی بعضی ابیات ناقص نقل شده اند، که به کمک "بتخانه" دو بیت زیر کامل گردیده و واژه هائی که از بتخانه گرفته در پرانتس جا داده شده است:

---

(۱) دیوان کامل امیر معزّی (کلیات دیوان امیر معزّی) با مقدمه ناصر هیری، نشر دزبان، تهران، ۱۳۶۲ هجری شمسی.

جامه (۱) پیرایه ساز از بهر من گر عاشقی
زین و پالان (چند سازی) از پی اسپ و شتر
(باز گرد از من که ما را با سلامت تاز دیر
چرخ گردان شاد گرداند ز وصل یکدگر

قصیدهٔ ذیل در «بتخانه» با میر معزی منسوب گردیده است
که اصلاً با و تعلق ندارد :

بر د گوی دولت از شاهان گیتی سر بسر

زیرا که در بیت زیر شاعر کنیت و اسم خودش را «ابوبکر»
و «عمر» می آورد، درصورتیکه امیر معزی هیچوقت این کنیت و اسم بکار
نبرده است .

---

(۱) بتخانه، بروی

پرفسور ع، د، اظهر دهلوی دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو

معرفی مثنوی در صفت بنگاله از منیر لاهوری از حیث منبع مهم برای مطالعهٔ محیط شناسی

محیط شناسی (Ecology) یک شاخهٔ تازه از علوم است که در هند اخیراً به آن توجه نموده اند. هدف ازین علم آنست که تغییرات محیط را بدقت مورد مطالعه قرار دهند. تغییراتی که در اثر ازدیاد جمعیت و تمرکز آن در شهرهای بزرگ بهره گیری از صنعت، وسایل و تکنولوژی مدرن در محیط بوجود میآید و منجر به افزایش دود، صدا و ازبین بردن سلامت محیط زیست برای انسانها و همچنین گیاهان و پرندگان میگردد، درین شاخه از علم مورد مطالعه و مداقه قرار میگیرد. نیاکان ما در قدیم نیز درین زمینه اطلاعات مهمی را جمع آوری کرده و در کتب و آثار فارسی آورده اند تا پاسخگوی نیاز متخصصین محیط شناسی در هند از ازمنهٔ قدیم تا کنون باشد. منیر لاهوری از متقدمینی است که درین زمینه اثری گرانبها از خود باقی گذاشته است.

مثنوی در صفت بنگاله یکی از آثار ابوالبرکات منیر لاهوری، از شاعران و نویسندگان برجستهٔ دورهٔ مغولان هند میباشد. وی که در سال ۱۶۰۹ متولد شده و در سن ۳۶ سالگی بسال ۱۶۴۵ جهان فانی را بدرود

گفت، آثاری از خود گذاشته که مشتمل است بر شرح قصاید عرفی و رقعات و کارستان و تذکره ای از شعرای هند.

منیر به همراهی برادر خویش ابوالفتح ضمیر مدتی در دربار سیف خان[۱] که صوبه دار و استاندار اله آباد بود بسر برد وی نتیجهٔ مطالعاتش در بارهٔ سرزمین بنگاله را بصورت مثنوی در آورده است او درین مثنوی چگونگی آب و هوا، وضع باد و باران، کیفیت رودخانه ها و سبزه زارها، نوعیت جانوران و پرندگان این سرزمین را بیان نموده و این مجموعه از طرف دولت پاکستان بچاپ رسیده است و آغاز مثنوی با این ابیات میباشد:

به نام فیض بخش دانش آموز	که دلها گشته از وی فیض اندوز
به درگاهش خرد جسته توسل	ز فیضش گشته انسان مظهر کل

و اختتام مثنوی با بیت های زیر می شود:

منیر ای جبهه افروز معانی	دلت ماه سپهر نکته دانی
چو کردی از معانی سر سخن	چراغ دودمان خاک روشن
گشودستی در معنی فروشی	برای در بنه قفل خموشی
سخن را نیست پایانی بهش باش	خمش باش و خمش باش و خمش باش

---

[۱] سیف الدین محمود معروف به فقیر الله پسر تربیت خان، بعلت شجاعت و جوانمردی که در جنگهای مختلف نشان داده بود در دورهٔ اورنگ زیب به استاندار الله آباد در سال ۱۶۵۸ م انتصاب یافت علاقه و توجه خصوصی او به موسیقی کلاسیکی هندی او را وا داشت که مان کوتهل را بزبان فارسی بنام راگ درپن ترجمه کند، این کتاب را مرحوم پرفسور نور الحسن انصاری و دکتر شهر و گمینی شوکلا از دانشگاه دهلی بسال ۱۹۸۱ چاپ نموده اند. سیف خان در سال ۱۰۹۴ - ۱۶۸۳ م جهان فانی را بدرود گفت.

ازابیاتی که درنعت حضرت محمد صلعم سروده است فقط دوبیت اینجا نقل می شود :

سرو سرکردهٔ پاکان محمد نخستین موجه دریای سرمد
جزاو خاتم میان انبیا نیست دران خاتم به جز نام خدا نیست

پس ازان در مدح سیف خان میگوید :

بهم دمساز مدح سیف خان ست که مدحش جوهر تیغ زبان ست
ازان بر لشکر آرایان شده چیر که می نازد به هم نامیش شمشیر

نواب سیف خان هنگامیکه از اکبر آباد بیرون آمده و عازم بسوی بنگاله شد میرلاهوری هم همراه وی بوده و به عجله به پتنه مرکز استان بهار امروزه رسیدند دریای گنگ بآن عظمت و پهناوری جلب توجه میر را نموده است و تفصیل سیری که ازان رود خانه بزرگ بیان میکند، خالی از لطف نیست :

چو نواب سخندان خردور به حکم پادشاه هفت کشور
به فال فرخ و فرخدا داد برون آمد ز شهر اکبر آباد
به دولت سوی بنگاله روان شد رفیق و همرهش بخت جوان شد
شدم القصه باصد شادکامی به قطع ره هلاک تیز گامی
سوی بنگاله طبعم کرد آهنگ رساند تا دماغم نکته از تنگ
تمامی ره نوردیدم به تعجیل به چشم خویش دیدم میل در میل
به پتنه چون رسیدم با دل شاد هوای گشتنم اندر سر افتاد
مرا بنمود آب گنگ چون رو کمر بستم که گردم هندوی او

در تعریف دریای گنگ ۴۱ بیت سروده است و معلوم می شود که دریای گنگ دران دوره، هیچ پلی نداشت . میگوید :

چو گنگ آبستن صد بحر قلزم — فلک چون قطرهٔ آبی در او گم
کسی را ساحل او نیست معلوم — کنارش چون میان دوست معدوم
کسی نام پل آنجا کم شنیده — که آبش جز پل ماهی ندیده
مرا مشکل بود جنبیدن از جا — به کشتی تخته بندم کرد دریا

میر لاهوری در کشتی سوار شده به سیر دریا می پردازد و کشتی وی در طوفان وگرداب می افتد، پشه های بنگاله میر را اذیت میکند و وی در مذمت آنها میگوید:

به دریا جور اندیشه کشیدم — که کشتی کشتی آنجا پشه دیدم
شبیخون آورد از فتنه سازی — کند هر دم بخون خویش بازی
ز بس با خون پشه آشنا شد — نصیب دست من رنگ حنا شد

در تعریف و توصیف بنگاله ۶۶ بیت سروده که چند تا بطور نمونه اینجا نقل می شود:

رسیدم چون ز فیض لایزالی — به بنگاله پی عشرت سگالی
بهشتی دیدم از گلها نگارین — گلشن چون سپهر حورا بهارین
زمین او سراسر سبزه زار است — بلی آنجا ز این ملک از بهار است

همواره سرزمین بنگاله مهد علم و دانش و شعر و ادب شناخته میشود درباره بنگاله گفته میشود که آنچه امروز بنگاله فکر میکند فردا سراسر هند همان فکر خواهد کرد. او می نویسد:

ز خاکش دیده بینش کرده تحصیل — بود سرمه غبارش میل در میل
غبارش میکند بینش فزایی — که خاک اوست کحل روشنایی
به هر جایی که بینی سبزه زار است — بهارست و بهارست و بهارست

به سال اندر رطوبت بهره یاب است | مگر سرچاه این جا ماه آب است
ز تأثیر هوای او قلمزن | نیارد جز گل ریحان نوشتن

سرزمین بنگاله از سیراب و شاداب بودن سرشار بوده و از نظر تیزبین میر این صفت دور نمانده است :

چه گویم زان زمین فیض گستر | که آب از شرم خاک او شده تر
زمین او به حدی هست سیراب | که گردد دانه در روی قطره آب
ز سیرابی زمین زانگونه آباد | که گردد موج زن از جنبش باد

در ابیات زیر تذکری از فراوانی چشمه ها و گل نیلوفر رفته است :

ترا و د چشمه چشمه از زمین آب | نه دیده هیچ کس خاکی به این آب
زمین او یکی سبز بست دلجو | ازان رو چشمه است آئینه او
ز نیلوفر شده آبش فرح یاب | تو گویی شربت نیلوفر است آب
مبادا پیچ و تاب موجه اش کم | نه دارد زلف خوبان این خم و چم

درباره سبزه میگوید :

چنان بر آب سبزه آشکار است | که دریا در حقیقت سبزه زار است
به فکر سبزه و دریا فتادم | سخن را سبز کردم آب دادم

پس از آن ابیات زیاد در توصیف گلهایی که دران منطقه دیده میشود می سراید :

سخن از وصف گلهایش کنم سر | شوم گلدسته بند از تار مسطر
چو اوصاف گل سرخش نگارم | شود خامه رگ ابر بهارم
ز بس از نازک اندامی زند دم | لباس خویشتن سازد ز شبنم

سواد گلشنش حیرانی آرد — ازین معنی که لاله نقطه دارد
ز داغش تا سیاهی گشته سم دم — چو دندان بتان هند شبنم

در ابیات بعدی به وصف گلهای زیر می پردازد که در آن ناحیه دیده است :

گل صد برگ ، قلو ، عشق پیچان ، چنبیلی ، گل رای بیل ، سیوتی ، راچنپا ، کیوره ، جاهی جوهی ، فرنگی ، عجایب ، جهانگیری ، گل قدم ، مشک دانه ، چهدکی نیلک ، کلیجن ، بندلی ، فرنگی نیزه ، دوپهری ، لیلی و مجنون ، ناکیسرش ، کوزه ، کرنه ، کند زاج ، مخمل ، گل کند ، پیاری ، سهاگن .

بعضی از گلهای مذکور اسامی هندی دارد ولی بعضی از آنها معادلش به فارسی بیان شده است .

در تعریف درختانی که آنجا دیده است از ناریل شروع نموده تا کتهل مانند نیشکر ، انبه ، کیلا (موز) ، اناناس ، کوند ، بر حل ، کتهل ، فالسه ، کرکه دکرخ ، بیر یا ریوژی . سرزمین بنگاله بخاطر میوه های خوب ترش و شیرین و آبدارش معروفست و تعداد انواع و اقسام میوه های بنگالی به هزاران می رسد .

هزاران میوهٔ دیگر درین جاست — که هر یک کام بخش پیر و برناست

هوای بنگاله و فصل های اینجا مخصوصاً برشگال که شش ماه ابر آسمان آن می بارد :

هوای ابر اینجا ماه و سال است — ولی شش ماه خاص برشگال است
هر آنچه از سیل و آتش می شنیدم — حیات آبی به چشم خویش دیدم

هوای بنگاله همیشه در حال عوض شدن است، در یک حال قرار نمیگیرد. وی میگوید :

درین کشور که خاکش حمله آب است ‌ ‌ ‌ هوا هر ساعتی در انقلاب است
هوایش گه خنک گه شعله تاب است ‌ ‌ ‌ گهی ابر است و گاهی آفتاب است

در مورد چارپایان، پرندگان و خزندگان هم صحبت می کند و در باره جمعیت و معموریت کشور سروده است :

درین کشور که آباد است معمور ‌ ‌ ‌ خرابی از سواد او بود دور

در بنگاله مور فراوان دیده میشود . او سبب آن را شیرین سخنی و شکرفشانی خود میداند :

به بنگاله هجوم موراز آن است ‌ ‌ ‌ که گفتارم در او شکرفشان است

هدف از معرفی مختصری از ادبیات فارسی هند نه تنها برای نشان دادن این مهم است که شعر و نوشته های نثری وسیله مناسب و مهم برای مطالعه تاریخ فکری و فرهنگی و جامعی میباشد بلکه ابزاری مفید برای بررسی و مطالعه علمی هم بشمار میرود ولذا زبان و ادبیات فارسی را نه تنها باید از حیث ادبی بررسی کرد بلکه برای مطالعه زندگانی اجتماعی و علوم و تاریخ زبان شناسی و تاریخ مردم هم می تواند و باید مورد بهره برداری قرار گیرد .

استاد اسماعیل حاکمی، ایران

ادبیات انقلابی و متعهد

ادبیات انقلابی و متعهد یک جامعه از اهمیت خاصی برخوردار است
زبان و قلم گوینده و نویسنده متعهد از هر سلاحی برنده تر و کوبنده تر است
اسلام برای شاعران مؤمن مقام و منزلتی خاص قائل است. خداوند متعال
در قرآن کریم شاعران مؤمن و متعهد را از گروه شاعران غیر متعهد جدا ساخته
و در حق آنان فرموده است: الشّعراء یتّبعهم الغاوون ... الّا الّذین
آمنوا و عملوا الصّالحات. از همین رو خاقانی شاعر نامدار قرن ششم هجری
از خداوند آرزو میکند تا او را در زمرهٔ شاعران مؤمن قرار دهد:

مرا به منزل الا الذین فرود آور   فرو گشای ز من طمطراق الا الشعرا

پیغمبر گرامی اسلام زبان شاعران را به منزلهٔ کلید خزانه عرش الهی
دانسته و فرموده است:

(ان لله کنوزاً تحت العرش، مفاتیحها ألسنة الشّعراء).

حسان بن ثابت انصاری بجهت اشعاری که در حمایت از اسلام و حقانیت
پیغمبر اکرم (ص)، سرود از سوی آن حضرت به شرف لقب (شاعر رسول الله)
مفتخر و مباهی گشت. کعب بن زهیر چون اسلام آورد و از حضرت
رسول اکرم (ص)، حمایت نمود ردای مبارک آن حضرت را به عنوان
جایزه دریافت نمود.

شاعران انقلابی و متعهد شیعه در میان گویندگان عرب و ایرانی، مقام و منزلتی بس ارجمند دارند :

دِعبل، کُمیت اسدی، فرزدق، سید رضی، سیّد حِمیری، کسایی، قوامی رازی، و جمعی دیگر از شاعران مؤمن در راه اعتلای کلمهٔ حق وپیکار با کافران و زورگویان از پای ننشستند و هرگز در برابر آنان سر تسلیم فرود نیاوردند.

ادبیات شیعه از جهت آنکه بلندگوی انقلاب رهایی بخش تاریخ بود از ویژگیهای خاصّی برخوردار بوده است. بیان صریح این شاعران هیچ مصلحتی را مراعات نمیکرده و در دفاع از حق، مهر سکوت برلب نمیزده است در جریان پیدایش و گسترش انقلاب های اصیل، همه افراد و طبقات اجتماع در رابطه با انقلاب و مسایل آن قرار می گیرند. این ویژگیهای انقلاب های راستین است که افراد را میسازد و در جهت تحرک انقلابی قرار میدهد.

ادبیات انقلابی نیز از این نقطه شروع به شکل گرفتن و گسترش یافتن میکند. زمانیکه وجدان انقلابی پدید آید و احساس انقلابی آتشین گشت، شعارها، شعرهای مردمی و تعبیرهایی پس از دیگری بار تبلور شعوری انقلاب را بردوش میکشند.

انقلاب اسلامی ایران در همین مدت کوتاه پشتوانه ای غنی از شعر و ادب متعهد و مردمی یافته است. آنچه مسلم است اینست که این انقلاب در همه شئون کشور ما اثر گذاشته است. از جمله میتوان گفت ادبیات ما را متحول کرده و اندیشهٔ اجتماعی و شیوهٔ نویسندگی ما را زیر نفوذ

گرفته است . بی گمان انقلاب اسلامی در ادبیات جهانی و مخصوصاً در ادبیات کشورهای اسلامی اثر خواهد گذاشت .

پاره ای از زمینه ها و مضامین ادبی پس از پیروزی انقلاب اسلامی عبارتند از : ایثار و فداکاری ، روحیه شهادت و شهادت طلبی ، جنگ تحمیلی ، آزادی قدس ، وحدت مسلمانان ، حمایت از مستضعفان و محرومان جهان وغیره .

شاعرانی چون مرحوم استاد امیری فیروزکوهی ، استاد شهریار ، مهرداد اَوِستا ، محمود شاهرخی ، حمید سبزواری و علی معلم و دیگران به شعر جوان انقلاب اسلامی مایه و پایه بخشیده اند باشد که شعر انقلاب به زودی مقام واقعی خود را در پهنهٔ ادبیات جهانی باز یابد .

سرودهای انقلابی نیز از همین سرچشمهٔ زلال و فیاض انقلاب اسلامی مایه میگیرد .

در نثر نیز انواع ادبیات انقلاب پیشرفت چشمگیری داشته است : در قصه و داستان ، در ادبیات کودکان ، نمایشنامه نویسی ، مقاله نویسی ، نقد و بررسی ، معارف اسلامی و دیگر رشته ها آثار ارزنده ای بوجود آمده است .

گذشته از محققان و نویسندگان و مؤلفان با تجربه ای همچون آقایان حسن زادهٔ آملی ، جوادی آملی ، استاد محمد تقی جعفری مفسر نهج البلاغه و شارح مثنوی مولوی و آثار دیگر ، دکتر سید جعفر شهیدی نویسندهٔ آثار ارزنده ای همچون : تاریخ تحلیلی اسلام ، شرح دیوان انوری قیام امام حسین (ع) ، ابوذر غفاری ، فاطمه زهرا علیها السلام و کتابهای

دیگر، دکتر عبدالحسین زرین کوب مؤلف کتابهای از قبیل نقد ادبی، بامداد اسلام، کارنامه اسلام، ارزش میراث صوفیه، از کوچه رندان، سرنی و غیره نویسندگان جوانتر نیز سرگرم تألیف و تصنیف آثار انقلابی و با ارزش هستند، در این جا به زمینه های مختلف نویسندگی و ذکر تنی چند از نویسندگان جوان اشاره میکنیم:

۱- قصه و داستان نویسی: داستان نویسی در ایران سابقهٔ طولانی دارد و وجود داستانهایی مانند: اسکندر نامه، داراب نامه، ابومسلم نامه قصهٔ حسنزه و داستان های شاهنامه، هفت پیکر نظامی و غیره دلیل براین ادعا است. در دورهٔ قاجاریه و مشروطیت برخی از داستانها از زبان اروپائی به فارسی ترجمه شد، مانند: سه تفنگدار جمال زاده و برخی دیگر از داستان نویسان به شیوهٔ رمان ها و داستان های فرنگی در این زمینه به کوششهای تازه ای دست زدند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، نویسندگان جوان ایران از انقلاب و مبارزات مردم الهام گرفتند و با محتوای اسلامی دست به نوشتن داستان و رمان زدند که آثار نامبرده در ذیل به عنوان نمونه قابل توجه میباشد:

آشنای پنهان اثر محسن سلیمانی، حوض سلطون اثر محسن مخملباف، سالیان دور نوشتهٔ محسن سلیمانی، شمشیر کهنه نوشتهٔ فریدون عموزادهٔ خلیلی، روزهای امتحان اثر فریدون عموزادهٔ خلیلی، حدیث چشم و کوه اثر نقی سلیمانی، مجموعه داستان های سوره نوشتهٔ نوجوانان.

۲- نقد ادبی:

دربارهٔ اصول نویسندگی و نقد ادبی پس از پیروزی انقلاب مقالات

مختلفی در مجلات و نشریات به چاپ رسیده است، مانند آنچه در: نشر دانش، فصلنامه هنر، جنگ های ادبی و غیره انتشار یافته است. کتاب نقد ادبی از دکتر شوقی ضیف ترجمه خانم لمیعه ضمیری و تأملی دیگر در باب داستان اثر لورنس پرین ترجمه محسن سلیمانی از جمله این آثار است.

۳ - ادبیات کودکان و نوجوانان: کانون پرورش فکری کودکان، بیش از هر ناشر یا موسسه دیگری پس از پیروزی انقلاب اسلامی اقدام به تألیف و نشر کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان نموده است. همچنین حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی در سطح وسیعی در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان فعالیت مینماید. برخی از این آثار عبارتند از: گلباغ آشنایی نوشته جعفر ابراهیمی، سه ماه تعطیلی نوشته عموزاده خلیلی، مجموعه دفترهای سوره نوشته بچه های مسجد، قصه های جواد عاملی و غیره.

۴ - فیلمنامه و نمایشنامه نویسی:

از جمله کارهایی که در یکی دو سال اخیر در این زمینه نوشته شده است: یکی مشروطه مشروعه و دیگری فیلمنامه زنگ ها نوشته محسن مخملباف است.

۵ - مقاله نویسی: مقالات علمی، ادبی، مذهبی و اجتماعی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نشریات و مجلات مختلف بطور مرتب به چاپ رسیده است. مانند مقالات آقایان جوادی آملی، حسن زاده آملی، محمد تقی جعفری، مکارم شیرازی، دکتر شهیدی و دیگران.

۶ - پاره ای از نشریات و مجلات علمی و ادبی که به طور مرتب منتشر میشوند عبارت اند از: نشر دانش، کیهان فرهنگی، آینده، مشکوة، دانشگاه

انقلاب، مجله دانشکده ادبیات، گلچرخ، نشریه ادبی اطلاعات، فصلنامه هنر و غیره.

۷- کار تصحیح متون کهن فارسی با علاقه بسیار و در تیراژ خوب دنبال میشود چنانکه بعد از پیروزی انقلاب تاکنون بارها آثاری چون:
دیوان حافظ، کلیات سعدی، مثنوی مولوی، آثار عطار و مانند این ها به چاپ رسیده است. ضمناً آثار شاعران بزرگ دوره مشروطیت و معاصر از قبیل: استاد محمد تقی بهار، فرخی یزدی، نسیم شمال، پروین اعتصامی و دیگر شاعران چندین بار تجدید چاپ شده است.

۸- وصیت نامه های شهدا که از اخلاص و قداست این عزیزان حکایت میکند و نمونه های فراوان از آنها به چاپ رسیده است.

۹- شعر انقلاب اسلامی:
شعر انقلاب با وجود جوانی، یکشبه ره صدساله پیمود و آثار ارزنده ای از طبع شاعران انقلابی تراوش کرده است. از میان گویندگان معاصر نام مرحوم استاد امیری فیروزکوهی، استاد شهریار، مهرداد اوستا، علی معلم، گلشن کردستانی، محمد علی مردانی، نصراله مردانی، محمد قهرمان، سپیده کاشانی، محمود شاهرخی، حمید سبزواری و دیگر شاعران انقلابی درخور ذکر است. برخی از مضامین شعر انقلاب اسلامی عبارت است از: جنگ تحمیلی روحیه شهادت طلبی، ایثار و فداکاری، شجاعت و شهامت، نکوهش ابرقدرتها حمایت از مستضعفان جهان، حماسه حسینی، آزادی قدس، عزت اسلام و مسلمانان جهان و غیره.

شعر انقلابی شامل بخشهای مختلفی از قبیل :
شعر مذهبی، شعر اخلاقی، شعر اجتماعی، شعر حماسی و مانند این ها
میباشد، در شعر انقلاب اسلامی ایران از بهم پیوستن مضامین مذهبی و حماسی
مضامین تازه ای بوجود آمده است مانند : دفاع مقدس، جهاد، ایثار
شهادت، آزادی قدس و غیره .

چنانکه میدانیم ادبیات آیینهٔ زمان است، که باید خوب و بد جامعه
و وقایع زمان در آن تجلی کند. شاعری که از اوضاع زمان خویش به
دور باشد یا از جامعه به هر عنوان کناره بگیرد و در عالم تصورات و پندارها
و اوهام و خیالات خویش غوطه ور باشد و به قول معروف در برج عاج
نشسته باشد این شاعر لااقل، فرزند زمان خویش نیست و شعر او نه تنها
شعری اجتماعی و مردمی نیست که برضد آن مردم است، زیرا بی اعتنا
از کنار مصائب و گرفتاریهای جامعه گذشتن در حقیقت پشت کردن به مردم
است .

شعر انقلابی در راستای حرکت سریع خود چون دریایی جوشان
و خروشان پیش میرود و موج برمی انگیزد. در این میان مذهب و حماسه
و عرفان درخشندگی خاصی دارد که در آثار شاعران زمان ما کاملاً متجلی
است . امید است که این فریاد خروشان جبهه ها و کلام ها همگی گردآوری
شود و در کنار دیگر اسناد انقلاب به نام شورآورترین مظهر طلوع خون خورشید
قرار گیرد، کلامها و جبهه هایی که همواره در فاصلهٔ میان آتش و خون فریاد
شده است، کلامهاییکه با خون حق، در صفحهٔ اثیری آسمان، با خامه جانهای

برکف نهاده به صورت پیامی برای خورشید ، در تنگنای آتش و خون و در فراخنای شهادت ، کتابت شده است .

اینک نمونه هایی از اشعار انقلاب اسلامی :

د بهار خون ، از موسوی گرما رودی :

متاب ای بلند اختر آفتاب　　میفروز ای چشمهٔ تابتاب
فروریز ای برشده آسمان　　همان باژگون برز بلند جهان
زمین از چه ماندی چنین رام ، دیر　　دهان باز کن طعمهٔ خود بگیر
بهار ای سیه پوش و غمگین نشین　　میارای بیهوده چهر زمین

تو ای تفته دل ، ای دماوند کوه　　چه مانی چنین پا درون شکوه
خروشان شو ای خفته سیم سر　　برآر آنچه داری درون جگر
نباید مگر ، سخت از هیچ درد　　که ماندی چنین دیر ، آرام و سرد
اگر سنگ این میهنی سالیان　　چنین مانده ، اندر فلاخن همان
چه جای شکیب است و صبر و درنگ ،　　ببار ای جگر تفته باران سنگ
بسوزان و خاکستر و خاک کن　　زمین را از نامردمان پاک کن
بجنبان سر و دست ای پیلتن　　فروبار بر خانهٔ اهرمن
ببینی که آن شوم شوریده هش　　همان ناهشوار آزاده کش
بزد خنجر کینه از سوی پشت　　چه بسیار آزادگان را که کشت

جوانان رزمنده سرگردی | همه میهنی مرد و آزاده خوی

زبیداد او خفته اینک به خاک | تن و سینه و سر همه چاک چاک

بدو گفت باید که ای خویشتن بین | جهانخوارهٔ بی خداوند دین

بکن هرچه خواهی وزین بیشتر | بسوزان ز آزاد مردان جگر

رسد روز خون ترا ریختن | رسد روز بر دارت آویختن

دریغ تو ای خاک ایران زمین | کزین اهرمن ماندهای اینچنین

ازین بیشهٔ مرگ شیران نر | به ناگه برآیند شیهم و دلیر

چنین باد تا روزگاران دور | که از نامتان زاید امید و شور

*

(پاسداران امانید ...) از حمید ممتحن : (حمید سبزواری)

ای شده سرو چمن پست ز بالای شما | جرعه‌نوشان ازل مست ز صهبای شما

به کدامین صفت امروز به میدان شده اید | که قضا و قدر آمده به تماشای شما

شعله در خصم فکندید و ستایش شنوید | راز موسی است مگر در ید بیضای شما

این شجاعت ز چه دارید که در می فکند | لرزه بر کاخ ستم تندر آوای شما

در جهان فتنه بسی بود و بسی خواهد بود | فتنه زین ملک برافتاد به ایمای شما

پاسداران امانید و نگهبان امید | که امید است امانت به فردای شما

سرخ روئید که سرسبزی عالم طلبید | آفرین بر نظر و همت والای شما

کسوت سرخ به بر بی سروپا نفروشند | این قبا نیست برازندهٔ بالای شما

گر شکر خائیده از وصف شما کلک «حمید» — طوطی نیست که آن نیست شکرخای شما

*

«شاهد مقصود» از غلام رضا قدسی:

میشود وارسته از فیض شهادت کامیاب — میزند دل را بدریا از سبکباری حباب
رخ نماید شاهد مقصود اما بر شهید — از نفس افتد چو بلبل، گل ز رخ گیرد نقاب
گرچه دشوار است جانبازی ولی جانپرور است — زلف را گر دلربائی هست هست از پیچ و تاب
دل چو از گرد تعلق پاک شد روشن شود — بیشتر از کاخ می تابد به صحرا آفتاب
بعد مردن زندگی «قدسی» کند اهل ادب — دولت بیدار از ره میرسد اما به خواب

علیرضا باوندیان
گروه ادبیات کودک نوجوان بنیاد پژوهشهای اسلامی

نگاهی گذرا به سیمای کودک در ادب عصر مشروطیت

«ادبیات کودکان و نوجوانان، ویژگیهایی دارد که آنرا در هدف و سادگی محتوا و زبان و بیان از ادبیات بزرگسالان جدا میکند ولی در تعریف هر دو یکسانند، ادبیات کودکان، که بخشی از ادبیات کلی یک ملت است، به معنای عام و گسترده آن، مجموعه آثار و نوشته های ساده، روان و قابل فهم است که بدون آموزش مستقیم، سطح دانش فرهنگی و اجتماعی کودکان را بالا میبرد و ذوق و استعداد آنها را پرورش میدهد.» ۱

«کودکی در عمق وجود همه ماست و با چشمان اوست که جملگی روزی به این عالم نگاه کرده ایم. با وجود این، چنان از آن دور افتاده ایم که برای فهم ادبیات خاص کودکان، خواندن تنها برایمان کافی نیست و باید آنها را مورد مطالعه دقیق قرار دهیم.» ۲

نیاکان ادیب ما هر چند گاهی و به نیات گوناگون از کودکان و عوالم خاص آنان سخن گفته اند، در مقدمه کلیله و دمنه، لطایف الطوایف، مخزن الاسرار، بوستان، کیمیای سعادت، قابوسنامه و ... برخی کتب اخلاقی و عرفانی

اندر باب تربیت و مصاحبت با کودک بحث هایی شده است که البته جملگی ارزش بازبینی و نقد و نظر را دارد . اما نکتهٔ ظریف اینجاست که به نظر میرسد در ادب رسمی ایران ، یک جریان وسیع برای اعتبار بخشیدن به تخیلات و تصورات آزاد و خودبخودی در دوران کودکی که همزمان با جنبه های رؤیایی بیان باشد وجود ندارد .

سیمای کودکان در دیوانها، تذکره ها و تواریخ ادب فارسی بسیار گرد گرفته و محو است . کودکان در ادب رسمی ایران ، حضوری جانبی و غیر مستقیم دارند و کمتر شاعر و سخنور نامداری را میتوان یافت که از کودک و دنیای خاص او با خلاقیت و عمق سخن گفته باشد ، و این شاید بدان خاطر باشد که در گذشته ، پیچیدگی علوم به مانند امروز افزایش نیافته بود و توانایی آدمی در زمینه مشاهداتش به دلیل عدم دسترسی به وسایل جدید ، بسیار محدود بود . قطعاً در چنین وضعی که شیوه های دستیابی به واقعیت های علمی اصلاً دقیق نیست و تحقیق ژرف در علوم انسانی ، تربیتی و روانی متداول نمی باشد ، حضور حاشیه ای کودک در آفرینشهای ادبی نباید چندان جای تعجب داشته باشد .

غالب آثاری که در آنها به کودک عنایتی کرده اند ، کوشیده اند تا با اندرزی و نصیحتی را متذکر شده باشند ، زیرا اعتقاد بر این بوده است که پند و اندرز یا توصیه های اخلاقی مستقیم برای ایجاد رفتار مطلوب در کودکان کافی است.

و گاهی نیز سیمای کودک را در بانگ بریده ای که از گلوی مرثیه ای بپا می خاست رویت میکنیم . از جمله «خاقانی شروانی» ، شاعر نامدار قرن ششم هـ.ق در دیوان خود ، از داغ کودک از دست رفته اش سخن میگوید

ومیکوشد تا شمّه‌ای از فراق پسرکش را بیان دارد :

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشایید ژاله صبحدم از نرگس تر بگشایید
نازنینان منا با مرد چراغ دل تن همچو شمع از مژه خوناب جگر بگشایید
خبر مرگ جگرگوشهٔ من گوش کنید شد جگر چشمهٔ خون، چشم عبر بگشایید

... وگاهی نیز، شاعری چون «سراج قمری»، - در اواخر قرن ششم - در تعریف و تمجید از فرزند «پسته دهن» و «نبات پاره»، اش قلم را بر لوح پر حوصله میراند :

...

... خاصه که ز دهر پیر خودرای
وز گردش چرخ حادثه زای
دارم پسری بکام و ناکام
چون ذکر جمیل تو «حسن»، نام
پسته دهن و نبات پاره
همچون غرماست شیرخواره
یکساعت اگر رخش نبینم
پیشانی فرخش نبینم
بیم است که جان من برآید
عیش من و لهو من سرآید ... ۳

نقطۀ ضعف که از دیدگاه روانشناسی و آموزش و پرورش در اکثر آثار ادبی کهن که کودک را در مرکز توجه خود قرار داده است مشاهده میکنیم اینست که در تمام آنها، کودک، کوچک شدۀ بزرگسالان پنداشته شده و به آینده اش بسیار بیش از زبان حال او عنایت شده است.

«تقریباً میتوان گفت که مطالعه علمی انسان و توجه به علل و انگیزه های رفتار او در قرون هفده و هیجده آغاز شد و اوج گرفت. ظهور دانشمندانی چون «بیکن»، «نیوتون»، «کپرنیک»، «کپلر»، «گالیله»، «داروین»، و... تغییرات زیادی در افکار و گرایشها و ارزشهای موجود بوجود آورد و روشهای نوینی برای تحقیق در پدیدارهای گوناگون جهان معمول گردید[۴]». مطالعه و پژوهش علمی در رفتار آدمی و شناخت او آغاز شد و روانشناسان اهمیت دوران طفولیت در طول زندگی انسان را مورد مداقه قرار دادند و به شناخت ویژگیهای آن همت گماردند. «دیافته های روانشناسان دید مربیان را نسبت به کودک تا حد بسیار زیادی تغییر داد و این امر باعث شد تا به این واقعیت مهم توجه شود که: «هر گونه فعالیت تربیتی باید بر مبنای استعدادها، نیازها، رغبت ها و بطور کلی ویژگیهای سنی کودکان بنیانگذاری شود»[۵]. بدین ترتیب مطالعه پیرامون «تأثیر محیط های غیر رسمی در رفتار کودکان» آغاز شد و ادبیات کودکان به عنوان یک ضرورت اجتناب ناپذیر در امر تعلیم و تربیت جلوه گری کرد.

با وقوع انقلاب مشروطیت و آغاز «دورۀ بیداری و آشنا شدن جامعه علمی و فرهنگی ایران با راه و رسم فرنگیان»، انواع اشکال نوین

ادبی نیز مدنظر ادبا قرار گرفت و سیمای مه زدهٔ کودک در پنجرهٔ اذهان جایگزین شد. به این ترتیب اولین سازندگان آثار ادبی مستقل برای کودکان ایرانی چهره نمایاندند؛ ایرج میرزا، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه)، محمد تقی خان بهار... نیما یوشیج (علی اسفندیاری)، و کمی بعد تر جبار باغچه بان[۶] در این راه گامهای بلندی برداشتند.

ایرج میرزا (ولادت ۱۲۹۱ هـ.ق. - وفات ۱۳۴۳ هـ.ق)

او به غیر از قصه های معدودی که غالباً ترجمه از منابع بیگانه است[۷] و با دشواری میتوان آنها را از قسم مواد خواندنی کودکان به حساب آورد، آثاری هم برای فرزندش (خسرو) و کودکان دیگر دارد.

از جمله قصه های او «داستان دو موش»، «خرس و صیادان»، «شیر و موش»، «کلاغ و روباه»، «طوطی»، «آرزوی خردم بریده»، و «مهر مادر»، را میتوان نام برد. و آثار منظوم او عبارتند از: «نصیحت بفرزند»، «برای کتاب آقای مخبرالسلطنه»، «شکوه شاگرد»، «شوق درس خواندن»، «نوروز کودکان»، «پسر بی هنر»، «مادر»، «حق استاد»، «بامداد»، و «وطندوستی».

دراینجا نمونه ای از یکی از آثار منظوم او تحت عنوان «بامداد»، درج میشود:

صبحدم کاین مرغ کیهان آشیان
بال بگشاید فراز کوهسار
پنجه و منقار نورافشان او
پرده شب را نماید تارومار
در چمن پروانه، عاشق منش
آن گل جاندار خوش نقش و نگار
از غلاف پیرهن آید برون
پیرهن برتن دَرَد از عشق یار
بر پرد زین گل به آن گل شادمان
بوسد این را غبغب و آن را عذار
همچنان آن طفلک شیرین زبان
در لطافت آمده چون گل به بار
سالم و سرخ و سفید و چاق و گرد
با دو چشم چون ستاره، نوربار
همچو گوهر کز صدف آید برون
آید از شادی بچه بیرون، شادخوار
بنگر در گلبنان خانگی
بال بگشاید همی پروانه وار،
دست ما در بوسد و روی پدر
این در آغوشش کشد، آن در کنار.

روشن است که شعر فوق با عنایت به غنا و قدرت و استحکامی که دارد نمی تواند با کودک رابطه برقرار کند. شعر از جمله موضوعات بسیار مهم در ادبیات کودکان است. کودکان، شعرهایی که یادگیری و حفظ آن برای شان دشوار و عباراتی پر از استعاره و کنایات پیچیده داشته باشد را پذیرا نمی‌شوند.

با این همه، ایرج میرزا، در برخی از اشعاری که برای کودکان سروده است، بسیار موفق است، گویی او به این واقعیت دست یافته است که اگر سروده اش از نظر ظاهر تا حدّ امکان شبیه گفتگوهای روزمرهٔ مردم و در عین حال دارای ویژگی و بافتی جز آن باشد که در زندگی عادی می شنویم تأثیری فوق العاده بر مخاطب خردسال خواهد گذارد.

مثنوی پسر بی هنر[8]، در این مورد شاهد خوبی است:

داشت عباسقلی خان پسری	پسر بی ادب و بی هنری
اسم او بود علیمردان خان	کلفت خانه ز دستش به امان
پشت کالسکهٔ مردم می جست	دل کالسکه نشین را می خست
هر سحرگه دم در بر لب جو	بود چون کرم به گل رفته فرو
بس که بود آن پسره خیره و بد	همه از او بدشان می آمد
هر چه می گفت لله لج می کرد	دهنش را به لله کج میکرد
هر کجا لانهٔ گنجشکی بود	بچه گنجشک در آوردی زود
هر چه میدادند می گفت کم است	مادرش مات که این چه شکم است!
نه پدر راضی از او، نه مادر	نه معلم، نه لله، نه نوکر

ای پسر جانِ من این قصه بخوان   تو مشو مثل علیمردان خان

در شعر بالا، اگرچه کلمه ها، اغلب کلماتی هستند که در کوچه و بازار هم می‌شنویم اما به نظر میرسد که با دقتی زیاد انتخاب شده و با ذوقی هنرمندانه در کنار یکدیگر نشسته اند. کلام در این شعر مشخصاً ویژگیهای زیر را داراست:

۱- داستان را بسط میدهد و وقایع را به جلو می برد.

۲- خصوصیات خود محوری ماجرا را روشن می کند.

۳- فکر و اندیشه اشخاص ماجرا را بیان میدارد.

۴- روابط درونی و بیرونی و نسبت آنها با یکدیگر را مشخص میکند.

۵- تصویرسازی می کند، می کوشد تا تصویری از آنچه واقع شده است را در ذهن مخاطب خردسال ترسیم کند.

۶- طنز آمیز است.

می دانیم «محرک اصلی خنده، اغلب نیرولی است که برای درک و یا مقابله با مسأله ای در درون شخص ذخیره شده است ولی مورد استفاده قرار نمی گیرد و به دنبال منفذی میگردد تا خود را آزاد کند. خنده یکی از بهترین راه ها برای آزادی این نیرو است»[۹] در کودکان، از آن جا که این نیروی درونی بیشتر و قویتر است میل به خندیدن در آنها فراوانتر است. بنابراین چنین آثار طنز آمیزی اثر مطلوبی بر روان کودکان خواهد داشت و باعث نشاط و تفریح خاطر آنان می شود خصوصاً که پیام عبرت انگیز هم در پی دارد.

از دیگر آثار ارزشمند ایرج میرزا، قطعه شعری است تحت عنوان «مادر». او در این شعر به یکی از ابعاد مهم ادبیات کودکان که همانا بعد تربیتی آن باشد نزدیک میشود.

میدانیم که وجه غالب ادبیات کودکان را «تعلیم» تشکیل میدهد و این ادبیات - اگرچه نه به شیوهٔ مستقیم - به نوعی یک ادبیات تعلیمی است. به بیانی دیگر، «اگرچه ادبیات کودکان، تعلیم و تربیت صرف نیست، ولی در نقش خویش یک پدیدهٔ تربیتی است. زیرا در واقع راهی است که طفل را از «من»، [از «من»، موجود واقعی] به «ما»، [«من»، متعالی] میرساند.»[10] مخاطبان این ادبیات در سنینی نیستند که آن مطالعه و قدرت تفکر و تجزیه و تحلیل و استنباط و تجربهٔ بزرگسالان را داشته باشد. از طرفی، «هدف ادبیات کودکان و نوجوانان، هدایت کودک است به سوی رشد [به مفهوم قرآنی آن] با روش و بیانی هنرمندانه و در خور فهم او.»[11] یعنی در این نوع ادبیات، ما علاوه بر آن که با توجه به میزان رشد و فهم طفل، برآورده شدن بسیاری از نیازهای مادی و معنوی زمان کودکی او را در نظر داریم، میخواهیم از طریق «برانگیختن احساسات و عواطف فطری او»، به او تذکرات خاصی بدهیم که بکار بستن آن متضمن سعادت فرد و جامعه است. در قطعهٔ «مادر»، ایرج میرزا میکوشد تا با بیانی روان و عاری از تکلف، حرمت مقام مادر را تذکر دهد تا به اهداف تعلیمی و تربیتی دست یابد.

در اینجا این قطعه را عیناً درج میکنیم:

مادر

گویند مرا چو زاد مادر — پستان به دهن گرفتن آموخت
شبها بر گاهوارهٔ من — بیدار نشست و خفتن آموخت
دستم بگرفت و پا به پا برد — تا شیوهٔ راه رفتن آموخت
یک حرف و دو حرف بر زبانم — الفاظ نهاد و گفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من — بر غنچهٔ گل شگفتن آموخت
پس هستی من ز هستی اوست — تا هستم و هست دارمش دوست

حاجی میرزا یحیی دولت آبادی[۱۲] (تولد ۱۲۷۹ هـ.ق. وفات ۱۳۱۸ هـ.ش)

او از روشنفکران دوران مشروطه و از جمله بنیانگذاران مدارس و مؤسسات فرهنگی و از اولین نویسندگان کتابهای درسی در ایران است. به نظر میرسد حاجی میرزا یحیی دولت آبادی تا حدودی بیش از اسلاف خود در سرودن شعر برای کودکان موفق بوده است، و این شاید بدان خاطر باشد که وی در گسترش افق ذهنی و احساسی کودکان کوشش بیشتری انجام داد و به این واقعیت مهم دست یافت که «شعر آسان گفتن»، با «آسان گرفتن هنر شعر»، بسیار متفاوت و از دو مقولهٔ مختلف است.

و این نمونه ای از بهترین شعرهای دولت آبادی است که روزگاری در کتابهای درسی چاپ میشد:

از افق صبحدم سفیده دمید — آسمان همچو نقره گشت سپید
با شکوه و جلال و جاه رسید — پادشاه ستارگان خورشید

باز شد دیدگان من از خواب
به به از آفتاب عالمتاب!

شب تاریک رفت و آمد روز | به چه روزی با چو بخت من فیروز
پادشاه ستارگان امروز | از افق سر برون نکرده هنوز

باز شد دیدگان من از خواب
به به از آفتاب عالمتاب!

یک طرف نالهٔ خروس سحر | بانگ الله اکبر از یکسر
از صدای نوازش مادر | وز سخنهای دلپذیر پدر

باز شد دیدگان من از خواب
به به از آفتاب عالمتاب!

مهدیقلی خان هدایت «مخبر السلطنه»[۱۴]

وی یکی از نویسندگان همین دوره است که از سوی «کمیسون معارف»، مأموریت می یابد تا «خواندنی های کودکان»، را فراهم آورد. جزوه ای جنگ مانند بدون تاریخ چاپ، با حروف درشت اعرابدار و مصور در ۲۴ صفحه با نام «سه فندق، خواندنی برای کودکان»، فراهم آوردهٔ این نویسنده در دست است که حاوی قطعات کوتاه منظوم و منثور است.

دراین جا نمونه ای از یکی از آثار منظوم او که در همان جزوهٔ جنگ مانند (صفحه ۸) به چاپ رسیده است را عیناً نقل میکنیم:

خروس صبح گوید قوقیاقای هوا روشن شده برخیز از جای

بشوی تا تو دست و روت را پاک به دندان ها زنی پاکیزه مسواک

زنی موی سرت را خوب شانه بگیری تا وضو بهر دوگانه

نمازت را بخوانی بی کم و بیش کنی شکر و ثنای خالق خویش

خوری چایی و نان چاشت آنگاه به سوی مدرسه افتی تو در راه

به درست میرسی در اولین زنگ نداری پیش همشاگردیان ننگ

اکنون تا حدودی نویسندگان ادبیات کودک درین دوره به ساده نویسی روی می آورند و به کارگیری کلمات دور از ذهن - که نشانه فضل فروشی و دانشمند نمایی است - و عامه هم اقبالی به آن ندارند تقریباً کنار گذاشته می شود. گویی آنها با قبول این باور، رفته رفته معتقد می شوند که هر اندازه نوشته ساده، طبیعی و بی تکلف و همه کس فهم باشد، ارزشمند تر است.

محمد تقی بهار (ولادت ۱۲۶۶ ه.ش - وفات ۱۳۳۰ ه.ش)

شاعر گرانمایه و محقق توانای این عصر استاد محمد تقی خان بهار هم در این زمینه - ادبیات کودکان - طبعی می آزماید که در دیوان وی ثبت است.
از جمله آثاری که وی برای کودکان میسراید «سرود مدرسه» نام دارد:

ما همه کودکان ایرانیم
مادر خویش را نگهبانیم ۱۴

آثار دیگری که استاد بهار برای کودکان سروده است عبارتند از:
«اندرز به جوانان»، «بچه ترس»، «تنبلی عاقبتش حمالی است»،
«رنج و گنج»، «خدا و والدین»، و «مونس پدر». ۱۵
چنین به نظر میرسد که استاد بهار به فراست دریافته است که باید تا حدود امکان از بکار بردن کلمات مهجور و ثقیل و دور از فهم کودکان خودداری کرد ۱۶ و کودکان غالباً از درک تمثیل و کنایه و استعاره عاجزند (اگرچه در سنین نوجوانی از کشف ابهام لذت وافری میبرند)، اما هنوز روح اندرزگویی و ابلاغ بی واسطهٔ پیام در آثاری که برای کودکان تولید میشود حاکمیت دارد. شعرا و نویسندگان هنوز به آن درک صحیح از کودک و ویژگیهای عقلی، عاطفی و اجتماعی او نرسیده اند. از دیگر سوی این باور که رمز تأثیر شگرف یک اثر ادبی در کودک، غیر مستقیم بودن آن است، متداول نشده

وکوششگران این وادی، هنگام آفریدن اثر، با حفظ نزدیکی و تعلق خاطر تام و تمام خود، به قدر قدرت گاههای ذهن خود و توانایی ادراک مخاطب، از مضمون فاصله نمی گیرند تا بتوانند به نحو موثرتری وجه محتوالی هدف اثرشان را انتقال دهند. آنان به مستقیم گویی (غالباً) میپردازند و بشیته ناصحی ادیب به نظر می آیند و بس.

میرزا علی اکبر خان صابر (۱۹۱۱-۱۸۶۲م)

سخن گفتن از شعرای این دوره از تاریخ ایران، بدون نام بردن از «میرزا علی اکبر خان صابر»، سخنی ناتمام است، خالق کتاب «هوپ هوپ نامه» و «بنیانگذار شعر واقعگرای آذربایجان» است، وی در زمینهٔ مورد بحث ما آثار با ارزشی دارد.

این آثار از روی ترجمهٔ فارسی کتاب «هوپ هوپ نامه ۱۷»، نقل میشود

اشعار مربوط به کودکان ساخته شده در سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱:

هدیه به اطفال دبستان (۴۲۵)، گاومیش و سیل (۴۲۷)، شبان و زنگو (۴۲۸)، هدیه به شاگردان مدارس (۴۳۰)، پزشک و بیمار (۴۳۲)، باغبان پیر (۴۳۳)، مور (۴۳۴)، ملا نصرالدین (۴۳۶)، اسکندر و فقیر (۴۳۷)، دعای بیماران (۴۳۹)، ملا نصرالدین و زرد (۴۴۱)، عنکبوت و کرم ابریشم (۴۴۲)،

اشعار مربوط به کودکان که سال انتشارش معلوم نیست:

تاجری که در خریدن زیاد میگرفت و در فروختن کم میداد (۴۴۳)، ستمکار (۴۴۵)، روزهای بهار (۴۴۶)، تشویق به مدرسه (۴۴۷)، هوس (۴۴۹)، کودک و نخ (۴۵۰)،

کلاغ و روباه (۴۵۱)، صحبت درختان (۴۵۳)، کودک و پول (۴۵۵)، و ترغیب به علم (۴۵۷)
ترجمهٔ دو نمونه از شعرهای صابر را از همین کتاب میخوانیم:

از روی یخ یک پسر — مدرسه میرفت سحر
سر خورد و یکدفعه او — خورد زمین دمرو
برخاست چون از زمین — گفت به یخ این چنین:
«بدی تو ای یخ بدان! — زمین زنی مرد مان!
عمر تو بی اعتبار — بزودی آید بهار
آب شوی ناچار — روی سوی جویبار

۲

بیا، بیا ای بهار — خوشی، سعادت بیار
آب بکن برف کوه! — به باغها ده شکوه
سیل شود جویبار — غله بیاید به بار

نیما یوشیج (علی اسفندیاری)، شاعر نوپرداز و توانای عصر ما، درین زمینه آثاری دارد، از جملهٔ آن شعر ذیل است که آنرا در مرداد ماه ۱۳۰۵ سروده است:

من مرغک خواننده ام
میخوام من نالنده ام

پرورده ابر و گلم
میخوام من هم بلبلم — افتاد هر چند از هوس

در عشقهای سیاه
یک شب که می تابید ماه
دستی به من زد دوست هم
از آن زمان، در هر دمی — می خوانم آواز قفس

درین که شاعر توانسته است با بیان محسوس و هنرمندانه ای ذهنیات خود را در قالب زبانی عاطفی و موزون عرضه بدارد شکی نیست اما وجوه مشترکی میان کودک و شعر در آن نمی یابید.

به هر کودکی که دقیق شویم این سه ویژگی را در او به صورتی بارز می بینیم اول اینکه هنوز به مرحله تعقل نرسیده و احساس بر او حاکم است دیگر اینکه «قدرت تخیل» زیادی دارد و در دنیای خیال، زندگی آسوده ای دارد و همچنین بسیاری از حرفها و حرکات خود را با آهنگ خاصی «بروز میدهد.

این ویژگیها بیش و کم، در شعر هم، «شعر نیز با احساس سروکار دارد شعر اگر تأثیر میگذارد و حتی حرکت ایجاد میکند، از راه احساس داخل می شود و بر عقل چیره میگردد. » « در تمام دنیا شعر را خیال انگیز و هم ساز معرفی کرده اند و شعر اقوام مختلف با تصویرسازی و خیال انگیزی همراه است. همچنین شعری نیست که وزن یا آهنگی نداشته باشد، هرچند که از طبایع مختلف، آهنگها و وزن های متفاوتی را دوست داشته باشند و از وزن های دیگر خوششان نیاید.» ۱۸

اشتراک این سه ویژگی در شعر از یک سو و در کودک از سوی دیگر، باعث شده که کودکان شعر را بیشتر دوست داشته باشند، با شعر زندگی کنند، با شعر بیدار شوند و بخوابند و بازی کنند.

دنیای کودک و دنیای شعر، دو جهان نزدیک به هم و شاید پیوسته به هم است که در حد لزوم، توجه مستقل به ارتباط آن ها با هم

نشده است و با تمام این پیوستگی شاعران معدودی توانسته اند علاوه بر تسلط بر دنیای شعر، به دنیای کودکان هم راه یابند و با استفاده از مشترکات آن دو، شعرهای مناسب کودکان بسرایند.
شعر دیگری از نیما، که با سود جستن از مشترکات دنیای شعر و کودکان توانسته است در زمرهٔ شعرهای مناسب کودکان قرار گیرد می خوانیم:

من جوجه را گرفتم
او را بوسیده گفتم

جوجه، جوجه طلایی
نوکت سرخ و حنایی

تخم خود را شکستی
چگونه بیرون جستی

گفت جایم تنگ بود
دیوارش از سنگ بود

نه پنجره نه در داشت
نه کس ز من خبر داشت

دیدم چنین جای تنگ
نشستن آورد ننگ

به خود دادم یک تکان
مثل رستم پهلوان

تخم خود را شکستم
زود به بیرون جستم

در حاشیه دستنوشته، این شعر که همراه دو شعر دیگر برای کودکان، در ورقه بلندی پاکنویس شده است، نیما این یادداشت را نوشته است:

«شعرهایی برای کودکان، مثل شعرهایی که محمود خان ملک الشعراء برای فرزندان فامیل ساخته است.»

محمود خان ملک الشعرای صبا فرزند محمد حسین خان عندلیب و نوه فتحعلی خان صبا ملک الشعراء، و متولد سال ۱۲۲۸ هـ.ق است. به طبع رساننده دیوانش[۱۹] چنین می نویسد:

«دیوان محمود خان نزدیک به ۲۶۰۰ بیت می باشد که گویا شاعر در اواخر عمر از میان اشعار خود انتخاب و بقیه را از بین برده است.»

در جستجوی شعرهایی که محمود خان ملک الشعراء، برای فرزندان خود یا فامیلش ساخته بود و برایشان می خواند ـ به اشعاری برمیخوریم که نیما "با خط خودش" آنها را به وی منسوب کرده است[۲۰]:

۱

رفتم به باغ لاله زار
دیدم: سه یار گلعذار
یکی گل و دوتا بهار
پوشیده رخت زرنگار
باغبون اومد با بیلش
با ریش و با سبیلش

با تن همچو فیلش
انگور توی زنبیلش
گفتا: «شوید مهمان من
بیایید توی ایوان من
بخورید ازین بریان من
بکشید ازین قلیان من

تنباکوی شیراز دارم
امّا نه هفت گاز دارم
پنیر کرازدارم
پستهٔ دهن وازدارم.»
بلبلشو گذاشت با صد شتاب
پیش درخت و جوی آب
آتش روشن کرد به حساب
آورد پنج شیش سیخ کباب ۲۱
قلیه کنیم، قرمه کنیم
گوشت توی برمه ۲۲ کنیم
با رختهای ترمه کنیم
چشمها مونو سرمه کنیم
میوهٔ باغ مال شما
کنم به دستمال شما
بقدر یک سال شما
آرم به دنبال شما
بهار که شد آیید به باغ
صبح سحر، پیش از کلاغ
پالون نهید روی الاغ
منزل کنید زیر چنار
تا بیارم تغفت خیار
تغفت دگر با سیب و انار
با هلوهای آبدار
بعدش بیارم کمبوزه
بعدش بیارم خربوزه
کمبوزه های خوشمزه
تا نخورید مثل بزه
بعدش رویم توی خونه
مثل گنجشک توی لونه
گندیم خوریم و شادونه
با نقل هل، دونه دونه

۲

رفتم به باغ پسته
علیقلی بک نشسته
سیلی زدم به گوشش
گوشواره ها به گوشش
گربه دارم چه ملوس
میره و شهر عروس

می آرد جوجه خروس
گربه خواستگار من، میو میو!

به هر حال، این شعر، جدای از ضعفهایی که می توان - اکنون - بر آن مترتب دانست دارای ویژگی های ارزشمندی است که نمیتوان از آن صرف نظر کرد:

۱- انتخاب موضوع:
موضوع - به هر حال - قابل درک برای مخاطبان خردسال است و مربوط به جهان آنهاست؛ و از دیگر سوی، با خصوصیات سنی آنها متناسب است.

۲- روانی عبارات:
شعر، روان خوانده میشود و عبارات و وزن آنها متناسب با مفهوم انتخاب شده است، از طرف دیگر، چون توصیفهای طولانی در آن نیست، کودک از آن متلذذ میشود.

۳- وزن و قافیه:
دارای قالبی آهنگین است، مصرعهای آن کوتاه میباشد؛ ریتم شعر خوب است و روان خوانده میشود.

۴- مفاهیم طوری انتخاب شده است که در پرورش ذوق و عواطف کودکان مؤثر است و بخصوص از پروراندن احساسات منفی شدید و توأم با بدبینی احتراز شده است.

حواشی :

۱- سخنی دربارهٔ : ادبیات کودکان و نوجوانان ، حکیمی ، محمود ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ص ۲۰ .

۲ - نقاشی کودکان و مفاهیم آن .

۳ - تاریخ ادبیات ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، چاپ دانشگاه . جلد سوم ، صفحه ۶۸۹ .

۴ - ادبیات کودکان - شعاری نژاد ، علی اکبر - انتشارات اطلاعات ۱۳۶۴ .ص ۳۳ .

۵ - همان کتاب .ص ۳۴ .

۶ - جبار باغچه بان را اولین شاعر کودکان ایرانی میدانند .

۷ - مانند مثنوی کوتاه «خرس و صیادان» ، در قسمتی از این مثنوی میخوانیم :

دو صیاد استاد و چالاک و چیت
یکی آلفرد نام و دیگر آگست

۸ - دیوان ایرج میرزا ، به اهتمام دکتر محمد جعفر محجوب سال ۱۳۴۹ ، ص ۱۵۵ .

۹ - شناخت عوامل نمایش . مکی ، ابراهیم . انتشارات سروش .

۱۰ - «بررسی ادبیات کودکان در کشورهای در حال توسعه» ، ترجمه دکتر علی شکوهی .

۱۱ - «ادبیات کودکان و نوجوانان» ، از انتشارات مرکز تربیت معلم آموزش و پرورش .

۱۲ - فصلنامهٔ کانون ، دورهٔ دوم .شماره ۳-۴ ، اسفند ۱۳۵۶ .

۱۳ - همان ماخذ .

۱۴ - دیوان بهار، چاپ اول، سال ۱۳۳۵، جلد اول، ص ۵۱۴.
۱۵- دیوان بهار، چاپ دوم، سال ۱۳۴۵، جلد دوم.
۱۶- مگر کلماتی که بار فرهنگی خاصی را در برداشته و لازم است معمول گردند.
۱۷ - «هوپ هوپ نامه»، ترجمهٔ احمد شفایی، چاپ دوم، باکو ۱۹۷۷.
۱۸- جامعه شناسی هنر، آریان پور، امیرحسین، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹- دیوان محمود خان ملک الشعرا صبا، ضمیمه سال بیست و سوم
مجله ارمغان، آذرماه ۱۳۲۹.
۲۰ - فصلنامه کانون، دورهٔ دوم شمارهٔ ۳-۴، اسفند ۱۳۵۶، ص ۵۱.
۲۱- منقول از نسخه خانم والیا معزز، از اعقاب شاعر.
۲۲ - برمه: دیگ سنگی.

دکتر رضا مصطفوی
عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی و هیأت مؤلفان لغت نامهٔ فارسی

فرهنگ فرهنگ نویسی فارسی و فرهنگ دکتر معین

از شگفتیهایی که توجیه آن خیلی آسان نیست این است که زبان و ادب فارسی دری با همه عمق و زرفایی و بارور و تنوع مضامین و معانی که درگذشته داشته چرا در تدوین کتابهای لغت فارسی تا بدین اندازه تأخیر رخ داده است؟

چنانکه میدانیم نخستین کتاب لغت فارسی مانده از قدیم لغت نامهٔ اسدی طوسی مربوط به نیمهٔ دوم قرن پنجم (۴۵۸ تا ۴۶۵ هـ.ق) است با حدود ۲۲۷۸ لغت و البته از واژه نامه های دیگری نیز یاد کرده اند که پیش از این تاریخ تدوین یافته اما از آنها اطلاعی نداریم. مثلاً یکی از آنها «فرهنگ ابوحفص سغدی» است که مؤلف در اواسط قرن پنجم می زیسته و کتابش تا اوایل سدهٔ یازدهم نیز موجود بود و مؤلفان فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری از آن استفاده کرده اند ولی به دست ما نرسیده است و یا فرهنگ قطران تبریزی (۴۳۸-۴۵۰) که اسدی طوسی در مقدمهٔ لغت فرس از آن یاد کرده و البته گفته که «آن لغت ها بیشتر معروف بودند» و محمد بن هندوشاه در مقدمهٔ صحاح الفرس به انتقاد آن پرداخته که «۱ و بیش از سیصد

لغت ذکر نکرده[۲]، شگفت تر این که پس از لغت نامه اسدی نیز تاربع دوم قرن هشتم یعنی دویست و هفتاد سال پس از او کتاب مستقلی[۳] در زمینهٔ لغت - فارسی به فارسی در ایران تدوین نیافت تا دومین لغت نامهٔ فارسی موجود را محمد بن هندوشاه نخجوانی به نام صحاح الفرس به سال ۷۲۸ ه.ق با دو هزار و سیصد واژه در تبریز نوشت. این نقطه های کور در لغت نویسی فارسی بخصوص در میانهٔ سالهای[۴] که ادج و شکوفائی و رنگارنگی و تنوع مضامین در کتاب نویسی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی به شمار می رود و زبان فارسی زبان علمی و ادبی و دولتی حکومتهای مقتدر ایران آن روز محسوب می گردد و از شرق تا غرب کشوری پهناور به این زبان تکلم می کنند، باز عجیب تر و مبهم تر می نماید و با توجه به بعد مکانی مؤلفان این دو قدیمترین فرهنگ های موجود یاد شده یعنی خراسان و تبریز که به اندازهٔ کران تا کران کشوری پهناور فاصله دارد، بسیار بعید بنظر می رسد که کسی در این فاصلهٔ مکانی و زمانی نسبتاً زیاد در اندیشهٔ تدوین فرهنگی برای زبان فارسی نیفتاده باشد.

پس از صحاح الفرس بجز معیار جمالی که در ۵-۷۴۴ ه.ق وسیلهٔ شمس فخری اصفهانی تألیف گردید تا قرن دهم کتاب لغت مستقل دیگری تدوین نیافت و از قرن دهم به بعد فرهنگهای تحفة الاحباب حافظ اوبهی خراسانی (۹۳۳) و میرزا ابراهیم اصفهانی (۹ یا ۹۸٦) و پس در قرن یازدهم مجمع الفرس سروری کاشانی (۱۰۰۸) را داریم که در حدود شش هزار لغت دارد و بالاخره انجمن آرای ناصری تألیف رضاقلی خان هدایت آخرین فرهنگ فارسی پیش از مشروطیت

در اواخر سده سیزدهم (۱۲۸۸)، پایان می پذیرد. در میان سده هشتم تا پیش از مشروطه فرهنگهای کوچکتری نیز در ایران نوشته اند که هر کدام از جهتی خاص شایسته توجه است و از آن میان میتوان خلاصة اللغات محمد مؤمن گونابادی (۹۹۸)، عجایب اللغه ادیبی (قرن دهم)، جامع اللغات نیازی حجازی، همریه سلیمانی از بلیانی اوحدی (پس از ۱۰۱۵)، فرهنگ عباسی از صدرالدین محمد تبریزی (۱۱۲۵)، برهان جامع محمد کریم تبریزی (۱۲۰۶) را یاد کرد.

فرهنگ نویسی فارسی در شبه قاره هند نیز که البته ما را درین مقال فعلاً مجال بحث آن نیست، از قرن هشتم زودتر آغاز شد و ظاهراً نخستین فرهنگ موجود هندی فرهنگ قواس تألیف مبارک شاه غزنوی معروف به قواس در اوایل قرن هشتم ۷۱۵ ه. ق است اما روز به روز رونق گرفت و فضلا و ادبای هند و پاکستان بیش از همه مراکز زبان فارسی درین زمینه کار کردند تا بدان اندازه که کوششهایی که اینان در زمینه لغت و تذکره نویسی در زبان فارسی مبذول داشته اند چند برابر پژوهشهایی است که وسیله خود ایرانیان در این مورد انجام گرفته و البته بدان جهت که ایرانی و اهل زبان نبوده اند حتی برترین این فرهنگها از سهو و خطا مصون نمانده که با وجود این از جهت خدمات بسیار ارزشمند و شایان توجهی که به زبان و ادب فارسی مبذول داشته اند، حق بسیار بزرگی به گردن زبان و ادب فارسی دارند که سعیشان مشکور باد.

از بررسی فرهنگهای یاد شده چنین بر می آید که فرهنگ فرهنگ نویسی

در نظر گذشتگان چیزی جز آن است که ما امروز انتظار داریم. نقصی که بسیاری
ازین فرهنگ ها دارد اینست که مؤلفان آنها زبان رایج زمان خود را
ضبط نکرده اند. نیت خیر آنها این بود که می خواستند الفاظ دشوار بعضی
از اشعاری را که همگان نمی فهمیدند برایشان معنی کنند و هم اینکه این الفاظ دشوار
گاه الفاظ رایج عصر شاعر هم نبود. شاعران همواره ناگزیر بوده اند برای رعایت
وزن و قافیه از واژه های متروک و مهجور زبان نیز سود جویند. گاه کلمه ای
را بدین مقصود دیگرگون کنند تا «در تنگنای قافیه خورشید خر شود»، و
زمانی مجبور می شدند الفاظی را که در قلمرو زبانی منطقه سکونت آنان وجود
نداشت به کار برند و چنین واژه هایی بود که معمولاً برای افراد عامی و عادی
غیر اهل زبان نیاز به شرح و توضیح داشت و مؤلفان کتب لغت برای
پاسخ دادن به این اشکالات بود که به تألیف کتاب لغت دست میزدند
در مقدمهٔ نخستین کتاب لغت فارسی موجود می خوانیم: «بدان که این کتاب
پارسی که به روزگار، ابو منصور علی بن احمد الاسدی رحمة الله علیه از دیوانهای
شعراء متقدم جمع کرد تا شنوندگان و خوانندگان را فایدت باشد و هر لغتی
را که ازین معنی بشنوند، برایشان روشن گردد». (۱)

بنابراین در فرهنگ لغت نویسان پیشین واژه های معمول و معانی
گوناگون و کاربرد آنها مطرح نبود بل مراد و منظورشان از لغت واژه های
دشوار و مهجور و نامأنوسی بود که معنی آنها را همگان نمی دانستند و در پی
همین باور بود که در لغت نامه هایی که برای اهل فرس هم می نوشتند به توضیح
واژه های دشوار عربی نیز می پرداختند و گاه در این مورد به یکدیگر اقتدا میکردند

مؤلف صحاح الفرس دومین لغت نامه موجود فارسی ایرانی در مقدمه مینویسد :

« و چون در بعضی لغات اصطلاح اهل فرس موافق اصطلاح
اهل عرب افتاده مانند «برجاس»، و «حرون»، و «غمزه»، و «مشغله»
و «دشواری»، و امثال آن و حکیم اسدی آن را ذکر کرده بود اقتداءً به از ذکر
آن چاره ندید و هر لغتی را در موضع آن ایراد کرد و این مقدار متعرض شد که عرب
نیز چنین گفته است »[7] و این «دشوارجوییها» بدانجا می کشد که وقتی برای این
واژه های مهجور و مغلق در میان اشعار فارسی شاهدی نمی یابد به سراغ اشعار عرب
می رود . در دنباله مطلب بالا میگوید : « و اگر در استشهاد لغتی بیتی فارسی
نیافت و در اشعار عرب مثال آن موجود بود بنابر توضیح آن لغت آن
بیت را ذکر کرد »[8]

بنابر آنچه گذشت لغت نامه های فارسی گذشتگان اکثراً کتاب لغت
رایج و معمول آن روزگار نیست که لغت نامهٔ واژه های دشوار شعری است
و نه تنها زبان مردم کوچه و بازار و رایج را در بر نمی گیرد که زبان کتابت و متون
منثور آن عصر را نیز عمداً شامل نمی شود و از آنجایی که واژه های مصطلح در هر
دوره ای اعم از الفاظ ساده و مرکب، و اصطلاح و کنایه و مجاز و غیره علاوه
بر ارزش لغوی آن می تواند بیان کنندهٔ فرهنگ مردم آن دورهٔ
خاص هم باشد ، از لغت نامه های کهن فارسی نمی توان چنین اعتبار ارزنده
را متوقع بود و البته و صد البته که کار گذشتگان نسبت به زمان خود آنان
درخور تمجید و ستایش است و عدم تطبیق تألیفات آنان با نیازمندیهای
زمان ما به هیچ وجه از ارزش کار شان نمی کاهد که در دیگر رشته های علوم

نیز چنین است .

مسایل و مشکلات و موضوعهای دیگری را که در فرهنگ فرهنگ نویسی گذشته معمول بود ضمن برشمردن امتیازات فرهنگ دکتر معین بمناسبت باز خواهیم گفت که « سر دلبران را باید در حدیث دیگران گفت[۹] »

شیوهٔ فرهنگ نویسی دکتر معین

یکی از ویژگیهای بارز در فرهنگ نویسی دکتر معین که بیشک مهمترین امتیاز آن بر دیگر لغت نامه های پیش از او محسوب میگردد ، روش و متد علمی آنست . بسیاری ازین ظرافت ها یا در گذشته معمول نبود و یا اگر هم بعضی فرهنگ نویسان گذشته پاره ای از آنها را در روشهای خود بکار می گرفتند چنین بسامان نبود . بنابراین روش دکتر معین را باید از دو جهت نگریست نخست تکمیل روشهایی که پیش از او هم به نحوی در لغت نویسی متداول بود و او آنها را البته به گونه ای بهتر ، کاملتر و علمی تر در روش خود بکار گرفت و از جهت کیفیت و هم کمیت از اسلاف خود فراتر رفت .
دوم روش خاص او در فرهنگ نویسی است که یا اصلاً در زبان فارسی سابقه نداشت و باید بحق او را مبتکر این سنت نو دانست و یا اگر هم مختصر سابقه ای در گذشته داشته با دیگرگونی ای که دکتر معین در آن به وجود آورده جلوه ای کاملاً نو یافته که کمتر از یک ابتکار و ابداع نیست و ما این روشها را در زیر باز خواهیم نمود

اینکه ای را که پیش از این جزو معایب فرهنگ نویسی در گذشته یاد کردیم، در فرهنگ دکتر معین کاملاً مورد توجه و مداقه وامعان نظر بوده است. چنانکه پیش از این اشارت رفت معنی و مفهوم لغت نویسی این نیست که واژه های دشوار را معنی کنیم و به آن دسته از واژه هائی بپردازیم که در متنی مهجور و معماگونه بکار رفته و گاه با تکلف بسیار شاعر وزن و قافیه ای هم به آن واده شده و حتی گاهی شاعر یا متشاعر تنها برای وجود شاید شعری به آن شکل شعر داده است. مفهومی که ما از زبان داریم و باید برای آن فرهنگ بنویسیم معنائی بسیار وسیعتر دارد و اگر لغت نویسان گذشته، ما به همه گونه های آن توجه می داشتند، امروز گنجینه های بسیار ارزنده ای از تمام الفاظ متداول هر عصر و زمانی را در اختیار می داشتیم که در بر دارندهٔ اوضاع اجتماعی اقتصادی، سیاسی، تاریخی و جغرافیائی و زیستی و جامعه شناسی روزگاران گذشته بود.

این نقیصه در فرهنگ فارسی دکتر معین تقریباً برطرف شده و آنچه هست نموداری از واژه های رایج عصر اوست، و در همین راستا واژه های مهجوری را که در متون نثر و نظم فارسی نیامده یا به ندرت استعمال داشته و در محاوره نیز کاربردی ندارد در این فرهنگ نیامده و حتی واژه های غیر مستعمل و یا کم استعمال نیز مشخص گردیده است. به عبارت دیگر میتوان گفت فرهنگ دکتر معین فرهنگ زبان عصر او را در بر دارد که محققان آینده می توانند بسیاری از اطلاعات یاد شده را البته در محدودهٔ زمانی ای که در آن تدوین یافته از آن دریابند و جزو همین مقوله است

پرداختن به حروف اضافه زبان فارسی و کاربرد آنها که فرهنگ های قدیم به آن نپرداخته اند و تا حدی که در حوصلهٔ یک فرهنگ عمومی و دم دستی است با ذکر شواهدی که به معانی آنها اعتبار بخشیده بیان گردیده و از همان آغاز تألیف حداقل می توانست آغازگری برای تحقیقات نو در زمینهٔ حروف اضافهٔ فارسی هم باشد.

۲- فرهنگ معین متدی علمی و تحقیقی دارد و این روش امتیاز خاصی به فرهنگ بخشیده است. دکتر معین برخلاف دیگر لغت نویسانی که واژه ها را بدون تحقیق نقل کرده اند و حتی گاهی برای معنای آنها هم الفاظ و عبارات لغت نویسان گذشته را با مختصر تغییری بیان داشته اند، روشی عالمانه دارد و این روش پژوهشگرانهٔ او بارزترین ارزش فرهنگ او شمرده می شود. از نام گیاهان و حیوانات گرفته تا واژه ها و اصطلاحات ریاضی، نجومی، پزشکی، حقوقی، هنری، ورزشی، نظامی، طبیعی و کسان و جایها همه را پس از تطبیق با تحقیقات مربوط به آنها و دستاوردهای نوین علمی در آن رشته ها بیان می دارد و با استفاده از آخرین منابع و تازه ترین مآخذ موجود ایرانی و اروپایی در هر یک از دانشهای یاد شده معانی لازم را البته در حد یک فرهنگ عمومی باز می نماید و به ضبط درست آنها می پردازد.

۳- الفبای زبان فارسی چنانکه میدانیم برای ضبط تلفظ کلمات توانا نیست و به همین دلیل هم لغویان گذشته برای نشان دادن تلفظ درست واژه ها راههای گوناگونی داشتند که هر کدام اشکالات خاص خود را داشت در مواردی که به ذکر حرکات تمام حروف کلمه می پرداختند به تفصیل می انجامید

وچندین برابر اصل واژه جا می گرفت . در پاره ای موارد مانند نشان دادن تلفظ کلمه با همزه های خود نیز دقیق از کار در نمی آمد وگاه تلفظ درست کلمهٔ دوم نیز خود روشن نبود . در بعضی موارد دیگر برای نشان دادن تلفظ صحیح کلمات ، فقط به ضبط حروف متحرک کلمه بر روی حروف کلمه و یا خارج از کلمه و پس از آن اکتفا می شد که این کار هم علاوه بر غیر دقیق بودن در عمل و در چاپخانه ها ی موجود دشوار یهایی را به همراه داشت .

در فرهنگ دکتر معین بهترین راه ممکن ولااقل بهترین روش در آن زمان برای نمایاندن تلفظ درست واژه ها مورد استفاده قرار گرفت و حروف لاتینی مخصوصی را که مرحوم دکتر معین موفق به تهیه آن گردید تا حد زیادی این دشواری را آسان کرد . یعنی از همان روشی که بعضی خاورشناسان معمول داشته اند و برای نمودن تلفظ کلمه ها در علومی همچون فونتیک و زبانشناسی ولهجه شناسی وغیره از حروف لاتینی ترانسلیتراسیون یا ترانسکریپسیون را سود جسته اند ، بهره جست و این چاره جویی سبب گردید تا بسیاری از مشکلات مربوط به تلفظ کلمات فارسی را نسبت به گذشته حل کند .

۴ـ از فضیلت های مرحوم دکتر معین دستوردانی او بود و این تسلط او بر مباحث دستور زبان فارسی که خود طرحی نو برای آن افکنده بود ، سبب گردید تا تشخیص او در هویت های دستوری حداقل یکنواخت باشد . علاوه بر آن ریشه ها و وجوه اشتقاق را بازنموده و صیغه ها و مشتقات گوناگون افعال را نیز تا حد ممکن بدست داده است .

۵ ـ در زبان فارسی مانند دیگر زبانها بسیاری واژه ها معانی و مفاهیم

گونه‌گونی دارد. در فرهنگ دکتر معین این معانی با ذکر شماره از یکدیگر تفکیک گردیده تا معانی و مفاهیم در هم نیامیزد و جوینده بتواند معنی مطلوب خود را به آسانی بیابد و در این تفکیک معانی و نیز مواد ضمناً نشان دادن کثرت استعمال هم تا حدی منظور بوده و معانی کثیرالاستعمال تر جلوتر و معانی ای که در زبان رایج کاربرد کمتری دارد، پس از آن آمده است که ازین رهگذر کثرت و یا قلت معانی هر واژه را نیز میتوان دریافت.

۶ـ در هر زبانی واژه ها و مفاهیمی وجود دارد که تجسم معانی آنها جز از طریق رسم تصاویر آنها امکان پذیر نیست و اگر هم باشد بدان قوت نیست. بسیاری آلات و اشیاء و گلها و حیوانات و رنگها و مفاهیمی ازین قبیل چنین حالتی دارد. مثلاً برای تجسم ذهنی هر یک از رنگها بدون شک هیچ شرح و توضیحی به اندازهٔ نشان دادن تصویر رنگی خود آنها نیست. استفادهٔ از تصویرها و نقشه ها و جدول ها در موارد مختلف در فرهنگ معین که گاه نیز رنگی و مخصوص فرهنگ تهیه گردیده از امتیازات بارز آن نسبت به دیگر کتابهای لغت به شمار میرود.

واپسین سخن اینکه در فرهنگ فرهنگ نویسی زبان فارسی نام استاد دکتر معین همواره خواهد درخشید و با لغت و لغت نویسی قرین خواهد بود و اثر دانشنامه های لغوی او از جمله مهمترین و معتبرترین مآخذ و منابع زبان فارسی محسوب خواهد گردید.

روانش شاد باد

گزیدهٔ مآخذ

۱ـ انجمن آرای ناصری: دارالطباعهٔ خاصهٔ همایونی ۱۲۸۷ رضاقلی‌خان هدایت
۲ـ برهان قاطع به اهتمام دکتر معین (دورهٔ کامل).
۳ـ تحفة الاحباب به تصحیح آقای تقی‌زادهٔ طوسی از انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۵.
۴ـ جامع اللغات نیازی حجازی (فرهنگ منظوم) پایان‌نامه فوق لیسانس خانم افسانه شیفته‌فر در دانشگاه علامه طباطبایی.
۵ـ سرمه سلیمانی به تصحیح آقای محمود مدبری.
۶ـ صحاح الفرس به اهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ دوم ۱۳۵۵.
۷ـ فرهنامهٔ جمالی: تألیف ابوبکر مطهر جمالی یزدی به کوشش ایرج افشار ۱۳۴۶، موسسه امیرکبیر.
۸ـ فرهنگ جهانگیری: ویراستهٔ دکتر رحیم عفیفی از انتشارات دانشگاه مشهد.
۹ـ فرهنگ فارسی دکتر معین (دورهٔ کامل)
۱۰ـ فرهنگ قواس:
۱۱ـ لغت فرس اسدی طوسی به تصحیح دکتر دبیرسیاقی و نیز عباس اقبال.
۱۲ـ لغت‌نامهٔ دهخدا (مقدمه)
۱۳ـ لغت‌نامهٔ فارسی از انتشارات موسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا
۱۴ـ مجمع الفرس: سروری کاشانی ۳ مجلد به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی ۱۳۳۸ ـ ۱۳۴۱.

۱۵ - معیار جمالی :
۱۶ - فرهنگ نظام : سید محمد علی داعی الاسلام. ۵ جلد حیدر آباد ۱۳۴۶ - ۱۳۵۸ .
۱۷ - یادنامه پور داوود (مجموعه مقالات دربارهٔ فرهنگ و تمدن ایران ۱۳۲۵

حواشی :

* تحلیلی است از فرهنگ نویسی در ایران تا مشروطیت و فرهنگ فارسی دکتر معین.
۱ ، لغت فرس به کوشش دکتر دبیر سیاقی ص شش .
۲ ، صحاح الفرس به اهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی ص هشت .
۳ ، کتابهایی مانند فرخنامهٔ جمالی یزدی تألیف سال ۵۸۰ را به حساب نیاوریم چه کشکول گونه ای است از علوم مختلف متداول زمان مؤلف که فقط فصل سوم از مقالت دهم آن که ۲۰ صفحه از ۴۴۰ صفحهٔ متن چاپی را در بر میگیرد (ص ۳۰۹ تا ۳۲۹) « در معانی الفاظ پهلوی » است .
۴ ، البته باید سالهایی را که همزمان با ویرانگریهای مغولان در بعضی نقاط ایران است مستثنی گردد .

۵) در عصر علاءالدین محمد شاه خلجی ۷۱۵ - ۶۹۵ تألیف شد .
۶) مقدمهٔ نسخهٔ لغت فرس متعلق به آقای نخجوانی به نقل دکتر دبیر سیاقی
در مقدمهٔ لغت فرس ص پنج .
۷) صحاح الفرس به اهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی ص ده .
۸) مأخذ پیشین صفحه های ۱۱ ، ۱۲ .
۹) خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران .
۱۰) TRANSLITERATION : نشان دادن تلفظ با استفاده از
حرفهای زبان دیگر.
۱۱) TRANSCRIPTION : نشان دادن صورت مکتوب با
استفاده از حرفهای زبان دیگر.

شرح تعابیر عارفانه در
«آخرین غزل»
حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه

محمود شاهرخی

اخیراً غزلی عارفانه از حضرت امام قدس سره الشریف انتشار یافت که برای بسیار کسان از مردم که با افکار و آثار عرفانی آن بزرگ ناآشنا بودند، موجب شگفتی گشت، چه هرگز گمان نمی بردند مردی با آن سطوت و صلابت که در امواج خروشان امور اجتماعی سکان کشتی امتی را در دست دارد و پنجه در پنجه اهریمنان سرکش درافکنده، دارای چنین اندیشه و احساسی باشد و نیز مورد دیگری که سبب اعجاب گروهی گشت، وجود اصطلاحات و تعابیری بود که در این غزل آمده ازانکه آنان با این مصطلحات بیگانه بودند و نمی دانستند که امام چون دیگر مردان بزرگ عالم وجودی ذوابعاد بود، او همچنانکه در پهنهٔ پیکار با طاغیان و ستمگران قهرمان بود، در عرصهٔ عالم معنی و جهان عرفان نیز قهرمان بود. امام در سنین جوانی کتاب گرانقدر مصباح الهدایه را که حاوی حقایق و معارف بلند عرفانی است مرقوم داشته و در سی و پنج سالگی، شرح و تعلیق بر دو اثر بزرگ عالم عرفان یعنی فصوص شیخ اکبر محی الدین و مصباح الانس

قونوی نگاشته که موجب اعجاب است ، همچنین ابیاتی پراکنده از سرودهای
ایشان ورد زبان صاحبدلان است که حاکی از نهایت توغل
وتبحر آن بزرگوار در بیان مواجید وذوقیات اهل معرفت می باشد .

اما در مورد این غزل وتعابیر آن باید عنایت داشت که هر
یک از اصناف وطبقات مردم را اصطلاحی است ونیز هر رشته
از علوم ومعانی زبان خاص خودرا دارد ، خاصه عرفان که بی شک با زبان
ومصطلحات معمول سخت متفاوت است ، چه عارفان خدابین دریافتهای
خویش را که محصول ومولود حالات خاص است ، در ظرف عبارات
والفاظ مخصوص میریزند که با اصطلاحات معمول ووضع لغوی سخت مغایر
است ، ازین رو اهل فن ، در بیان مصطلحات این قوم رساله ها
نگاشته وکتابها پرداخته اند وتا کسی با آن تعابیر آشنا نباشد نمی تواند
چیزی ازان ادراک کند وبسا که این عدم شناخت سبب شائبه
نیز گردد . عالم گرانمایه وعارف بلند پایه ملامحسن فیض در دیباچهٔ
کتاب مشواق آورده که چون طایفه ای از متقشفه ظاهر محبت
بندگان را نسبت با جناب الهی منکر بودند وبدین سبب در اشعار
اهل معرفت ومحبت ، قدح می نمودند ، بخاطر رسید که چند کلمه ، که
بدان معانی حقایق ، از لباس استعارات مکشوف واصطلاحات
غریبه قوم که در ابیات ایشان مستعمل است ، معروف تواند شد ، بنویسد
واز اسراری که به حقیقت محبت وحقیقت اشعار این طایفه اشعاری
داشته باشد پرده برگیرد تا باعث بصیرت سالکان راه گردد ومستعدان

محبت، انسی و قربی پدید آید و اصحاب ذوق را نشاطی و شوقی بیفزاید و
دلهای مرده را در اهتزاز و ارواح افسرده را در پرواز آورد، ...
بدانکه اهل معرفت و محبت را گاهی در سر شوری و در دل شوقی مستولی
میشود بحدی که اگر بوسیلهٔ سخن اظهار ما فی الضمیر نکنند، وجد و قلق ایشان
را رنجه میدارد و صبر بر آن، در دلها تخم غم و اندوه میکارد و چون
اظهار اسرار معرفت و افشای ما فی الاستار محبت را رخصت نداده اند،
ناچار گاهی در پردهٔ استعاره و لباس مجاز به انشاء اشعار مشتمله بر اشارهٔ به معانی
و حقایق که باعث باشد بر اهتزاز، دلی خالی میکنند و ارباب قلوب را به استماع آن،
در اهتزاز می آورند و بدین وسیله در دلهای روشن، شوق بر شوق
و محبت بر محبت می افزایند و امام خود نیز در مواضع مختلف از آثار
خویش به همین معنی اشاراتها دارد و خواننده را به تفکر و تدبر دعوت میفرماید،
چنانکه در کتاب مصباح و تفسیر سوره حمد بدین تدبر و اندیشه سخت تشویق
میکند، در مصباح فرماید، تو ای خواننده که خدایت در دو جهان
نگهدار باد، زنهار زنهار که در مطالعه کلمات عارفان سالک و اولیاء
کامل گرد متشابهات نگردی و کلماتی را که معنی صریح و روشن ندارد دنبال
نکنی، چه عارفان کامل آنچه به شهود و عیان دریافته اند برای آن اصطلاحی
وضع کرده اند و از برای مشهودات خویش عباراتی برگزیده اند تا مگر دل
طالبان جهان معنی را به ذکر خدا جلب کنند و بدان راغب سازند.

اصطلاحاتی است مر ابدال را
که از آن نبود خبر جهال را

منطق الطیری بصوت آموختی
صد قیاس و صد هوس افروختی
هین به ظنی یا بعکسی هم شما
در میفتید از مقامات سما

بالجمله آنچه عارفان خدابین در اقوال و آثار خویش عرضه کرده اند ملهم از قرآن کریم است و روح آئین و شریعت پاک محمدی و بیان حقیقت توحید چنانکه هاتف درین معنی گوید:

هاتف ارباب معرفت که گهی
مست خوانندشان و گه هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب
وز مغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسراریست
که بایما کنند گاه اظهار
گر بری پی برازشان دانی
که همین است سر آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

پیش از آنکه به شرح اجمالی برخی از تعابیر غزل حضرت امام بپردازیم بیان نکاتی ضرور می نماید و آن اینکه این حقایق اموری است دریافتنی و وجدانی و آنکس میتواند درباره آن سخن گوید که واجد آن حالات باشد

که این کمترین راهرگز بویی ازان عالم به مشام نرسیده و نیز آنکس اهلیت شرح و تفسیر آن را دارد که اهل تحقیق و تتبع باشد، نه این بی بضاعت و نیز این سخن را شرحی مستوفا درخور است که درین مقال چنین مجالی نیست، اینک باسر سخن شویم تا بنگریم درین غزل چه تعابیری است و مراد از آن چیست، اجمالاً درین سروده، از خال، لب، چشم، اناالحق، غم دلدار، میخانه، مسجد، مدرسه، جامهٔ زهد، خرقه، پیر، واعظ، رند، بتکده سخن رفته است که ذیلاً بشرح اجمالی هریک ازین تعابیر می پردازیم، در بیت نخستین لفظ خال آمده که در عرف اهل معرفت عبارت از نقطهٔ وحدت حقیقیه من حیث الخفا، که مبدأ و منتهای کثرت اعتباری است و از ادراک و شعور اغیار محجوب و مختفی، چه سیاهی و ظلمت موجب خفاست.

بر آن رخ نقطهٔ خالش بسیط است
که اصل مرکز و دور محیط است

ازو شد خط دور هر دو عالم
وزو شد خط نفس و قلب آدم

ازان حال دل پرخون تباه است
که عکس نقطهٔ خال سیاه است

زخالش حال دل جز خون شدن نیست
کزان منزل ره بیرون شدن نیست

لب عبارتست از روان بخشی و جان فزائی که به زبان شرع از آن به نفخ روح تعبیر میکنند و از افاضهٔ وجود که نگاهداشتن خلق است در

مقام هستی، به قول کن، نیز به لب، اشارت رفته است و چشم عبارت است از شهود حق جلّ وعلاء بر اعیان و استعدادات که صفت بصیری اوست، که ان الله بصیر بالعباد

ز چشمش خاست بیماری و مستی
ز لعلش گشت پیدا عین هستی
ز چشم اوست دلها مست و مخمور
ز لعل اوست جانها جمله مستور
ز چشم او همه دلها جگرخوار
لب لعلش شفای جان بیمار
به چشمش گرچه عالم در نیاید
لبش هر ساعتی لطفی نماید

در بیت دوم سخن از انا الحق رفته است. نزد عارفان خدابین و واصلان بمشرب حق الیقین محقق است که جز وجود مقدس باری تعالی در دار وجود، دیاری نیست و جمع کثرات و تعینات، سراب و نمایشند، حقیقت هستی اوست و آفتاب وجود مطلق است که سبب نمود ذرات کثرات گشته و بر یگانگی او گواهی میدهند و پیوسته در تسبیح و تقدیس آن ذات متعالند، که قرآن عظیم می فرماید وان من شیی الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم، همه موجودات چون شجر طور، انی انا الله رب العالمین میگویند و سرود یگانگی او می سرایند، گوشی چون گوش کلیم باید تا آن ندا را بشنود. انسان خلیفة الله است و برگزیدهٔ خداوند، اگر به نهایت

بندگی و کمال عبودیت رسد، هر فعلی که از و صادر شود فعل حق است، که گفته اند عبودیت جوهری است که درونمایهٔ آن ربوبیت است و مولانا را درین معنی تعبیر جالبی است، گوید: آهن سرد تیره را چون به کوره برند و بگدازند سرگاه برآید زنگ و طبع آتش گیرد، اگر دران حال دعوی کند که من آتشم نشگفت نباشد، نیز بنده ای که از قید انانیت و هستی عاریت خود رها شده باشد و در نور جمال حضرت حق فانی گردد هر چه کند از قول و فعل، قول و فعل خداوند باشد

انا الحق کشف اسرار است مطلق
بجز حق کیست تا گوید، انا الحق

همه ذرات عالم همچو منصور
تو خواهی مست گیر و خواه مخمور

درین تسبیح و تهلیل اند دائم
بدین معنی همه باشند قائم

اگر خواهی که گردد بر تو آسان
وان من شیئ را یکره فرو خوان

درآ در وادی ایمن که ناگاه
درختی گویدت انی انا الله

روا باشد انا الحق از درختی
چرا نبود روا از نیک بختی

در بیت سوم سخن از غم دلدار است، کدام غم؟ غم مهجوری و درد دوری و سوز آتش عشق، غمی که سرمایهٔ همه شادیهاست و جانداروی همه دردها،

ذره ای از آن بهر چه در عالم هستی است می ارزد ، بلکه بر دو جهان رجحان دارد .

درد و خون دل بباید عشق را
قصه ای مشکل بباید عشق را
ساقیا خون جگر در جام کن
گر نداری درد ، از ما وام کن
عشق را دردی بباید مرد سوز
گاه جان را پرده در گه پرده دوز
ذره ای عشق از همه آفاق به
ذره ای درد از همه عشاق به

در بیت چهارم سخن از میخانه رفته که مراد باطن عارف کامل است
که در آن شوق و ذوق معارف الاهیه و مواهب و بخشش های ربوبی
موج میزند و نیز عالم لاهوت را گفته اند ، همچنین مجمع عارفان باصفاکه در
عشق محبوب مطلق و مطلوب حقیقی پای بسند و یکدل و یکرنگ برای
وصول به مطلوب راه مجاهدت می پیمایند واز آن به خرابات نیز تعبیر
کرده اند وگفته اند خرابات عبارت از وحدت صرف اطلاق خالص است
که تعینات را آنجا نه عین باشد نه اثر و خراباتی اشارت است بعاشق
لاابالی که از قید رؤیت هر چه غیر خدا است رسته باشد .

خراباتی شدن از خود رهائی است
خودی کفر است اگر خود پارسائی است

خرابات از جهان بی مثالی است
مقام عاشقان لاابالی است
خرابات آشیان مرغ جانست
خرابات آستان لامکان است

اما مراد از مسجد مجاز، مقصود طاعات و عبادات بیروح و سوداگرانه است که عابدان را مراد از بجای آوردن آن اکتساب بهشت است و تحصیل لذائذ آنجهانی نه عبادت عاشقانه برخاسته از شور محبت، چنانکه مقتدای عارفان و امام موحدان علی علیه السلام فرمود خداوندا "ترا نمی ستایم به طمع بهشت که این عبادت سوداگران است ونه از خوف آتش که این عبادت بردگان است بلکه ترا از آن روی ستایش می کنم که سزاوار آنی" و عبادات سوداگرانه اکثر و اغلب موجب غرور و خود پسندی میشود چنانکه امام باقر فرمود: دو کس به مسجد در آمدند یکی عابد و دیگری فاسق، چون بیرون شدند، عابد از جمله فاسقان بود و فاسق از جمله صدیقان از آن رو که عابد چون به مسجد در آمد به عبادت خود می بالید و بدان می اندیشید و فاسق در آتش پریشانی می سوخت و بخشایش می طلبید و نیز برخی از مساجد نه بر اساس تقوی بلکه بر پایه نفاق چون مسجد ضرار بنا می شود که خداوند پیامبر را فرمان داد تا در آن آتش افگند و از بنیادش بر انداخت.

مسجدی کو اندرون اولیاست
سجده گاه جمله است، آنجا خداست

مقصود از مدرسه علم است، علم گوهری است گرانبها و نقد نفیس و بی همتا

و موجب خیرات و برکات که در کسب آن تاکید فراوان شده است اما اگر علم مبتنی بر تهذیب و توام با ایمان نباشد، تیغ بران است در دست زنگی مست و چنین عالمی دزدی است که با چراغ آمده تا گزیده ترین کالا را به یغما برد و نیز مراد از علم وصول به اصل کمال و قرب معبود متعال است، هرچند علم و عقل بر وجود باریتعالی اقامه برهان می کند اما از این آتش بدودی قانع گشته، و عشق داند که عاقلان در این دایره سرگردانند لیکن عارف با ریاضت و مجاهدت و صفای آئینه دل و تزکیه نفس به شهود جمال حق می رسد و آن علمی را واجد است که پیامبر فرمود: علم نوری است که خداوند در دل هرکس که خواهد می افگند و در شناخت حضرت حق پای اهل استدلال چوبین است

بدگهر را علم و فن آموختن
دادن تیغ است دست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مست
به که آید علم ناکس را بدست
علم و جاه و منصب و مال و قرآن
فتنه آرد در کف بدگوهران

عارفان از چنین علمی که حجاب اکبر است و مایه غرور و فساد اظهار بیزاری می کنند و آنرا ناسودمند می دانند که پیامبر فرمود: پناه می برم به خداوند از علم ناسودمند

علمهای اهل دل حمالشان
علمهای اهل تن احمالشان
علم چون بر دل زند یاری شود
علم چون بر تن زند باری شود

علم کان نبود ز هو. بواسطه
او نپاید همچو رنگ ماشطه
لیک چون این بار را نیکو کشی
بار برگیرند و بخشندت خوشی

زهد نیز چو علم است و حقیقت آن اعراض از دنیا و متاع غرور می باشد
داین در ماهیت خود مستحسن است اما چون برخی لباس زهد را وسیله فریب عوام
و دام راه مردم ساده دل ساخته و ریا می ورزند از این رد پیوسته در معرض
طعن و تعریض صاحبدلان و اهل اخلاص واقع شده اند.

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست
در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست
در صراط مستقیم ای کسی گمراه نیست

اما خرقه جامه ای است که از پاره ها بهم دوزند و اصطلاحاً به جامه اهل
سلوک اطلاق می شود، گفته اند مراد از خرقه، ظل ولایت است و ملبس شدن
پیدان، و نیز در صفت گفته اند که خرقه جامه رضاست، هرکه در این کسوت
تحمل نامرادی نکند مدعی است و خرقه بر او حرام است اما در میان خرقه
پوشان نیز چونان زاهدان، نا اهلان و سیه کاران بسیارند که آنان
نیز مورد طعن و ملامت واقع گشته اند به قول خواجه: ای بسا خرقه
که مستوجب آتش باشد اما در سخن امام خرقه مقید است
به خرقه رندی آلوده که مراد همان پیر دان انسان کامل است

که مست از شراب عشق ازلی است ، در این معنی شاه نعمت اله گوید :

نسبت خرقه ام از پیر خرابات بود
به از این نسبت خرقه ز محالات بود
اینچنین پیر و مریدی و چنان میخانه
باده نوشیدن من عین عبادات بود

همچنین در بیت پنجم اشارت به پیر رفته که مراد پیشوا و رهبر و مرشد است ، که بی راهنمائی او طی طریق و سلوک الی الله ممکن نیست و سالک هر چند کار دیده و گرم پوی باشد جز در ظل عنایت انسان کامل به مقصد نمیرسد ، چون گذار بر ظلمات است ، خضر راهی باید جست تا به عون عنایت و دستگیری او از فراز و نشیب این راه پر خطر گذشت ، اوست که کاردان رهردان در پناه عنایت خویش بسر منزل مقصود می رساند و این همان ولی خداست .

عزیزی پیر استاد لشکر مباد
پیر گردون نی ولی پیر رشاد
در زمان گر پیر را شد زیر دست
روشنائی دید و از ظلمات رست

من بجویم زین سپس راه اثیر
پیر جویم، پیر جویم، پیر، پیر

درین غزل از آزار واعظ شهر سخن به میان آمده که مقصود ناصحان و واعظانی اند که در پوسته‌ی سخن و گفتار گرفتار آمده و هرگز ذوق معنی و حقیقت را نچشیده اند که خواجه درین معنی گوید اگر از مسجد به خرابات افتادم بر من خرده مگیر، چه مجلس وعظ طولانی است و وقت عزیز از کف میرود و مراد آن ناصحان و پندگویانند که چون به خلوت میروند آن کار دیگر میکنند

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
گوهر پاک بباید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

و نیز از رند سخن به میان آمده که در عرف ارباب معرفت بر کسی اطلاق میگردد که از جمیع کثرات و تعینات رسته و غبار غیریت را از دامان وجود خویش فرو شسته و سرافراز عالم و آدم آمده باشد و هیچ مخلوقی به مرتبت و منزلت رفیع او نمی رسد، رندی کسی است که تمام رسوم ظاهری و قیود معموله را ترک گفته و محو حقیقت شده باشد.

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد

و در بیت آخر سخن از بتکده است و بت ، در کشاف آمده که بتکده باطن عارف کامل است که در ان شوق معارف الهیه بسیار باشد و نیز کنایه از عالم لاهوت است یعنی وحدت کل و به معنی مظهریت ذات احدیت آمده و بت مطلوب و مقصود و معشوق را گویند ، فیض در مشواق درین معنی چنین گوید :

بت عبارت است از هر چه پرستیده شود ، از ماسوی حق سبحانه خواه به اعتقاد الوهیت باشد چون اصنام کفار و خواه به اعتقاد وجوب الطاعت و تعظیم چون مشایخ کبار و خواه با فراط محبت ، چون محبوبان عشاق مجازی و سایر اغیار مانند جاه و عزت و درهم و دینار ، پس اگر پرستش آن از آن روست که مظهر حق است جل و علا و حق درا و تجلی کرده به اسمی از اسما و صفتی از صفات حسنی آن بت عارفان است و پرستش آن پرستش خالق ان است ، چه جمیع موجودات ، صورت حق است و حق سبحانه روح همه است و ازینجاست که گفته اند ما رأیت شیئاً الا و رایت الله قبله و معه ، و الا بت مشرکان است و حق منزه از آن است تعالی شانه عما یقولون ، قال الله تعالی و من الناس من یتخذ من دون الله انداداً یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حباً لله و قال اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله ، یعنی اطاعوهم و نگاه اسم بت را مخصوص سازند و به کامل و مرشدی که قطب زمان است چه محبوب حقیقی باعتبار جمیع اسماء و صفات درا و جلوه گر آمده است .

بت اینجا مظهر عشق است و وحدت
بود زنار بستن عین خدمت

چو اشیا هست هستی را مظاهر
از آن جمله یکی بت باشد آخر

درون هر بتی جانی است پنهان
بزیر کفر ایمانی است پنهان

بت ترسا بچه نوری است باهر
که از روی بتان دارد مظاهر

کند او جمله دلها را وثاقی
گهی گردد مغنی گاه ساقی

زهی مطرب که از یک نغمهٔ خوش
زند در خرمن صد زاهد آتش

زهی ساقی که او از یک پیاله
کند بیخود دو صد هفتاد ساله

رود در خانقه مست شبانه
کند افسون صوفی را فسانه

اگر در مسجد آید در سحرگاه
بنگذارد در او یک مرد آگاه

رود در مدرسه چون مست مستور
فقیه از وی شود بیچاره مخمور

ز عشقش زاهدان بیچاره گشته
ز خان و مان خود آواره گشته

باالجمله این بود شرحی اجمالی در اصطلاحات و تعابیر سخن امام قدس سره الشریف تا آن حد که درین مقال می گنجید ، ای عزیز صاحبدل لنحتی درین مطلب بیندیش که این سخن کیست ، این نه گفتار صوفیانه است و نه سخن مسند نشینان خانقاه که از پی وقت خوش کردن بر زبان رود ، بلکه این سخن فقیهی است بزرگ و والا مقام و مرجعی بلا معارض و عالی مقام این سخن پیشوا و رهبری شورشگر است که در عصر جاهلیت جدید خلیل آسا بر هر چه بت و بتگر است یورش برد و اصنام را در هم شکست و آب اسلام و شریعت را دیگر باره به جوی باز آورده کسی که در اجرای حدود و احکام الهی لحظه ای تردید نمیکرد و ذره ای اغماض روا نمی داشت ، این سخن نجوای دل سوخته و مشتاق اوست که از محبت محبوب ازل بی تاب بوده این گدازه های جانی افروخته از عشق خداست که هستی او در وجود مقدس باری تعالی محو و فانی شده بود و با استظهار حول و قوه او جهانی را به حرکت در آورد و علیه کفر و ستم بسیج کرد ، پس تو از سخن او حقایق و معارف را اخذ و اکتساب کن و با عزم و اراده استوار راه و روش آن بزرگ را با پای جان بپوی و میراث و مرده ریگ او را پاس دار که عزت و کرامت در آن است . در پایان به روح پر فتوح آن معارف حق بین درود می فرستم و از انفاس قدسی آن بزرگ مدد می جوئیم و از ارباب معرفت و اهل نظر از لغزش ها و نقایص این وجیزه پوزش می طلبیم ، الحمدلله اولاً و آخراً .

استاد عبدالله جان غفاروف پروفیسور شعبه
شرق‌شناسی علوم اکادمی تاجیکستان شوروی

شهرت حافظ در تاجیکستان و هندوستان

بلبل خوش الحان شیراز شمس الدین محمد حافظ شیرازی از زمان حیات خود در سمرقند، بخارا، خجند، کشمیر، دهلی و بنگاله و دکن شهرت بغایت بزرگ پیدا کرده بود، چنانکه خود حافظ بیان نموده است:

بشعر حافظ شیراز می گویند و می رقصند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

شاعر صاحب ذوق تاجیک و معاصر حافظ خواجه کمال خجندی و سخن‌سرایان دیگر تاجیک از قبیل: عصمت بخارائی، اسیری خجندی، کاشفی خجندی، عبدالرحمان مشفقی بخارائی و بسیاری از استادان غزلسرای دیگر که در قسمت‌های مختلف تاجیک‌نشین آسیای میانه زندگی کرده اند همه تحت تأثیر خداوند غزل خواجه حافظ قرار گرفته اند. ما در محافل نمایندگان ادبی، اواخر قرن نوزده و ابتدای قرن بیستم سمرقند. خجند. بخارا. بدخشان. حصار. کولاب. قوقند. فرغانه و اندیجان نیز تأثیر پرقوت اشعار دل‌آشوب حافظ را مشاهده می نمائیم. حافظ در مناظره و محاکمه رانی های خود همیشه مفهوم خدا. واقعیت عالم و ازلی و ابدیت آن حرکت جاری بودن جهان و صورت و ماده و شعور دنیای واقعی را با مقصد معین تعیین میکند این نوع اعتقادات حافظ که در اشعار عرفانی

و فلسفی او یافت می شود. استادان شعر و نظم تاجیک جای خود را یافته اند - در تاجیکستان پیش از انقلاب اکتوبر در مدارس عمومی چهار کتاب مقدس شاعران برجسته یعنی؛ دیوان های حافظ - بیدل - فضولی و نوائی تعلیم داده می شد - استادان توانای سخن تاجیک همچو صدرالدین عینی - ابوالقاسم لاهوتی میرزا تورسون زاده - محمد جان رحیمی - محی الدین امین زاده که از سرآمدان نظم سویتی تاجیک می باشند نیز حافظ را بزرگترین استاد غزل دانسته در شعر های خود از و پیروی نموده اند - مومن قناعت - لایق شیرعلی - بازار صابر - گلرخسار و دیگر شاعران جوان غزل سرای امروزهٔ تاجیک نیز در تتبع از شعر حافظ شعر می سرایند علی الخصوص شعرای جوان تاجیک به شعر های حافظ از نوع؛

الا یا ایها الساقی ادر کاساً وناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

شعر های جوابیه سروده اند - شاعران تاجیک در پیروی حافظ علاوه بر وزن و قافیه و ردیف قسمتی از ترکیبهائی که در غزلیات حافظ استعمال شده نیز عیناً اقتباس کرده اند و در بسیاری از موارد از حیث مضمون و فکر هم به حافظ خیلی نزدیک می شوند غزلهائی که در پیروی از حافظ بتوسط شاعران تاجیک آمده دال بر آنست که آنها از عهده این کار بخوبی برآمده اند - احترام و اعتقاد مردم تاجیک نسبت به حافظ شیرازی تا به درجه ایست که در هر خاندان دیوان حافظ را در بالین طفل نوزاد شان می گذارند - دختران جوان و بالغ تاجیک با دیوان خواجه حافظ بخت و سعادت آیندهٔ خود را پیش بینی می کنند در مکتب های تاجیکی تاجیکستان و قسمت های تاجیک نشین مضافات مختلف ازبکستان - ترکمنستان - کرگزستان

و قزاقستان از صنف های ابتدائی اشعار حافظ را به طور شاید و باید می آموزند
در تاجیکستان دانشمندان تاجیک و روس از قبیل عبدالغنی میرزایوف
خالق میرزازاده ـ شریف جان حسین زاده ـ علی خان اعلیخان زاده بابانوف ـ برگینسکی ـ نیکولائی بالاروف
و دیگران رساله های تحقیقاتی نوشته دیوان او را با مقدمه های کامل و
توضیحات بچاپ رسانیده اند ـ حافظان و سرایندگان مشهور تاجیک مثل:
شاه نظر صاحبوف ـ معروف خواجه بهادروف ـ برنا الحاقوا و بسیاری دیگر از
شعرها ی خواجه حافظ را خیلی ماهرانه می سرایند ـ اکثر شعرهای حافظ به ششش
مقام موسیقی که از آهنگهای قدیمی خلق ما بشمار میرود ثبت گردیده اند ـ ما در
تاجیکستان چند سال قبل ازین جشن فرخندهٔ حافظ بزرگوار را با طنطنه گذرانیده
بودیم و در این مجلس باشکوه بسیاری از علمای کشورهای جهان از جمله ایران ـ هندوستان
افغانستان و پاکستان شرکت ورزیده بودند ـ در تاجیکستان در نزدیک بنای
اتحادیه نویسندگان تاجیک مجسمهٔ زیبا و نورانی خواجه حافظ شیرازی گذاشته شده است
که بسیار مورد توجه مردم قرار گرفته است ـ دوستداران و مخلصان حافظ بزرگوار از
صبح تا شام به پای آن مجسمه گلدسته های تر و تازه می گذارند ـ حافظ در دل و دیدهٔ مردم
تاجیک ما واگرفته است و تا جهان است او در تاجیکستان زنده و جاوید
خواهد ماند ـ خود حافظ بزرگوار هم فنا ناپذیر بودن خود و اشعار خود را درک نموده بود آنجا
که میگوید:

ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

چنان که در بالا ذکر نمودیم حافظ در زمان زندگی خود در هندوستان نیز شهرت
زیادی پیدا کرده بود ـ در دورهٔ حکومت سلاطین دهلی رواج و رونق زبان فارسی

افزونی گرفته چه در ادارہ های رسمی چه در محافل ادبی و علمی و چه در بین اهالی و عامهٔ مردم، در این دوره که اغلب سلطانهای دہلی و بنگاله و نیز فرمانروایان سلطنت بهمنیه دکن فرهنگ و ادبیات فارسی را شعار خود ساخته به آثار جاویدان فردوسی نظامی - جلال الدین رومی، سعدی و حافظ رغبتی فراوان داشتند بعضی از آنها حتی با ملاقات و مصاحبت سعدی و حافظ مشتاق شده آنان را بدربارهای خود دعوت هم نموده اند چنانچه حاکم بنگاله سلطان غیاث الدین اعظم شاه حافظ شیرازی را بدربار خود دعوت کرده است اما حافظ با عذرخواهی تمام نمیتواند به بنگاله سفر کند لکن به نام سلطان غیاث الدین غزلی نوشته می فرستد که چند بیت آن این است:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود — این بحث با ثلاثهٔ غساله می رود

شکر شکن شوند همه طوطیان هند — زین قند پارسی که به بنگاله می رود

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث الدین — خامش مشو که کار تو از ناله می رود

محمد قاسم هندوشاه فرشته می نویسد، میر فضل اله اینجو که در دربار والی دکن محمود شاه بهمنی منصب صدارت داشته است نیز حافظ را بدکن دعوت کرده است حتی برای خرج راه او مبلغ فرستاده بود - حافظ به قصد سفر تا بندر هرمز می آید ولی بادهای توفان خیز و موجهای کوه پیکر و خروشان خلیج فارس مانع مسافرت او میگردد - حافظ بنام میر فضل اله اینجو هم یک غزل خود را فرستاده است که برخی از بیت هایش این است:

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد — به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در و درج است — کلاه دلکش است اما به ترک سر نمی ارزد

بس آسان مینمود اول غم دریا به بوی سود — غلط کردم که یک موجش به صد گوهر نمی ارزد

شهرت حافظ در هندوستان بعد از وفاتش هم پیوسته ادامه داشت۔ استادان برجسته نظم فارسی زبان هندوستان از قبیل فیضی۔ صرفی کشمیری فانی کشمیری۔ ناصر علی سرهندی۔ میرزا عبدالقادر بیدل۔ قانع تتوی عظیم تتوی وغیره همه تحت تأثیر ابداعات شعری حافظ مانده بودند۔ هرچند سخن سرایان پارسی گوی عصرهای سیزده و چهارده هجری در هندوستان و پاکستان مانند عرفی شیرازی۔ نظیری نیشاپوری۔ ظهوری ترشیزی۔ صائب اصفهانی طالب آملی۔ ابوطالب کلیم۔ حاجی محمد جان قدسی۔ ناصر علی سرهندی و میرزا عبدالقادر بیدل تحت تأثیر سبک هندی قرار گرفتند لکن از دوره بازگشت ادبی به پیروی و تتبع آثار رودکی۔ فردوسی۔ خاقانی۔ نظامی۔ جلال الدین بلخی۔ خیام سعدی و حافظ پرداخته و شعرای زبردست فارسی تاجیک نوشتن اثر را هم ترک نکرده اند۔ میرزا غالب۔ مؤمن۔ حسرتی۔ شبلی نعمانی۔ الطاف حسین حالی طغرائی و امام بخش صهبائی از همه قبیل استادان سخن هند و پاکستان بشمار میروند این ادیبان چه با اسلوب سبک هندی و چه با اسلوب سبک خراسانی و عراقی آثاری مرغوب بوجود آورده سبک سخنگویان ممتاز دوره های گذشته فارس و تاجیک را ادامه دادند۔ علامه محمد اقبال که توانا ترین استاد نظم فارسی زمان ماست اعتراف کرده که از معتقدان خواجه حافظ شیرازی بوده است.

حافظ در عالم ادب بشاعر غزلسرا و انسان دوست شهرت دارد چون سراینده آوای دل و روحیه پاک انسانی است بسیار عزیز است.

فریدرک انگلز می نویسد که خواندن آثار بیرعیاش یعنی حافظ به سرفوم است۔ زبان او در نسخه اصل از آنچه مینماید خوش آهنگتر میباشد۔ طرز شاعری

حافظ سرمشق بسیاری از شاعران فارسی زبان از جمله محمد اقبال قرار گرفته است
اهمیت واقعی اشعار حافظ در اینست که او در میان گویندگان بزرگ و فصیح
زبان درخشندگی خاصی دارد که میتوان آنرا نمونهٔ کمال زبان فارسی گفت. وقار
و ظرافت و نجابتی که در زبان حافظ دیده میشود او را در اوج ادبیات و حد کمال
بیان قرار میدهد. نام حافظ ازان جهت جاوید گردیده است که او در سرودهایش
زیبائی های حیات را ترنم نموده زشتی های آنرا محکوم کرده است یا به تعبیر نکولائی
گوریلا ویچ چیرنی شیوسکی: حافظ شاعریست که سرودهایش مثل گلهای رنگین حیات
شگوفان و خوشبو میباشد. شاعر هر آنچه دیده است و شنیده به نظم آورده است
خلق مضامین عالی حافظ خصوصاً سلاست و روانی غزل های او دقت اقبال را
بخود جلب کرده است. علاوه بر او بسیاری از شاعران هند و پاکستان از سبک
سخن حافظ پیروی کرده لکن از بین این شاعران چنانکه محققین ایرانی نیز معتقد اند
غیر از نظیری نیشاپوری و اقبال لاهوری دیگران نتوانسته اند دلیرانه از روی
همچشمی در زمینه شعر حافظ گام بزنند. این را هم باید تاکید نمود که اقبال در آغاز از روی
اشتباه به ابداعات حافظ توجه نداشت و حتی دیگران را وادار میکرد که از افکار تصوفی
حافظ بدور باشند. در تحریر اولیه «اسرار خودی» اقبال درین باره چنین فرموده است:

هوشیار از حافظ صهباگسار — جامش از زهر اجل سرمایه دار
رهن ساقی خرقهٔ پرهیز او — می علاج هول رستاخیز او
نیست غیر از باده در بازار او — از دو جام آشفته شد دستار او
مسلم و ایمان او زنار دار — رخنه اندر دینش از مژگان یار

دران روزگار اقبال گمان میکرد که نظرگاه حافظ یعنی تعلیمات او برای

بهبودی زندگی مردم کمک نمی کند اما وقتی که با اشعار حافظ بطور کامل آشنا شد از اندیشه های اول خود برگشت و شعر فوق را از کتاب اسرار خودی زدود اقبال پی برد که حافظ استعداد بزرگ سخنوری خود را در راه خدمت خلق و وطن صرف کرده است و او در میدان غزلسرائی عنعنه های بهترین حافظ را دوام میدهد - اقبال در مکتوبی در ۲۸ جنوری ۱۹۱۵ بنام ملک الشعراء علامه قادر گرامی جالندهری نوشته اش یک غزل فارسی خود را هم علاوه نموده است که دو بیت آن اخلاص او را نسبت به حافظ اثبات می نماید :

عجب مدار ز سرمستیم که پیر مغان — قبای رندی حافظ بقامتم بدوخت
صبا به مولد حافظ سلام ما برسان — که چشمم نکته وران خاک آن دیار افروخت

اقبال در غزلسرائی بیش از همه تحت تأثیر حافظ است - غزل هائی که اقبال در تتبع حافظ گفته شهادت میدهند که او در نظیره سرائی مهارتی تمام دارد - برای نمونه بطور اختصار غزل های زیرین را از نظر می گذرانیم . حافظ گفت :

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود — سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است — ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود
بر سر تربت ما چون گذری همت خواه — که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
بر زمینی که نشان کف پای تو بود — سالها سجده صاحبنظران خواهد بود

هم از اقبال است که :

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما — ای جوانان عجم جان من و جان شما
غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام — تا بدست آورده ام افکار پنهان شما
میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند — دیده ام از روزن دیوار زندان شما

حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل　　آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

در دیوان های حافظ و اقبال غزل های زیادی دیده می شود که از حیث وزن و قافیه کاملاً به همدیگر شباهت دارند ـ احتمال دارد که شاعری در پیروی شاعر دیگر اثرها آفرینند اما گاهی می نماید که یک وزن و قافیه و حتی یک فکر را بدون اطلاع از یکدیگر گفته باشند ـ درباره غزلیات حافظ و اقبال که در وزن و قافیه به یکدیگر شباهت دارند بطور قطعی و یقین قضاوت ممکن نیست و بدرستی نمیتوان گفت اقبال در تمام آنها از حافظ تقلید کرده است ـ بسیاری از غزلهای اقبال از لحاظ فکر و مضمون به غزل های حافظ خیلی نزدیک اند اینک با نهایت اختصار به منظور نمودن شباهت های بین آنها آورده میشود :

حافظ :

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز　　پیش از آنی که شود کاسه سر خاک انداز

اقبال :

ساقیا بر جگرم شعله نمناک انداز　　دیگر آشوب قیامت بکف خاک انداز

حافظ :

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست　　منت خاک درت بر بصری نیست که نیست

اقبال :

سرخوش از باده تو خم شکنی نیست که نیست　　مست لعلین تو شیرین سخنی نیست که نیست

از شواهد فوق معلوم میشود که غزل های حافظ و اقبال از روی لفظ و معنی و شکل و اسلوب شان به هم شباهت دارند ـ عیناً همین حالت را در غزلهای دیگر اقبال نیز مشاهده می کنیم ـ قسمتی از اشعار حصه سوم پیام مشرق اقبال

که غزل های او را تا به سال ۱۹۲۳ در بر میگیرد در تتبع حافظ گفته شده است بی سبب نیست که شاعر بر این حصه پیام مشرق می باقی سرلوح گذاشته است به نظر ما علت اصلی در این گونه غزلسرائی بیش از هر چیزی پیروی کردن اقبال است از حافظ بدین گونه که قهرمان لریکی حافظ هم بمثل قهرمان لریکی او از ترتیب نامساعد محیطش نه فقط شکایت میکند بلکه آنرا تغییر دادن دنیای سازگار بوجود آوردن میخواهد در لریکه حافظ عقیده های اجتماعی - سیاسی - فلسفی - حیات دوستی خیلی پرسوز و خوشبینانه صدا میدهد اقبال به پایهٔ حافظ رسانیدن غزل را هنر بزرگ می شمارد - بنابران همیشه در پیروی حافظ ایجاد کردن غزلهای دل آشوب و به این واسطه نگاه داشتن عنعنه های او سعی و کوشش می نماید. شاعر بدوستان خود گفته بوده است که بعضاً روح حافظ با روح او همکلام میشده است و در ان گونه موقع وی بطرز حافظ شعر می سرائیده است همینطور اقبال در ایجاد کردن غزل طرز شاعری حافظ را دوام داده است - اسلوب عالی حافظ فعالیت شاعری اقبال را محدود نکرده بلکه آنرا گسترده تر نموده است و برای یافتن موضوعهای پرمضمون و شوق آور باو مدد رسانیده است - ما در خلق آثار شعری دیگر سخنسرای هندوستان یعنی شبلی نعمانی نیز تاثیر حافظ را می بینیم - شبلی اعتراف نموده است که :

گر خداوندی هوس داری در اقلیم سخن   بندگی حافظ شیراز می بایست کرد

محمد حسین سرهندی نیز در شعر فارسی معتقد به اسلوب حافظ و پیرو اوست آنجا که گوید :

خداوندا که سرمندی چو حافظ   ز جام بیخودی سرشارم امشب

هم سید انصار متخلص به نشتر درین مورد گوید :

چو قند پارسی بیار برآر شاخ نبات   برای شادی روح روان حافظ ما

نشتر حتی چنان مخلص و دلدادهٔ اشعار حافظ گردیده است که او را در اقلیم سخن
به درجهٔ خداوندی بر آورده است :

سه تن پیمبر مرسل و خدا حافظ   بدشت شعر ندا می کنیم یا حافظ
بجان خود لب گلگون جام ز میخواه   دعای نشتر و آمین کنیم با حافظ

شاعر فارسی سرای بنگاله شهید محمد آزاد جهانگیر نگری اعتراف میکند که :

چون نه نازیم به همطرحی حافظ آزاد   کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد

یکی از استادان نظم فارسی عصر بیست هند غلام قادر گرامی جالندهری
نیز از پیروان راستین حافظ است او در بسیاری اشعارش به حافظ جواب
گفته است و برخی از اشعار او را تضمین کرده است :

آورده ایم مطلع حافظ درین غزل   در ذوق عارفان نمکین شد کلام ما
ساقی بنور باده برافروز جام ما   مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

با توجه به شعرهای جوابیه سخنسرایان فارسی سرای هندوستان و مقابله آن ها در
قافیه و ردیف و شباهت های لفظی و فکری می بینیم که حافظ چه در تاجیکستان
و چه در هندوستان شهرتی بغایت بزرگ پیدا کرده در بین مردم محبوبیت و مقبولیت
تمام بدست آورده است . سخنسرایان بزرگ چون حافظ هیچوقت نمی میرند و در
بین مردم همیشه هستند :

زنده و جاوید ماند هر که نکونام زیست   کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را .

دکتر شریف حسین قاسمی، دانشگاه دهلی

روابط هند و ایران از دیدگاه نهرو

اولین نخست وزیر دانشمند و روشنفکر هند مستقل و آزاد پاندیت جواهر لعل نهرو چند کتاب نوشته است. زندگی من، نگاهی به تاریخ جهان و کشف هند از جمله مشهورترین آثار اوست که محصول دورانهای زندان اوی میباشد. در همهٔ این کتابها اشاره های زیادی به تاریخ و فرهنگ مردم ایران شده است. از کتاب زندگی من بدست میاید که نهرو در خانواده ای متولد شد که با آداب و سنن ایرانی که در آن وقت در هند معمول بود، آشنائی کامل داشت. باید یادآوری کنم که همین آداب و سنن ایرانی و به تعبیر دیگر فرهنگ ایرانی در هند در زمینهٔ فرهنگی نقش قابل ملاحظه ای را بازی کرده است. فرهنگ ایرانی و فرهنگ هندی بعد از تماس طولانی در هند منجر به ایجاد فرهنگ جدید و مطبوع گردید که ما هندیها آنرا فرهنگ مشترک می نامیم و به اهمیت زیادی

برایش قایل هستیم - جواهر لعل نهرو ساخته وپرداخته همین فرهنگ مشترک بود. اگر به تاریخ نهضت آزادی خواهی هند نگاهی بیفگنیم، بآسانی به این نتیجه میرسیم که اتحادی که مابین تمام هندیها برای حصول آزادی بعمل آمد و قدرت خارجی بریتانیا را وادار کرد تا هند را ترک بگوید، یکی از پایه های آن همین فرهنگ مشترک بود. نهرو اهمیت و مناسبت این فرهنگ مشترک را بخوبی می شناخت - اوطی سخنرانی ای که بمناسبت زاد روز مولانا ابوالکلام آزاد، در دهلی نو ایراد نمود درباره اهمیت این فرهنگ مشترک چنین اظهار نظر کرد که :

"مولانا در نهضت ما مقامی خاص داشت و بیش از هر کس دیگر مظهر ترکیب عالی فرهنگی بشمار میرفت که هند همیشه در تلاش آن بوده است او بما کمک داد تا از تنگنای ناسیونالیسم برون آئیم و نظر وسیع تر پیدا کنیم".

چون فرهنگ ایرانی تاثیر زیادی در زندگی عادی هند گذاشت ، بنابراین نهرو بدرستی تصمیم گرفت که تاریخ و فرهنگ ایرانی را مورد مطالعه قرار بدهد زیرا که هدفش کشف هند بود. او میدانست که برای شناسایی بهتر هند لازم است عواملی را شناخت که در تشکیل زندگی هندی نقش قابل ملاحظه ای را ایفا کرده است.

در نتیجه او تنها همان جنبه های تاریخ و فرهنگ ایرانی را مورد مطالعهٔ عمیق قرار داد که در زندگی هندی تاثیری گذاشته اند.

قبل از اینکه روابط هند و ایران را از دیدگاه نهرو بررسی کنیم، مناسب است نظر نهرو در بارهٔ خود تاریخ، فرهنگ و مطالعات اجتماعی را برای خوانندگان گرامی نقل کنم تا بتوانیم اظهارات نهرو را بنحو بهتری ارزیابی نمائیم. نهرو در بارهٔ علاقه و دلبستگی خود با مطالعات تاریخی میگوید که:

کمتر موضوعیست که باندازهٔ خواندن و شنیدن و گاهی هم حرف زدن در بارهٔ تاریخ برای من جالب باشد- اعتراف می کنم که من خود یکی از دوستداران و مشتاقان تاریخ هستم و نه از محققان و مطلعان آن".

نهرو جای دیگری میگوید که: هر وقت با تاریخ مواجه میشوم ذهن و فکرم نه فقط مجذوب جریان آن میگردد و نه فقط به آن علاقمند میشود بلکه میکوشد از آن الهامات و اطلاعات و فهم حوادث یا مجموع همه این خبرها را کسب کند. او در این مورد باز توضیح میدهد که:

من تصور میکنم که تنها راه خواندن و نوشتن و فهمیدن تاریخ آنست که تصویری از یک جامعه زنده را که مشغول فعالیت عادی خود میباشد، در نظر باز زنده بسازد.

وتصویری از تمام جهات نیک و بدی که انسان دارد و تحولی که تدریجاً بسوی پیشرفت وتکامل یا در جهت دیگر آن روی میدهد، بما بنمایاند."

برای این منظور نهرو معتقد بود که دو چیز لازم است، یکی طبعاً اطلاع دقیق و هرچه بیشتر از جزئیات و دیگری یک فکر و ذهن روشن برای مرتبط ساختن و سنجیدن حوادث تا بتواند این جزئیات را بصورت شایسته‌ای بکار برد و با آنها تصویر زنده و جانداری بوجود آورد.

نهرو آنچه درباره تاریخ ایران و یا فرهنگ ایرانی نوشته، بیشتر آن در دو اثرش یعنی نگاهی به تاریخ جهان و کشف هند گنجانیده شده - درباره کتاب نگاهی به تاریخ جهان، خود نهرو توضیح میدهد که:

"میخواستم یک رشته بزرگتر و طولانی تر فکری داشته باشم. و با این جهت نگاهی بتاریخ جهان را نوشتم - من این کتاب را طوری نوشته ام که بتوانم کشورم و قرن خودم را در دورنمای واقعی تاریخ جهان ببینم و بسنجم - کتاب من هیچوجه یک کار عمیق نبود اما چهارچوب و قالبی از تاریخ جهان را بوجود آورد."

نهرو میگوید که وقتی این چهارچوب بزرگ را بدست آوردم توانستم دقیقتر بوطن خود بنگرم و با این جهت کتاب کشف هند را نوشتم. در این کتاب خود را بر روی تاریخ گذشته کشورم و داستان تکامل و پیشرفتش متمرکز ساختم.

بعد از این مقدمهٔ لازم، باید عرض کنم که جواهر لعل نهرو تاریخ ایران و روابط هند و ایران را با آشوریها شروع میکند که بعد از آنها

هخامنشیان زمام حکومت را بدست گرفتند و تا دویست سال حکومت کردند
نهرو درباره موفقیتهای نظامی و فعالیتهای کشورگشائی آنها بحث زیادی
نمیکند ولی به دوران رفاه و آسایش اشاره میکند که هخامنشیان موجب
آن شده بودند - نهرو میخواست برنامه ای برای آیندهٔ هند در نظر گیرد
میدانست که در هند پیروان مذاهب مختلف بسر میبرند ، بنابراین بهترین
سیاست برای هند سیاست سیکولاریسم یعنی احترام به همه ادیان میباشد.
در نتیجه او از روزنهٔ تاریخ هخامنشیان دید که آنها در اربابان و
حکمرانان متمدن و با فرهنگی بوده اند که نسبت به معتقدات دیگران بمدارا
رفتار میکردند و اجازه میدادند که مذاهب و تمدن های مختلف
رونق و رواج داشته باشد » نهرو این حقیقت را هم بازگو کرده
است که مذهب هخامنشی ها که زردشتی بود ، با مذهب قدیم و ابتدائی
ودائی هند نزدیک بود و این هردو نژاد و مذهب یک ریشهٔ مشترک
داشتند. و زمانی هردوی آنها در سرزمین اصلی آریائی ها در هر جا
که بوده است ، مشترکاً زندگی میکرده اند مطالعات تاریخ نهرو
را با این حقیقت هم آشنا ساخته بود که هنرهای دورهٔ هخامنشی ایران
با هنرهای دوران موریا در هند تماس داشته و در آن اثر گذاشته
است . درباره تماسهای فرهنگی و سیاسی این دوره ، نهرو یادآوری
میکند که ،

در تاریخ هند آن دوران را گاهی اوقات بنام دوران زردشتی می نامند

ونفوذ آئین زردشت ظاهراً در آنزمان در هند زیاد بوده است
آئین ستایش خورشید نیز در هند مورد تشویق قرار میگرفت.
دستگاه دولتی هخامنشیها بدست اسکندر مقدونی پیچیده شد و
ایران نامدتی کوتاه زیر حکومت یونانیها قرار گرفت. خانوادهٔ ساسانیان
یونانی ها را از ایران بیرون راند. نهرو ناسیونالیسم شدید و متجاوز ساسانیان را
نمی پسندد و معتقد است که این ناسیونالیسم خشن ساسانی هم کوته بین
بود و نسبت به دیگران مدارا نداشت، بهرحال ایران در این زمان با
هند که تحت فرمانروائی خانواده گوپتا بود، تماسهای فرهنگی و هنری داشت
نهرو در نقاشیها و حجاریهای بسیارگی که از دوران ساسانیان بدست
رسیده و پر از زندگی و حرکت است و در تصاویر دیواری غارهای
آجانتا در هند شباهتی محسوس را شایسته تذکر دانسته است در همین دوره
سفرائی هم مابین ایران و هند مبادله شده اند.
عربها ایران را در زمان ساسانیان مسخر کردند ولی نتوانستند
مردم ایران را بخود شبیه سازند و مانند سوریه و مصر در خود تحلیل برند.
نهرو به این جنبهٔ مهم تاریخ ایران توجه میکند که بعد از عربها امپراطوری های متعدد
در ایران تشکیل شد و بعضی از اینها غیر ایرانی مثلاً ترک هم بودند ولی هنر
و فرهنگ ایرانی با وجود این تغییرات و تحولات عظیم مداومت داشته
است.
نهرو علتش را چنین بیان میکند که هنر ایرانی با خاک و طبیعت و مناظر ایرانی

بستگی دارد و بنا براین با وجود تمام شکستها و ناکامیها عنصر ایرانی پیروز گردیده است .

وقتیکه نهرو تاریخ عربها را در ایران بررسی میکند بدرستی مینویسد که تمدن عرب تاثیری فوق العاده در ایران داشت و اسلام در ایران هم مانند هند یک حیات تازه برای فعالیتهای هنری ایجاد کرد و هنر و فرهنگ عربی هم تحت نفوذ و تاثیر ایران واقع شد ، بنده میخواستم یاد آوری کنم که این حیات تازه در فعالیتهای هنری در هند از طریق ایران رسیده بود .

بعد از اشاره هائی در بارۀ حکومت های غزنویان ، سلجوقیان و خوارزمیان و حملات وحشیانه مغولان به ایران و سرزمینهای دیگر نهرو تاریخ درخشان فرهنگی صفویان را بیان میکند که تا دویست و بیست سال ادامه پیدا کرد و دوران عصر طلائی هنر ایران نامیده میشود . نهرو بدرستی فهمیده بود که تا این دوره فرهنگ ایرانی در مناطق وسیع و پهناور از ترکیه در غرب تا هند در شرق گسترده بود . زبان فارسی در امپراطوری مغول هند و بطور کلی در آسیای غربی زبان فرهنگ شمرده میشد و مانند زبان فرانسوی در اروپا بود . نهرو این حقیقت را هم اظهار نموده است که در دوران تیموریان هند روح قدیمی هنر ایران در ساختمان تاج محل در شهر آگره یک اثر جاویدان را بوجود آورده است .

جواهر لعل نهرو روابط تیموریان هندی با ایران صفوی را هم لازم دانست بیان کند. تیموریان هندی و صفویان ایران نزدیکترین ارتباط را داشتند و در نتیجه این ارتباط نزدیک بقول نهرو دانشمندان، محققان، شاعران و هنرمندان بطور منظم از مرزهای ایران میگذشتند و در جستجوی شهرت و ثروت بدربار پرشکوه تیموریان هندی می آمدند.

بعلاوه خود این نظر حقیقت مندانه نهرو، نفوذ فرهنگ فارسی به هند را روشن میکند که: تمام زبانهای جدید هندی پر از کلمات فارسی می باشند. این امر برای زبانهائیکه فرزندان زبان سانسکریت باستانی میباشند بدیهی است و مخصوصاً برای زبان هندوستانی که خود مخلوطی از زبانهای مختلف میباشد، بسیار طبیعی است، اما حتی زبانهای دراویدی جنوب هند نیز تحت تاثیر لغات زبان فارسی واقع شده اند. انگلیسها تمام درهای هند را بستند و تمام راههائیکه هندیها را با همسایگان آسیائی مربوط میساخت مسدود کردند. روابط ما با ایران هم در آن دوره تقریباً قطع شده بود ولی نهرو در زمان خود هم دیده بود که بنا بر تماس طولانی بین هند و ایران، در میان هندیان چه هندو و چه مسلمان دانشمندان متعدد و فراوان وجود داشتند که دارای آشنائی و تسلط کامل بزبان فارسی بودند. خلاصه اینکه نهرو با مطالعات عمیق تاریخ باین نتیجه درست و حقیقی رسیده بود که:

کمتر ملتی هستند که به اندازهٔ مردم هند و مردم ایران از لحاظ اصل و نسب در طول تاریخ ارتباط نزدیک با هم داشته اند، این جملهٔ نهرو در بارهٔ روابط هند و ایران امروز ضرب المثلی شده است و نهرو بعد از استقلال هند بعنوان نخست وزیر این کشور بزرگ سعی کرد که روابط نزدیک هند و ایران

را احیا کنند و ما شاهد این حقیقت هستیم که هند بعد از استقلال هم با ایران مناسبات نزدیکی دارد و امیدواریم در آینده هم دوستی ما هندیها با ایرانیها زیادتر و صمیمانه تر شود.

علاوه بر این نهرو به همبستگی هندیها و ایرانیها از روی کتابهای اوستای ایرانی و ریگ وِدای هندی اشاره می کند و یاد آور می شود که در اوستا کتاب مقدس زردشتی های ایرانی یکنوع توصیف ها و اشارات از نواحی شمال هند هست و همچنین در ریگ وِدا که کتاب مقدس هندوان و یادگار دوران باستانی ودائی است، به ایران اشاراتی شده است - نهرو از این حقیقت تاریخی نتیجه میگیرد که ایران و نواحی شمال هند از قدیمترین ایام و پیش از سلسلهٔ هخامنشیان نسبت بیکدیگر علاقهٔ داشتند.

نقل اشعار حافظ

بتوسط : عرفی شیرازی

پرفسور ولی الحق انصاری
دانشگاه لکهنو

حافظ شیرازی یکی از مهمترین و مقبول ترین شاعران جهان است که هم مشرق و هم مغرب را تحت تاثیر خود قرار داده است. نسخه های بی شماری از مجموعهٔ اشعار این گویندهٔ بزرگ نه تنها در کتاب های بزرگ و مهم جهانی، بلکه در مجموعه های شخصی هم نگهداری می شود

حسن قبول و رواج شعر حافظ بآن درجه رسیده که نه تنها در ایران بلکه هم در هندوستان تا یک نسل پیش هیچ سواد خوانی پیدا نبود که همراه با سعدی، حافظ را نمی دانست و نیز هیچ خانه ای وجود نداشت که آن جا نسخه ای از دیوان حافظ یافته نمی شد. از سال ۱۷۹۱ میلادی هنگامی که نخستین بار چاپ دیوان حافظ تحت نظارت آقای ابوطالب خان اصفهانی متوطن به لکهنؤ از کلکته انتشار یافت، تعدادی زیادی از مجلدات آن کتاب در هند و ایران و ترکیه انتشار یافته، تاکنون این کیفیت نیز ادامه دارد در گذشته و حال علاوه بر چاپهای معمولی، بعضی از اهل فضل و دانشمندان بزرگ مثل آقای عبدالرحیم فلخالی، محمد بن عبدالوهاب قزوینی، -

دکتر قاسم غنی ، پژمان بختیاری ، ابوالقاسم انجوی شیرازی مسعود فرزاد ، دکتر محمد رضا جلالی نایینی ، دکتر نذیر احمد ، دکتر پرویز ناتل خانلری ، دکتر رشید عیوضی ، دکتر اکبر بهروز و غیره به صورت گروهی یا فردی هم خود شان را به ترتیب و تنظیم و طبع کردن نسخه های مستند دیوان حافظ مصروف داشتند - در نتیجهٔ تلاشهای ایشان بعضی از نسخه های مهم دیوان حافظ بدست آمد ، اما بدبختانه هیچ کدام از نسخه های چاپی کاملاً با هم مطابقت ندا... قدیمترین نسخه های چاپی هم توسط ابوطالب خان و یا منشی نولکشور و ناشران دیگر که در هندوستان بطبع رسید مشتمل است بر تعداد زیاد از نوع اشعاری که توسط دانشمندان معاصر ایرانی بعنوان ابیات و اشعار الحاقی یا جعلی تلقی می شوند ، و بدین ترتیب در چاپهای اخیر که در ایران به طبع رسیده آنگونه اشعار را از دیوان حافظ خارج کرده اند به عنوان نمونه آقای عبدالرحیم خلخالی که بر بنای نسخهٔ خطی خود که در سال ۸۲۷ هجری قمری استنساخ شده بود ، نسخه چاپی دیوان حافظ را اولین بار به طبع رسانید و تعدادی زیادی از اشعاری را که در نسخه نولکشوری و دیگران وجود داشت به عنوان اشعار مردود و جعلی از نسخهٔ چاپی خود خارج کرده - نسخهٔ دیگری که پس از سی و شش سال از درگذشت حافظ کتابت شده بود توسط علامهٔ بزرگ محمد بن عبدالوهاب قزوینی و دکتر قاسم غنی بار دیگر به چاپ رسید ، این چاپ نیز دارای تعداد زیادی از اشعاری است

که جعلی تلقی می شد، یا اصالت آن مورد تردید بود. دانشمند دیگر دکتر خانلری چاپ دیگری از این اثر را در سال ۱۳۳۷ هجری شمسی به طبع رساند این چاپ مبنی بوده بر دیوان حافظ که در سال ۸۱۳ هجری برای یکی از احفاد تیمور به نام اسکندر بن عمر شیخ کتابت شده و در موزهٔ بریطانیه نگهداری می شود این نسخه به توسط آقای مجتبیٰ مینوی گرد آوری شده. این چاپ اگرچه مشتمل است بر اشعار مستند، امّا چنان که دکتر خانلری اظهار می دارند، تنها منتخبی از اشعار حافظ را شامل می شود. چاپ دیگر از این اثر توسط آقای پژمان بختیاری هم به طبع رسیده است که در آن اشعاری هست که آنگونه اشعار در چاپهای خلخالی و قزوینی جعلی قلمداد شده اند. پر فسور نذیر احمد با همکاری دکتر محمد رضا جلالی نائینی چاپ خود را در سال ۱۹۷۱ میلادی انتشار دادند. این چاپ مبتنی است. نسخهٔ قدیمی که در سال ۸۲۴ کتابت شده است و در کتابخانهٔ شخصی بنام سید هاشم علی سبزپوش از اهالی گورکهپور در استان اتر پردیش هند نگهداری می شود. در این چاپ نیز بسیاری از اشعاری که در چاپهای دیگر، به طبع رسیده بود وجود ندارد علاوه بر نشر این همه نسخه‌ها که هر یک از آن مبتنی بر نسخهٔ مهمی است تلاشهای دیگری در جهت باز سازی و تجدید دیوان حافظ به سر آمده است چنانکه مسعود فرزاد چاپ خود را مبتنی بر نه نسخهٔ خطی و سه نسخهٔ چاپی قرار داده است. قدیمترین نسخه از میان همه نسخه‌ها همانا نسخه‌ای دکتر خانلری نیست

همین طور دکتر رشید عیوضی و دکتر اکبر بهروز چاپ خود را مبتنی بر سه نسخهٔ خطی نهاده اند که در سال ۸۱۳ و ۸۲۲ و ۸۲۵ هجری قمری کتابت شده - از میان این نسخه قدیمترین نسخه در کتابخانهٔ ایا صوفیه نگهداری می شود و دو نسخهٔ دیگر در کلکسیون کتابخانهٔ روان و کتابخانهٔ نوری عثمانیه وجود دارد. علاوه بر چاپهائیکه مبتنی بر نسخه ای واحد است چاپهای انتقادی هم در متن اختلاف دارد و هم در تعداد اشعاری که در آن هست. علت این امر روشن است حافظ در حیات خود دیوانی را جمع آوری نکرد و اشعار خود را بطور پراگنده گذاشت پس از درگذشت وی از مجموعه ای که او بجا گذاشت، دیگران دیوانش را ترتیب دادند و بر این اساس نسخه هر کسی مطابق آن اشعاری بودکه جمع کننده توانسته بود فراهم آورد. بدیهی است همه چاپهایی که تاکنون به طبع رسیده همه مبتنی بر همین نسخه های خطی است - متاسفانه نسخه های خطی که بر مبنای آنها ابوطالب و نولکشور و ناشران دیگر هندوستان دیوان حافظ را چاپ کرده اند، حالا وجود ندارد و از این روی ارزش و اهمیت آنها را نمی توان حدس زد و یا نمی توان بطور حتمی گفت که اشعاری که در آن نسخ موجود می باشد تا چه حدی جعلی است ممکن است مثل نسخه دکتر خانلری چاپ خود را بر اشعار موجود در متن مبتنی کرده اند بهر حال نسخه های قدیم دیگر هم از بعضی جهات ناتمام بوده اند و اما تحقیق آقای مسعود فرزاد در اثری گرانبها همه اشعار موجود حافظ را در

سه درجه یعنی اصیل، مشکوک، مردود توزیع کرده، اما با همه تلاشی که کرد نمی توان گفت که تقسیم کار در سه درجه کاملاً درست است زیرا برخی از اشعاری که او آنها مشکوک و جعلی تصور می کند در برخی از قدیمترین نسخه ها وجود دارد که دکتر رشید عیوضی چاپ خود را بر آن مبتنی قرار داده. بدین ترتیب غزلهائی که به مصراعهای زیر آغاز می شود توسط آقای فرزاد مشکوک و جعلی تلقی می شود. اما آنها در چاپ مهم پرفسور نذیر احمد و دکتر رشید عیوضی یافته می شود حتی یکی از آنها - اول الذکر - در هیچ کدام از درجه بندی ساخته مسعود فرزاد وجود ندارد.

۱- با یار دلنوازم شکری است با شکایت
۲- عشق تو نهال حیرت آمد.
۳- ای پسته تو خنده زند بر حدیث قند
۴- هزار شکر که دیدم بکام خویشت باز
۵- بر نیامد از تمنای لبت کامم هنوز
۶- زبان خامه ندارد سر بیان فراق
۷- ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده
۸- ای زشمع عارضت گل کرده خوی

علاوه بر مهمترین و قدیمترین نسخه هائی که چاپهای ایرانی بر آن مبتنی

است ، بعضی از نسخه ها هست که از ارزش و اهمیتی خاصی برخوردارا ست
یکی از آنها نسخه ای است که مقالهٔ حاضر بدان بستگی دارد این نسخه
اگرچه چهارصد سال قدمت دارد ، بدین معنی مهم است که توسط شاعر
برجسته ای به نام وسیدی یا سید ، محمد بن زین الدین متخلص به عرفی
شیرازی کتابت شده که خود بنیان گذار سبکی بوده است که به
نام سبک هندی معروف گشته است و در بارهٔ او عبدالباقی نهاوندی
صاحب مآثر رحیمی به قرار زیر نظر میدهد :

«شاعر بلندسخن و کامل فن صاحب فطن ، مخترع طرز تازه ای
است که درالحال در میانهٔ مردم معتبر است و مستعدان و سخن سنجان
و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته تتبع او نمایند - چندان ابداع
معانیِ غریبه و مضامین عجیبه در ابیات عارفانه ، عاشقانه که او کرده
هیچ کس نکرده و این طور شهرتی که او را بهم رسید به هیچ کس از
امثال و اقران او را به هم نرسیده و نخواهد رسید . چه امثال و اقران
که استادان و سخنوران ماضیه مثل خاقانی و انوری و سعدی و شیخ
نظامی را در زمان حیات این اشتهار در قصیده و غزل و مثنوی
نبوده شهرت او به جایی رسیده بود که دیوان غزلیات و قصاید او
سخن سنجان و نکته دانان تعویذوار بر بازوی خود بسته شب و روز
با خود همراه می داشتند .»

عرفی به جهت تکبر و خودبینی و سوء ادب نسبت به شعرای پیشین از نوع

خاقانی و انوری و نظامی شاعری رسواست امّا او حافظ را با کمال احترام می نگرد ، چنانکه از قطعهٔ زیرین روشن است :

صباح عید صبای برغبت عُرفی
که حسن شاهد معنی زروی گرفته طراز

بعزم سیر مصلّی صلا بکام زدیم
که هست ملجا و خلد برین عزّت و ناز

به گرد مرقد حافظ که کعبهٔ سخن است
درآمدیم به عزم طواف در پرواز

زموج گریهٔ طوفانی از هوای حرم
بصحن کعبه مصلّی فکندم از شیراز

گذشت در دل عُرفی اهوای طرف چمن
ز بسکه ریخت فرو گریه های خون پرداز

عجب نیست که بهترین راه برای ستودن حافظ که شاعر متقدم و هموطن اوست ، عرفی تصمیم گرفت تا «منتخبی» از دیوان حافظ بقلم خود تهیه کند ، و بدین ترتیب وی هم نمونه ای از هنر خوشنویسی و خطاطی را بیادگار بگذارد چنانکه عبدالباقی نهاوندی در دیباچهٔ کلیات عرفی ، که بتوسط سراجای اصفهانی جمع آوری شد ، بیانات زیر را

اظهار می دارد :

" در مولانا عرفی بعضی مقدمات علمی را طی نموده و کسب حیثیات عالیه نموده و خط نسخ را بغایت نکو می نوشت و در موسیقی و ادوار بقدر وسع وقوف داشت . "

و ناظم تبریزی صاحب نظم گزیده هم در دیباچه کلیات عرفی که خود جمع آوری کرده آنرا مورد توثیق قرار داده است . تا آن درجه که مسئله اصلیت شیوه نویسندگی بستگی دارد ، این امر به دو طریق محقق می شود :

۱ : ترقیمه که در آخر صفحه نسخه خطی زیر بحث یافته می شود .

۲ : مقابله با نمونه دیگری از دست نوشته های عرفی

در مورد نکته اول ترقیمه زیرا اگرچه بد شکل شده باز هم آنرا می توان خواند . این نکته نشان میدهد که آن توسط محمد عرفی بن زین الدین مرحوم کتابت شده " علی طریق المکاتبه بید المذنب الراجی بخالق الاحد ابن المغفور زین الدین محمد عرفی " این ترقیمه بطور روشن نشان می دهد که آن نسخه توسط عرفی کتابت شده .

در مورد نکته دوم یعنی مقابله با نمونه دیگری از دست نوشته عرفی می توان گفت که در کتابخانه مجلس سنا در ایران نسخه ای هست از دیوان عرفی که قبلاً مال شادروان دکتر مهدی بیانی بوده و ایشان در صفحه اول آن نوشته اند :

" مسوده دیوان عرفی که ظاهراً بخط عرفی است ..... "

مرداد ۱۳۳۷ مهدی بیانی

این نسخه پیش نویس پاک نشدهٔ ازمجموعهٔ آثار عرفی به نظر می رسد- بدین جهت مشکل است بگویم که این نسخه بخط عرفی است اما اصلاحی که در آن دیده شود بصورت همان خطی است که در آن نسخهٔ زیر نظر دیوان حافظ کتابت شده- بدین قرار شباهت خط اصالت هر دو نسخه را مسلم کرده است

بدین ترتیب نسخهٔ زیر نظر از سه جهت مهم است:

(۱) این تنها دیوان یک شاعر مهم است که توسط یک شاعر مهم دیگر کتابت شده- پیداست که یک شاعر بزرگ بطور بهتر درمی یابد که کدام منظومات و اشعار جعلی است و کدام اصلی- و از نسخهٔ که دارای اشعار جعلی باشد نسخهٔ خود را کتابت نکرده.

(۲) این نمونه‌ای است از خوش نویسی عرفی که درباره آن عبدالباقی نهاوندی اشاره کرده (ولو که نستعلیق است نسخ نیست)

(۳) باستثنای بعضی از اشعار- بویژهٔ غزلیات- اشعاری که در آن درج گردیده همان است که پس از تحلیل و بررسی آن مسعود فرزاد آن را اصلی تلقی کرده و در میان آن چند منظومات و اشعاری است که فرزاد آنرا مشکوک یا جعلی تصور می کند، چنانکه قبلاً ذکر شده، آنها اشعاری هست که بطور مساوی در دیگر نسخه های خطی یا چاپی دیوان حافظ یافته می شوند، بدین قرار اشعار باقی مانده که تاکنون توسط چاپهای مهم مثل آنچه که پرفسور نذیر احمد و دکتر رشید عیوضی به چاپ رسانیده مورد توثیق قرار داده نه شده. چه بسا روزی اصالت آنها تائید شود.

حالا شرح مختصری از نسخه بقرار زیر داده می شود :

این نسخه شامل ۲۱۹ ورق است از آن جمله ۱۸۵ ورق نخستین آن مشتمل است بر ۵۶۵ غزل وپس ازآن مثنوی هست که چنین آغاز می شود :

الا یا آهوی وحشی کجائی — مرا باتست بسیار آشنائی

وپس ازآن ساقی نامه ای نقل می گردد با این آغاز که :

بیا ساقی آن می که حال آورد — کرامت فزاید کمال آورد

این اشعار که بر برگ ۱۹۱ بپایان می رسد ، در مدح سلطان منصور است. فرزاد ورشید عیوضی هردو اصالت این اشعار را مورد توثیق قرار داده اند۔ بعدا بر اوراق ۱۹۳ - ۱۹۲ ترکیب بندی وجود دارد که به شعر زیر شروع می شود :

ساقی اگرت هوای ماهی — جز باده میار پیش ماشی

این هم درستایش شاه منصور است ، اما بقول فرزاد جعلی است ولی رشید عیوضی آن را در چاپ خود مبتنی بر سه نسخه آن نقل کرده لذا

اصیل بودن این ترکیب بند محقق است . پس ازین ترکیب بند از ورق ۱۹۰ تا ۱۹۴ ترجیع بندی هست که به بیت زیر آغاز می شود:

ای داده بباد دوستداری   این بود وفا و عهد و یاری ؟

مسعود فرزاد این ترکیب بند را جعلی تصور می کند و رشید عیوضی آن را در چاپ خود نقل نکرده ، اما در قدیمترین نسخه های چاپی نولکشور یافته می شود - بعد از برگ ۱۹۶ مستطی آغاز می شود بدین صورت :

در عشق تو ای صنم چنانم   کز هستی خویش در گمانم
هرچند که زار و ناتوانم   گر دست دهد هزار جانم
در پای مبارکت فشانم

این اشعار هم در چاپ رشید عیوضی نیامده و مسعود فرزاد آن را جعلی انگاشته اما این اشعار در چاپ نولکشور آمده است ، لذا ممکن است اصالت آن ضبط محقق گردد که پاره ای از نسخه های قدیم دیوان حافظ کشف شود از ورق ۱۹۷ مسدس آغاز می شود که به ورق ۱۹۹ بپایان می رسد - این مسدس در مدح امام هشتم امام رضا هست و به شعر زیر شروع می شود :

دوش بودم در طواف روضهٔ خیر الانام   شاه سلطان خراسان آن امام ابن امام

اما این مسدس نه در چاپ نولکشور وجود دارد و نه در چاپهایی که توسط دکتر نذیر احمد و دکتر رشید عیوضی به طبع رسیده، مسعود فرزاد آنرا در کتاب خود به عنوان جعلی آورده است. چنین به نظر می رسد که حافظ چون به مشهد نرفته لذا ممکن است که این نظم جعلی باشد.

از ورق ۲۰۰ قطعاتی آغاز می شود و به ورق ۲۱۰ به پایان می رسد تعداد مجموع آنها ۵۴ قطعه است. در حالی که در چاپ دکتر نذیر احمد تعداد آن تنها ۱۸ قطعه هست و در چاپ نولکشور ۴۱، در چاپ رشید عیوضی ۳۷ (علاوه بر آنکه ۳۶ قطعه مشکوک و ۲۹ قطعه جعلی تلقی می شود). در میان این ۵۴ قطعه ۳۲ قطعه از نوعی است که مسعود فرزاد آنرا اصیل تصور می کند. ۱۱ قطعه بر طبق نظر ایشان مشکوک است و شش جعلی است و سه قطعه دیگر از نوعی است که در هیچ یک از صفحات چاپی مسعود فرزاد وجود ندارند. از میان قطعات مورد شک پنج قطعه در چاپ نولکشور، یکی هم در چاپ نولکشور و هم در چاپ عیوضی یافته می شود و شش مورد در هیچ جا یافته نمی شود، از میان شش قطعه مشهور به مردود تنها یک قطعه در چاپ نولکشور وجود دارد، و باقیمانده در هیچ کدام نسخه های چاپی دیده نمی شود. از سه قطعه ای که در هیچ کدام از درجه بندیهای فرزاد یافته نمی شود، یکی در چاپ نولکشور است و دو با نخستین اشعار زیر در هیچ کدام نسخه های چاپی وجود ندارد:

چو دو نان در این خاکدان دنی   ز بهر دو نان از چه مضطرب
خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد   ساحت کون و مکان عرصهٔ میدان تو باد

این بخش قطعات سه مثنوی کوچک هم در بین خود دارد که با اشعار زیر آغاز می شود :

۱- درین وادی ببانگ سیل بشنو   که صد من خون مظلومان بیک جو

۲- سگ بر آن آدمی شرف دارد   که دل مردمان بیازارد

۳- هر که آمد در جهان پر ز شور   عاقبت می بایدش رفتن بگور

در میان این سه مثنوی ، مثنوی اول در درجه اصیل هست و دوم سوم بترتیب به عنوان مشکوک و مردود هست اما این مثنوی سوم در نسخهٔ نولکشور هم موجود هست .

بخش رباعیات از ورق ۲۱۱ آغاز می شود و به ورق ۲۱۹ پ ختم می گردد. تعداد این رباعیات هشتاد و نه هست در حالی که در چاپ نولکشور تعداد شان (۹۱) است و در چاپ رشید عیوضی بیست و هفت و در چاپ دکتر نذیر احمد بیست و شش است و در چاپ مسعود فرزاد

تعداد شان ۲۳۴ است (اصیل ۴۱ ، مشکوک ۸۹ و مردود ۱۰۴)
تا آن جا که قصائد و غزلیات از مهمترین انواع شعر فارسی بستگی دارد این نسخه مشتمل نیست بر هیچ یک از اشعار نوع اول - تعداد مجموعی غزلیات پانصد و شصت و پنج است - در میان آنها بر طبق مسعود فرزاد سی و هفت مشکوک و سی مردود است - (تعداد غزلیات مشکوک و جعلی در چاپ فرزاد بترتیب پنجاه و شش و چهارصد و نود است) - بعضی ازین غزلیات که مشکوک و جعلی شهرت دارد در چاپهای مهم دیگر یافته می شود بدین جهت بطور قطعی نمی توان گفت کدام یک از آنها جعلی یا مشکوک است.

دکتر ستیانند جاوا

نفوذ حافظ در شعر پنجابی

پنجاب مرکب است از دو کلمه فارسی پنج و آب و تنها استان هندی می باشد که اسم فارسی دارد. ازاین کلمه می توان پی برد که فارسی در هر جنبهٔ زندگی سرزمین پنج رودخانه از جمله فرهنگ و دانش و مجریه و عدلیه رخنه کرده و ریشه گرفت - پنجاب نخستین آماجگاه حمله وران مسلمان بوده و بسیاری از امرا و لشکریان و روحانیون و تجار و پیشه وران و سخنوران فارسی زبان در پنجاب ماندگار شدند زبان فارسی ایشان به همراه خود فرهنگ و ادبیات و علوم و فنون ایرانی را آورد از زمان غزنویان تا دویست سال پیش فارسی زبان اداری در پنجاب بود. در نتیجه گفتار و اشعار شعرای فارسی طی قرون در شنوندگان و نویسندگان پنجابی تأثیر نمود و آنها را منقلب ساخت - بویژه اشعار خواجه حافظ شیرازی در دلهای پنجابیان جایگزین شد - انقلابات گوناگون و طوفانهای حوادث و تحولات عجیب و غریب در نابود کردن نفوذ حافظ تأثیر نکرده و سینه های عشاق حافظ این جواهر گرانبها را از هر آسیب نگهداری کرد.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که درین گنبد دوار بماند

خواجه حافظ شیرازی بگفته خودش چنان دلش از عشق زنده شده که هیچگاه نخواهد مرد و آتش عشق پیوسته در دل او افروخته و دلهای محزون را روشن می سازد.
نفوذ حافظ در فکر و اندیشه و زبان و سبک تغزل پنجابی مشاهده می شود.
در صورتیکه همه آشنایان ادبیات فارسی حافظ را شناخته او را از برگزیدگان فضل و ادب و از شعرای نامور ایران می دانند، سخنوران پنجابی عاشق نام و کلام او بوده و هستند، دیوان خواجه حافظ زینت افزای منازل مجلل ثروتمندان و غم زدای کلبه های فقرای باسواد و با ذوق از مردم پنجاب بوده و کتابخانه های بزرگ و مجموعه های خانواده ها خالی از این دیوان نیست.
حافظ در دوران حیات خود شهرت بسزائی کسب نموده و نه تنها در ایران غزلهای او ورد زبانها بوده بلکه در هندوستان، ترکستان و عراق و عرب نیز کلامش نقل مجالس بود. او طوطیان هند را از «قند پارسی» شیرین کام و ترکان سمرقندی و سیه چشمان کشمیری را برقص می آورد و دل پنجابیان را بدست آورد - او نه تنها از آن شیراز ایران است بلکه از آن جهان است. او حافظ شیرازی است ولی حافظ جهانی هم است.
مثل اینکه فکر حافظ در فکر حضرت گورونانک نخستین پیشوای بزرگ دین سیک نفوذ کرد چنانکه حضرت گورونانک نوشته:
دین در خرقهٔ مرتاض نیست، در عصای درویش نیست، در خاکستر نیست

که روی تن مالیده — در حلقه های گوش نیست ، دین در سر تراشیده نیست ، در ناقوس نیست — اگر مایلید صراط مستقیم را پیدا کنید از آلایش های دنیو پاک شوید .

این افکار حضرت گورو نانک که مشمول سروده هایش است فکر حافظ را بیاد می آورد :

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند — نه هر که آئینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست — کلاه داری و آئین سروری داند
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست — نه هر که سر بتراشد قلندری داند

یا در جای دیگر در سروده های مقدس دین سیک نوشته شده است :

کرتوت پسو کی مانس جات — لوک پچارا کرے دن رات
باہر بھیکھ انتر مل مائیا — چھپس ناہ کچھ کرے چھپائیا
باہر گیان دھیان انسان — انتر بیاپے لوبھ سنان
انتر اگن باہر تن سواہ — گل پاتھر کیسے ترے اتھاہ

این افکار همانند فکر حافظ است که نوشته :

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند — چون بخلوت می روند کار دیگر می کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس — توبفرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند
گوئیا باور نمیدارند روز داوری — کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

سخنور بزرگ پنجابی وارث شاه هم همین فکر را در اثر فنا ناپذیر خود "هیر"
ابراز کرده می نویسد :

داڑھی شیخ دی عمل شیطان والے کیہا راھیوں جاندیاں راھیاں نوں
چہرہ نوری تے متھے محراب میاں کیوں بولیوں کفر اگاھیاں نوں
اگے کڈھ قران تے بہن منبر کیا اڈیو مکردیاں پھاہیاں نوں
ایہہ پلید تے پاک دا کرو واقف اسیں جانیئے شرع گواہیاں نوں

سخنوران پنجابی گلهای کلمات و ترکیبات و مطالب و مضامین از چمن شعر حافظ
چیده و در اشعار خود بویژه در غزل و مثنوی گلدسته هندی کرده اند و گل و بلبل و عشق و
عاشق و معشوق و رند و نظرباز و خانقاه و خرابات و طوطی و سالک و درویش و مرشد
مرید و نرگس و لاله و بدی و حسود و رقیب و خمار و بانگ و محراب و منبر و کنار آب و
شاخ درخت و یار و دلدار و دلبر و سجاده و کمان ابروی جانان و خال و قد و
قامت و شمع و پروانه و ساقی و میخانه و صدها کلمه و ترکیب دیگر از حافظ مستعار گرفته اند.
مثلاً شاه مراد که در قرن دوازدهم هجری می زیسته و از خومه دیره اسمعیل خان
بود و مرید سلطان باهو و خلیفه سلطان نورنگ شاه بود قد و قامت و قیامت و شور و
خال و پایمال و شعله نور را در ابیات پنجابی خود بکار برده است .

او قد پیا کا قامت ہے یا شعلہ نور کرامت ہے
او قد نہیں ہے قیامت ہے او دھوم پڑی ہے شور ہویا
تیرے مکھڑے پر اک خال پیا جس دیکھیا گھر یا مال پیا
اینہ نکتہ ہے بسم اللہ کا مصحف پر مسطور ہویا

بزرگترین سخن سرای عصر حاضر پنجابی بابای ویرسینگ که او را ششمین رود خانه پنجاب می نامند نیز تحت نفوذ لسان الغیب در شعر های خود سمبولهای طوطی و بنفشه و چشمه را بکار برده است. قسمت بزرگ شعر پنجابی تغزل دارد و در این زمینه روش و زبان و سبک آن نفوذ زیادی غزل فارسی را مشهود می سازد و در غزل فارسی خواجه حافظ شیرازی سرلوحه گویندگان قرار میگیرد. از جمله سخنوران پنجابی دو تن حافظ تخلص داشتند، حافظ برخوردار و حافظ قاری - حافظ برخوردار از روستای مسلمانی در بخش لاهور در دوران پادشاهی شاهجهان متولد شد. مجموعهٔ آثارش محتوی پانزده کتاب بعنوان انواع حافظ برخوردار قبل از تقسیم پنجاب پیدا بود. حافظ برخوردار نیز کلمات شعر فارسی حافظ شیرازی را در شعر پنجابی خود بکار برده است:

مثلاً مهتاب و صنوبر و قامت و روشن و نازک و صراحی و گل لاله و بسیاری از تراکیب از این نوع.

حافظ قاری از دهکدهٔ چتی شیخان در بخش سیالکوت می زیست شعر او پیدا نیست وارث شاه نویسنده «هیر»، از کتابهای فارسی که مطالعه نمود ذکری در ابیات خود نموده و اسم دیوان حافظ را نیز برده است مثلاً: مصرع اوست:

«قران السعدین دیوان حافظ شیرین خسروان لکھ سواریان نی»

پنجابی گویان متعددی تحت تاثیر سخن حافظ شیرازی سعی نموده اند که سخن ها مانند خواجه بگویند ، مثلاً کلام شاعر بزرگ پنجابی سید علی حیدر ملتانی را منتقدین ادبیات با کلام خواجه مقایسه نموده اند ـ سید علی حیدر ملتانی پسر شیخ محمد امین در اول ماه شعبان سال ۱۱۰۱ هجری (۱۶۹۰) میلادی در روستای قاضیه در بخش ملتان تولد یافت او سید گیلانی بود و مرید خواجه فخرالدین دهلوی، او درویش وصوفی و دانشور فارسی و عربی بود ـ در ۱۱۹۹ هجری درگذشت . کلام و ابیات علی حیدر در سال ۱۳۲۵ هجری (۱۹۰۷) میلادی د مجموعهٔ ابیات علی حیدر بعداً در لاهور انتشار یافت ـ بعقیدهٔ مولانا وقار انبالوی کلام و بیان او همانند حافظ شیرازی است .

ناقد ابیات پنجابی بابا بُدسینگ هم او را با خواجه حافظ مقایسه نموده است علی حیدر شاعر عشق و غم زمان بود ـ ابیاتی راجع به حملهٔ نادرشاه بر هند دارد .

سید کرم علی شاه که کلامش توسط درویشان و آواز خوانان کوچه گرد پنجاب به ما رسیده احتمالاً نخستین سخنور پنجابی زبان بود که بسبک فارسی و بروش خواجه حافظ غزل پنجابی سرود ـ غزل سید کرم علی شاه زیبا و دارای فکر تصوف و ترکیب های حافظ است او حمد و نعت و منقبت هم سروده است و مثل شعرای صوفی منش فارسی از هادی و سالک و وصل خدا سخن گفته است او در زمان حکومت مهاراجه رنجیت سینگ در پنجاب تولد یافت و زندگی کرد و در زمان سلطنت انگلیسها درگذشت ـ یک نسخه پوسیده اثر گمشدهٔ او در کتابخانهٔ آقای حفظ الرحمن در پنجاب غربی پیدا شد و توسط آقای محمد نواز نقل شد ـ او تصدیق می نماید که اثر استادش سید کرم علی شاه است ـ نسخهٔ مذکور دارای ۸۰ کافی و ۱۷۰ غزل و ۱۲ لوری یا لالائی و دو دوهرا است .

بعضی سخنوران پنجابی دیوان حافظ را از فارسی به پنجابی ترجمه کردند از آن جمله

۔تن معروف اند : فضل شاہ نوانکوتی و مولوی شاہ دین و غلام حیدر جہلمی ۔
سید فضل شاہ در نوانکوت در بخش لاہور در ۱۲۴۴ ہجری (۱۸۲۸م) تولد یافت
وارث شاہ داستان ہیر را لافانی ساخت و فضل شاہ داستان سوہنی را ، او
نیز مثنویہای لیلیٰ مجنون و یوسف زلیخا بزبان پنجابی نوشت و دیوان حافظ را بزبان
پنجابی ترجمہ کرد ۔ او در سال ۱۸۹۰ میلادی درگذشت ترجمہ فضل شاہ بسیار عالی
است و ہمان رنگ و آہنگ خواجہ را دارد . بطور نمونہ ترجمۂ دو شعر غزل اول
دیوان حافظ تقدیم می شود :

حافظ :

الا یا ایہا الساقی ادر کاساً وناولہا
کہ عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلہا
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین ہائل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلہا

فضل شاہ :

ساقی ساڈی سرت سنبھالیں بھر بھر دیں پیالے
پہلی عشق آسان سیندا اچھون پئے کشالے
رات ہنیری گھمر گھیری طرتھاں دا مارے
ادکی جانن حال اساڈا جیہڑے وسن کنارے

مولوی شاہ دین قریشی صوفی قادری سروری بود ۔ بعضی اہل دانش او را سیالکوتی
و دیگران او را اہل رنگپور در بخش گورداسپور معرفی کردہ اند. او شاعر پنجابی بود و نیز

فاضل فارسی بود ـ او گذشته از ترجمه کردن دیوان حافظ آثار دیگر فارسی مثل مثنوی مولوی و دیوان باهو و چند کتاب دیگر را بزبان پنجابی گرداند ـ ترجمه دیوان حافظ او ادبیات پنجابی را سرشار کرده است او در شصت سالگی بدرود حیات گفت ـ کلامش از کلام خواجه الهام گرفت .

جانی تو:
مغز میرے نے زلف تیری تھیں جو ہے خوشبو پائی
تیک قیامت خوشبو اندر ڈبا رہسی بھائی

حافظ :
عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو
دل زما گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست

آقای غلام حیدر جهلمی بعنوان تحفهٔ بی نظیر دیوان حافظ را به پنجابی ترجمه کرد . مثلاً : ترجمه چند شعر این غزل خواجه را به پنجابی ملاحظه فرمائید :

الحمنة لله که در میکده باز است	زان رو که مرا بر در او روی نیاز است
خمها همه در جوش و خروش اند ز مستی	و آن می که در آنجاست حقیقت نه مجاز است
از وی همه مستی و غرور است و تکبر	وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است

غلام حیدر جہلمی:
دیکھ میخانہ تائیں کھلا دل تھیں ہو یا شاکر
گلی تیری دا ہر دم ہو یا دلوں بجانوں چاکر

مستی اندر مثان وچون پٹ پٹ بادہ آوے
نشہ اساڈا شوق الٰہی نقلی نشہ نہ بھاوے
تینوں لایق بے نیازی نالے فخر تکبر
تینوں سجدہ عجز غریبی کرنا چاہیے سر پر

نفوذ حافظ تا امروز بحد کمال در شعر پنجابی وجود دارد - بعضی اوقات خودم این بندۂ ناچیز هنگامی مشغول مطالعه اشعار حافظ می شوم ابیات متفرق آن سخنور بزرگ بصورت ابیات پنجابی نزول میکند . مثلاً این ابیات تقدیم میشود :

حافظ : درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

جاوا : دوستی دانوں بوٹا لاکے چنگیاں مُراداں دل دیاں پا
دشمنی پودنوں جڑ توں پُٹ نئیں تے دکھ دیاں پنڈاں چا

حافظ : اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندواش بخشم سمرقند و بخارا را

جاوا : دل میرا جے ہتھ وچ کرے سوہنا ترک شیرازی
سمرقند و بخارا واراں تل تے ہو کے راضی

حافظ : حافظ وظیفۂ تو دعا گفتن است و بس
در بند این مباش کہ نشنید یا شنید

جاوا : حافظ سدا دعاواں منگنے ایہو فرض اسا ڈا
ایس بھسوڑی وچ نہ رہیئے سنیاس یا نہ سنیڑیا

حافظ : ہر کہ شد محرم دل در حرم یار بماند
وانکہ این کار ندانست در انکار بماند

جاوا : جیہڑا ہویا محرم دل دا او وچ حرم یار رہیا
جو وی ایہ کم جاندا نہیں سی اوہی وچ انکار رہیا

بعضی اوقات شعرای پنجابی مست میٔ الست حافظ شده به حریم فارسی خواجه وارد شده غزلهائی بسبک و قافیه و ردیف حافظ بفارسی سرودند که خواندنی است و شنیدنی - شاعر شیوای پنجابی و فارسی نند لعل گویا غزل شیوائی قابل مقایسه با نخستین غزل دیوان حافظ نوشته که طوری پاسخ خواجه را شعر به شعر داده. گویا وابسته به مرشد خود و دهمین پیشوای بزرگ سیکها گورو گوبند سینگ بود.

گویا می نویسد :

بده ساقی مرا یک جام زان رنگینی دلها	به چشم پاک بین آسان کنم این جمله مشکلها
مرا در منزل جان هم عیش و هم شادی	جرس بیهوده می نالد کجا بندیم محملها

خدا حاضر بود دایم ببین دیدار پاکش را — نه گردابی در و حائل نه دریا و نه ساحلها
چرا بیهوده میگردی به صحرا و بدشت ای دل — چون آن سلطان خوبان کرده اندر دیده منزلها
چو غیر از ذات پاکش نیست در هر جا که می بینم — بگو گویا کجا بگذارم این دنیا و اهملها

این حکایت را میتوان درازتر گفت اما مقالهٔ خود را با این بیت خواجه پایان می دهم :

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
آنچه آغاز ندارد نپذیرد انجام

هماهنگی افکار بشردوستانهٔ حافظ با محیط امروز

دکتر محمد اسلم خان
دانشگاه دهلی

انسان در قرن پانزدهم هجری قمری قدم گذاشته است و در آستانهٔ قرن بیست و یکم میلادی قرار دارد. قبلاً در زمینه های گوناگون چون علوم و تکنولوژی و صنعت و هنر پیشرفت قابل ملاحظه ای نموده است، به ماه رسیده است و سعی میکند به مریخ برسد. در زمینهٔ علوم پزشکی می تواند چشم و کلیهٔ ناقص را عوض کند، بجای قلب ناقص، قلب مصنوعی بنشاند. در صنعت و تکنولوژی تلویزیون و هواپیماها و کامپیوتر بسازد. خلاصه ذهن کنجکاو او هرگونه تسهیلات برای نسل انسانی فراهم ساخته است. اما می بینیم که ارزش های معنوی نسبت به گذشته رو به انحطاط است.

اگر اوضاع اجتماعی و سیاسی و فرهنگی قرن هشتم هجری قمری را با اوضاع معاصر مقایسه کنیم می بینیم تغییری رخ نداده است بلکه در بعضی موارد نسبت به پیش بدتر شده است. در قرن هشتم هجری قمری که خواجه شمس الدین محمد حافظ زندگی میکرد

وضع سیاسی فارس استحکام نداشت حکومت شیخ ابواسحاق را مبارز الدین از آل مظفر تسخیر نمود و شیخ ابواسحاق را دستگیر کرده بقتل رسانید پسران مبارز الدین یعنی شاه شجاع و شاه محمود پدر را کور ساخته زمام امور کشور را شاه شجاع بدست گرفت - شاه محمود، شاه شجاع را شکست داد و خودش را حاکم شیراز اعلام کرد - اما زندگانی به او یاری نکرد و یکسال بعد درگذشت و بار دیگر حکمرانی شیراز به شاه شجاع رسید - بعد از شاه شجاع، حکومت شیراز به پسرش زین العابدین رسید، در همان عصر امیر تیمور در جنگ و جدال و کشورگشائی مشغول بود به اصفهان حمله کرد، هزارها نفر را در اصفهان به قتل رسانید و از سرهای بریده شان مناره بزرگی ساخت سپس تیمور با لشکر بزرگ به شیراز حمله کرد و منصور را بقتل رسانید و سلسلهٔ آل مظفر را با قتل او، منقرض ساخت - خلاصه عصر او عصر انقلاب و خونریزی بود و حافظ تمام این حوادث و همچنین عدم استحکام در دستگاه دولت، کشت و کشتار، ظلم و استبداد تیمور و وضع نامساعد مملکت را بچشم خود دیده بود - بنابرین متاثر شدن او از اوضاع و احوال محیط طبیعی است.

در عصر حاضر نیز وضع سیاسی جهان استحکام ندارد - در سراسر جهان ظلم و استبداد، جنگ و جدال، جنایتکاری و تروریسم حکمفرما است - انسان دشمن انسان شده است - کشت و کشتار و فساد

زمامداران مملکت و مردم عادی و بیگناه رواج یافته است ـ چند
سال پیش رئیس جمهور و نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران کشته شدند
شش سال پیش نخست وزیر هند بوسیله تروریست ها نشانه گلوله شد.
ربایندگی هواپیما یک بازیچه اطفال شده است ، ربایندگان هواپیما
را می ربایند یا برای چندین روز مسافرین را دستخوش خوف هراس می
سازند یا می کشند ـ مدتی پیش یک هواپیمای ایران حامل چندین مسافر
نشانه موشکهای آنهائی شده که خودشان را متمدن می پندارند
مقدار زیادی گلوله ، بمب ، آلات قتاله ، مهمات حربیه و اسباب
آدم کش تهیه و ساخته می شوند . خلاصه اینکه سراسر جهان و اجتماع
جبرخانه و هوای آن محیط بدتر از جهنم شده است .

شاعر هر چه را در زندگی خود می بیند آنرا به دقت مطالعه
می کند و نمی تواند از اوضاع محیط فرار کند بنابرین شعر او فقط مجموعه
یک مشت کلمات تو خالی نیست بلکه نتیجه مشاهدات تلخ است که
برای بشر و بشریت از محیط فرا می گیرد و وقتی می بیند که اجتماع
پر از فتنه و فساد و اقدار اخلاقی رو بزوال است ، سعی می نماید که بوسیله
نگارشات ، عموم مردم را هشدار دهد ، اصلاح نماید و راه مستقیم
نشان دهد ، نشیب و فراز زندگانی را بیاموزد و سرچشمه تعلیمات
صداقت ، عدالت ، امانت ، دیانت ، خدمت به بشر ، شرم و حیا
و عفت که اساس اصول اخلاقی هستند ، می گردد و وسیله

هدایت و رهنمائی بشر و بشردوستی می شود .

چنانکه زندگانی و محیطی که حافظ در آن پرورش یافته است ، کمال ارتباط را با جنبش های بشر دوستانه و اجتماعی دارد ، باید سوانح زندگانی او نیز تا حدی روشن شود - پدرش بهاءالدین محمد در شیراز تجارت میکرد - حافظ در خرد سالگی از عاطفت و محبت و سایه پدر محروم ماند - دو برادر داشت که اکثر دارائی و ثروت را غصب نموده از شیراز جای دیگر منتقل شدند و مسؤلیت نگهداری و پرورش خواجه را بدوش مادر گذاشتند - مادر اصلا پول نداشت و بعضی اوقات نوبت به فاقه کشی می افتاد - وقتی خواجه کمی بزرگ شد برای کسب معاش در مغازه ای کار می کرد - بعد از فراغت کار ، به مکتب می رفت و تحصیلات را ادامه می داد .

طبیعی و منطقی است کسانیکه زندگانی پر از زحمت و ناراحتی دارند یا بشر دوست می شوند یا تا اندازه ای در نهادشان ، خشونت و بدبینی و تنفر ایجاد می شود که از بشردوستی و بشر نفرت دارند - خوشبختانه حافظ بعد از تحمل چنین زحمات و ناراحتی های زندگانی بسوی حس بشردوستی گرائید و اگرچه معلم اخلاق یا مبلغ بشر دوستی نبود ، اما ابیات او بهترین نمونه اخلاق و بشر دوستی است .

بعد از مطالعه ابیات حافظ می بینیم که حتی بعد از ششصد سال اکثر

افکارش با اوضاع و محیط امروز همآهنگ می باشد. چنانکه خوانده ایم و می بینیم انسان فراموش میکند که معبود ما یکی است آنکسی را که می پرستد یا عبادت می کند آن یکی است ولی طرز و روش عبادت هرکس جدا است. چون انسان معبود خود را نمی تواند بشناسد و حقیقت را پی ببرد، برای نجات خود راه دیگری را اختیار می کند تا خود را نسبت به دیگر بهتر جلوه دهد و باین ترتیب چندین عقیده بوجود می آورد اما به نظر حافظ این عذر و بهانه ایست، حقیقت را پی نبرده، بنابرین طبق خودش افسانه ای درست کرد. اما اگر حقیقت را بداند، فرق من و تو از بین خواهد رفت. امروز نیز این فرق و تبعیض و امتیاز در مذهب و دین رنگ سیاه و سفید، نسل و نژاد، بزرگ و کوچک، فقیر و غنی موجود است و انسان در این فرق امتیاز قائل است. اگر انسان بداند :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه　　چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

یکنوع اتحاد در میان همه مردم ایجاد خواهد شد و تبعیض مذهب و دین و ملت رنگ و نژاد از بیخ کنده خواهد شد

انسان حسن خلق و شرافت و خلوص و دوستی و مودت را از دست داده است. برادر دشمن برادر شده است. بجای خلوص، نفاق در قلب انسان جا گرفته است. دوست نفع و سود را می بینند، نمی خواهد

بخاطر دوست حق دوستی را روا دارد - همین خصومت و دشمنی یکی به دیگری نیز نفاق طبقه و فرقه و زبان و مذهب در جهان حکمفرما است - طبقه بندی در میان مردم وجود دارد ، دشمنی و خصومت بخاطر رنگ سفید و سیاه است بخاطر مذهب است - پیروان یک مذهب ، مردم مذاهب و ادیان دیگری را دوست ندارند و حتی نمی خواهند با هم بنشینند ، درحالیکه امروز بنا به پیشرفت در زمینه علوم و تکنولوژی مدرن انسان متمدن محسوب می شود ولی همان افکار فرسوده و کهنه و بیهوده سابق از ذهن انسان دور نشده است :

یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد

چنانچه انسان در خود حس انسانیت و بشردوستی تولید کند ، تعصب و شیفتگی عقیده را بر کند ، ریشهٔ دشمنی از بیخ کنده خواهد شد و محبت و مودت هر سو حکمفرمائی خواهد کرد :

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

اگرچه افکار بشردوستی حافظ در زمینهٔ صلح و آشتی و امنیت طبق اوضاع و محیط خودش بوده ، ولی بسیار جامع و با معنی و مدلل است و انسان را در این

دنیا به راحتی و آسایش می رساند و در محیط امروز نیز پیروی از چنین فکر و عقیده دارای همان تازگی میباشد. مثل سابق در جامعه امروز نیز انسان حس انتقام دارد و اگر از طرف کسی اذیت و یا ضرر می رسد حس انتقام بر او غلبه می کند و سعی می نماید که در جواب اذیت بیشتر برساند اما فلسفه حافظ:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است   با دوستان مروت با دشمنان مدارا

انسان را از هرگونه حس انتقام باز می دارد. بنا به گفته حافظ مروت با دوستان و مدارا با دشمنان وسائلی را فراهم می آورد که آسایش این دنیا و دنیای مابعد در آن نهفته است و کسی که عامل این دو جمله باشد در دنیا هرگز رنج نمی کشد بلکه توشه آخرت را نیز برای خود فراهم آورده است.

انسان بسیار جاه طلب و چاپلوس است و برای فراگیری و حصول منصب یا مقام پیش این و آن می رود، نفس خود را خوار می کند، و از بیشتر لاو نعم ارباب پست و بی مروت، همت خود را مجروح می سازد ولی حافظ بشر دوست به انسان توصیه می کند که بخاطر یک منصب یا مقام و منزلت خود را در تملق و چاپلوسی از دست ندهد:

مرد بخانه ارباب بی مروت دهر   که گنج عافیت در سرای خویشتن است

انسان دلداده پول و زر بوده است و بجای معنویت گرایش او به به مادیت بیشتر است - بخاطر پول خود خواه می شود- روابط خود را با کسانی استوار می کند که مثل او پول دار هستند و رابطه با نا داران را برای خود یک نوع بی احترامی و اهانت می پندارد- فقیران و نا داران را که واقعاً صدر نشین مسند عزت هستند، به حقارت می نگرد اما در این دنیا حال و وضع هر کس یکسان نیست - نباید انسان بین ثروتمند و نادار فرق گذارد فقیر و نادار یا از قوم و خویش باشد یا همسایه و دوست، دلجوئی و دلداری او بخاطر انسانیت و بشریت وظیفه انسانی است:

بخواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفان را   که صدر مجلس عشرت گدای ره نشین دارد

انسان سعی کند که وجود او برای دیگری فیض رسان باشد- از حضور او دیگران بویژه ناداران و فقیران دلجوئی یابند- انسان سرشت و نهاد خود را اصلاح کند، آنرا تمیز و پاک نگه دارد، دارای خوبی ها باشد و تا وقتیکه دارای چنین صفات نمی باشد، مرد کامل نیست و ذات و شخصیت او برای انسان مصدر فیض رسان نمی شود:

گوهر پاک بباید که شود قابل فیض   ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

اصل و نهاد انسان اگر خوب نیست انتظار هرگونه خوبی ازاو بی جا است
معروفست : برزیگر با مار رشتهٔ الفت و دوستی پیوست - هر روز وقتی
برزیگر پیش مار می رفت ، مار از سوراخ بیرون می آمد ، روزی دید
که مار از فرط سرمای هوا بیهوش شده و بیرون سوراخ افتاده بود .
برزیگر بی درنگ مار را برداشت و در یک توبره گذاشت و نزد بینی خر
گذاشت تا از دم زدن او گرم گردد - مار همینکه بحال خود آمد ، نیشی
به بینی خر زد و خر همانجا مرد - جبلت و نهاد مار به خبث و شر است
وکسی ازاو خوبی نمی بیند ، بنابرین با وجود دوستی و الفت با برزیگر
به خر آسیب رساند - انسان نیز اگر نهاد و اصل وجبلت خوب ندارد
امید وانتظار هرگونه کارخوب از او بیسود است :

گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردد   با طینت اصلی چکند بدگهر افتاد

***

نخست موعظهٔ پیر صحبت این حرفست   که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

انسان دنبال دنیا ولذاید و عیش و آسایش آن می رود اما هرقدر که
دنبال آنرا می گیرد ، دنیا وی را ناکام و نامراد می سازد و از زهر تلخ تر
می گردد - وقتی انسان اصل و نهاد دنیا را می فهمد و آنرا در خور
اعتنا نمی آورد ، آسودگی خاطر و سکون طبع میسر می گردد - برای این کار

صبر و تحمل بسیار لازم است چنانکه حضرت نوح با وجود طوفان بزرگ رشتهٔ صبر را از دست نداد و سرانجام نجات یافت :

بگذ را زین روزگار تلخ تر از زهر   بار دگر روزگار چون شکر آید

اگرچه صبر برای انسان بسیار دشوار است اما وقتی مصائب و ناراحتی ها را متحمل می شود به مقام عالی می رسد :

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر   آری شود ولیک بخون جگر شود

و هر کسی که دامن صبر را استوار نگه داشت موفق و کامیاب و کامران خواهد شد چون بعد از صبر نوبت ظفر می رسد :

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند   بر اثر صبر نوبت ظفر آید

خود پسند و خود خواه فکر می کند که دیگران را گول می زند در صورتیکه خود دستخوش نادانی می شود - اگر انسان می خواهد خوشنام شود ، از مصاحبت و مجالست بدان خود داری کند چون هر که آشنائی با بدان دارد بدی بهر هنگام آشنای او می گردد :

نیکنامی خواهی ای دل بابدان صحبت مدار   خودپسندی جانمن برهان نادانی بود

بعضی از خود فروشان در صحبت خردمندان و دانشمندان می نشینند تنها بخاطر اینکه لیاقت واستعداد دانشمندی خود را نشان دهند لاف می زنند و می خواهند که با حرفهایشان همنشینان را تحت تاثیر قرار دهند درصورتیکه تنها جهل خود را باثبات می رسانند ولی بهتر اینست که بجای حرفهای بی ارزش ساکت بمانند :

بربساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست   یا سخن دانسته گوای مرد عاقل یاخموش

انسان کامل دوستدار گفتار نیک ، کردار نیک و رفتار نیک می باشد . اگر واقعاً بشر دوست است تملق و چاپلوسی را نمی پسندد بلکه عاشق حسن خلق می شود. حسن خلق صفتی است که بوسیله آن می توان هر عقدهٔ مشکلی را گشود و هر صاحب خرد و ذی هوش را رام کرد ولی خردمند و دانا هیچوقت در دام تزویر و مکر و فریب دیگران نمی افتد :

به خلق ولطف توان کرد صید اهل نظر   به بند و دام نگیرند مرغ دانارا

روش جوانان این بوده و امروز نیز بهمین منوال است که حرفهای

بزرگان را نادیده می گیرند. بنظر آنها، حرفهای پیران بیهوده و فرسوده است و حتی آنها را به تمسخر می گیرند. درصورتیکه بعضی از کلمات و فرمایشات پیران نتیجهٔ تجربیات و مشاهدات حوادث زمان، هستند آنها برای جوانان بسیار ارزنده و گوهر بی بهامی باشند که در کتب اخلاق آنها را نمی توان یافت:

جوانا سر متاب از پند پیران که رای پیر از بخت جوان به

اکثر حکما، فیلسوفان و مردم جهان چون گرد بود ادنیا را منبع ریا و فساد و تزویر دانسته اند. امید و انتظار وفا از این دنیا فکر موهوم است چون دنیا ثبات ندارد. امید عهد دوستی از این جهان سود ندارد چون مثل فاحشه است که با مردم ناز می کند، علاقه و دلبستگی نشان می دهد اما بعد از چندی بسوی دیگری مایل می شود. هر کس در این دنیا قدم می گذارد، چندی می ماند و آرام می نشیند، اما وقتی متوجه ریاکاری و بدعهدی این دنیا می شود و می بیند که کار و بار این جهان همواره تغییر می کند، پشیمان می شود، رخت از این جهان می بندد:

دی می شد و گفتم صنما عهد بجای آر گفتا غلطی خواجه درین عهد وفا نیست
گر شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست که نه در آخر صحبت بندامت برخاست
بچشم عقل درین رهگذار پرآشوب جهان و کار جهان بی ثبات و بی محلست

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد   که این عجوزه عروس هزار داماد است

در این دنیا آنکسی که پیش این و آن دست را دراز می کند ، حقیر و پست می شود اما انسان اگر دامن قناعت را استوار نگه دارد و زیر بار منت کسی نرود ، محترم است :

چو حافظ در قناعت کوش و ز دنیی دون بگذر   که یک جو منت دونان دو صد من زر نمی ارزد

انسان آرایش و زیبائی را می بیند ، دلباخته و دیوانهٔ آن می گردد و همینکه دیوانه وار دنبال زیبائی دنیا می دود ، یک سلسله آرزوها در او ایجاد می شود فکر می کند هر وقت به آرزوی خود رسید ، خوشحال می شود ، اما فراموش می کند که زندگی مثل آب جو در جریان است بنابرین این دنیا جاوید نیست بلکه فانی است :

بنشین برلب جوی و گذر عمر ببین   کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

اقامت در این دنیا برای مدت کوتاه است بنابرین فرصت را غنیمت شمرده ، کاری انجام دهد تا هرکس از او بنام نیک یاد کند - در تحصیل علم مشغول باشد ، هر انسان باسواد و عمل نیک او برای دیگران نمونه

است حیف بر آنانست که با وجود تحصیل علم ، بی عمل هستند :

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس　　ملالت علما هم ز علم بی عملست

چون فرصت زندگی در این دنیا بسیار کوتاه است و انسان اینجا مثل یک مسافر است ، امروز هست و فردا نیست بنابرین انسان ارزش و قیمت وقت را بشناسد و هیچ دقیقه را تلف نکند و الا شرمسار خواهد شد :

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند　　بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم

باید انسان در این دنیا پرکار باشد و منت این و آن را نکشد چون بهترین وسیله برای رسیدن به هدفی ، کوشش است - کوشش با فایده عبارت است از بکار انداختن همه قوا - وقتی سعی و کوشش مرتب برای چیزی باشد ، انسان می تواند به هدف عالی خود برسد ، حتی می تواند کارهای دشوار و مشکل را بکوشش و عمل آسان سازد ولی همراه با کوشش ، توکل بر خدا نیز لازم است یعنی خودش سعی کند و برای نتیجه خوب و موافق ، کار خود را به خدا حواله کند موفق و کامران خواهد شد :

بسعی خود نتوان برد پی بگوهر مقصود　　خیال باشد کاین کار بی حواله برآید

حافظ اجتماع مردم را که متشکل انسانها می باشد، بسیار دوست می داشت واز دروغ و ریا و نفاق ودورویی واعظان، صوفیان ورهبران دینی که محیط اجتماعی را زشت و پلید کرده بودند، متنفر بود - از آنها به سختی انتقاد می کرد - بنابرین بهترین افکار بشردوستی خواجه حافظ درابراز واظهار فرق میان زهد و ریاست - عقب ماندگی اجتماع نتیجه تبلیغ وتلقین نادرست افراد ریاکار وزهدفروش وصوفیان زشت کار بود - ایشان محیط اجتماع را از کارهای زشت و رفتارهای نادرست شان مسموم ساختند - درمحیط اجتماعی امروز چنین عوامل موجود است واجتماع امروز نیز ازچنین رفتار ناز یبا وکردار زشت چنین افراد نجات نیافته است - ایشان نه تنها اینکه اجتماع مردم را از عملیات کثیف وپلید شان خراب می نمایند بلکه اکثر برای انجام کارها که بنفع شان می باشد، روبروی مردم آمده، از سخنرانی ها و وعظهای گمراه کننده شان، افراد بیگناه ومعصوم را برمی انگیزند و آنان را و زندگانی شان را بخطر می اندازند وخود شان در خانه های لوکس نشسته، کارهای نامشروع و خلاف دین و زشت و نامطبوع را انجام میدهند - حافظ نیز از چنین ریاکاران ابراد می گیرد و جا جا آنان را مورد انتقاد قرار داده است - بقول حافظ وقتی واعظ یا صوفی که خودش را بسیار پرهیزکار ودین دار و خدا ترس جلوه می دهد روی منبر آمده، روبروی مردم وعظ می کند و می گوید شراب حرام است و این ام الخبائث است

اما باطن این صوفی زهد فروش ، زشت و پلید و کثیف است ، کار او مفسده و خرابکاری اجتماع است همین صوفی ، دختران کوچک و معصوم که پیش او برای درس خواندن می آیند ، را خراب می کند به آنها دست دراز می کند ، تشنگی شهوانی را از آنها بر می آورد و آبروی شانرا آزار می رساند- به نظر حافظ عملیات زشت و پلید آن صوفی ، بدتر و حرامتر از شراب و شراب نوشی است :

آن تلخوش که صوفی ام الخبائثش خواند اشهی لنا و احلی من قبله العذارا

واعظ دین روی منبر ایستاده ، به مردم انجام کارهای نیکو تلقین می کند مردم نیز حرفهایش را با ارادت و عقیدت تمام گوش می کنند و سعی می نمایند طبق ارشادات او کار خوب را انجام دهند - اما بجای اینکه این واعظ نمونه برای مردم باشد ، به خلوت رفته ، کارهای غیر مشروع را انجام می دهد :

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت می روند آن کار دیگر می کنند

صوفی و واعظ گرفتار ریا و نفت شده است - زشتی و تزویر و فساد و ریا به او فرصت نمی دهد کار دینی و وظائف شرعی را بنحو احسن و مشروع

انجام دهند- اما آنکسی که بنظر صوفی و رهبر دینی بدکار و ریاکار است از امور و وظائف دینی و اخلاقی و معنوی آگاه است و راز درون پرده را خوب میداند :

رازدرون پرده ز رندان مست پرس کین حال نیست صوفی عالی مقام را

بعضی اوقات رهبران دینی را آگاه می کند که در روز قیامت آبروی نان که بنظر شما حلال ولی در حقیقت بدتر از حرام است ، از بین خواهد رفت واقعاً شراب حرام است اما درآمد حرام که بوسیله ریاکاری و عملیات نادرست بدست می آورید ، بدتر از شراب است ، شما دلالان دین مزد مریدان و پیروان خود را بزور از آنها می ربائید ، شما بیوگان و بیچارگان را از حق شان محروم می کنید ، از ناداران رشوه می گیرید و اغلب کارهای زشت انجام می دهید ، برای چنین اعمال روز رستاخیز و روز باز خواست خواهد رسید و آن روز نقاب تزویر از روی سیاه تان کشیده خواهد شد :

ترسم که صرفه نبرد روز بازخواست نان حلال شیخ ز آب حرام ما
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

در خاتمه عرایض می خواهد نتیجه گیرد که حافظ نه تنها شاعر بلکه واعظ واقعی اخلاق

بوده و افکار بشر دوستانۀ او باثبات می رساند که از صمیم قلب خواستار بیخ کنی عوامل تزویر و ریا و فساد از اجتماع و ایجاد صلح درمیان مردم بود - بنابرین حتی بعد از گذشت تقریباً ششصد سال کلام او همان تازگی و همان جوش و همان حرارت را دارد و ثبات و دوام او جاودانی است و گویا خودش از این حقیقت آگاه بود زیرا که گفته است :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریدۀ عالم دوام ما

غزل

با قناعت هر که خو گیرد توانگر می شود چون به خشک و تر بسازد قطره گوهر می شود

سربسر مضمون آن چون شرح پرواز دست نامه ام را گر برد قاصد کبوتر می شود

بگذر از تن پروری تا از سبکساران شوی بار کمتر می کشد مرکب چو لاغر می شود

خویش را در خویشتن گم ساز تا پیدا شوی
هر که این آئینه میسازد سکندر می شود

میرزا محمد علی، ماهر اکبرآبادی
(م : ۱۶۷۸م)

دکتر ادریس احمد ، دانشگاه دهلی

قدردانی حافظ در هند

نفوذ آثار و اندیشه های ناموران ایران در شبه قاره خیلی زیاد پیدا شد
درمیان این ناموران ، خواجه حافظ یکی از چهار پنج شخصیتی است
که در هند شهرت فراوانی بدست آورده است ، آوازه حافظ
درین کشور پهناور هند از روزگار خود او آغاز شده ، دعوت هایی که
برای سفر به دورترین نقاط ، دکن و بنگاله بوسیلهٔ حکمرانان آن بلاد ازوی
شد تائیدی است بر صحت ادعای خواجه که میگوید :

شکر شکن شوند همه طوطیان هند ؛ زین قند پارسی که به بنگاله میرود

و یا اینکه :

بشعر حافظ شیراز میکوبند و میرقصند ؛ سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

رونق شعر و شهرت این شاعر بزرگ در هند پس از درگذشت وی صدها
برابر افزایش یافت ـ میان این عاشقان حافظ اختلاف دین و عقیده نبود ،
و بدون ملاحظه عقیده و مذهب مردم باسواد و بیسواد ، شاه و گدا ، شاعر
و فیلسوف از کلام این شاعر شهیر لذت برده اند ـ پدر تاگور فیلسوف
و شاعر بزرگ هند ـ همواره صبح را با خواندن کلام حافظ آغاز میکرد ،
پادشاه اکبر از استادان شعر فارسی غزلیات حافظ را فرامیگرفت
پادشاهان ، شهزادگان ، امراء ، درویشان ، صوفیان ، دانشمندان و

دانشوران و شعرا و ادبا همواره کلام حافظ را مورد مطالعه خود قرار داده و از آن استفاده کرده اند۔ فال گرفتن از دیوان حافظ در ہند خیلی زیاد رواج داشته است۔

نسخه های خطی بیشمار از کلیات دیوان و غزلیات منتخب او در کتابخانه ها و موزه ها موجود است و ترجمه های زیادی که به زبانهای محلی است و منتشر گردیده اند و نیز شرح و حواشی فرہنگ نامه هائی که ترتیب داده شده و کتاب های مفصل که درباره احوال و آثار خواجه حافظ در ہند تألیف شده و تأثر دیگر شاعران و نویسندگان ازین شاعر، ہر یک گواہی است بر محبوبیت و شہرت حافظ در ہند۔

ذکر انواع دیگری که مربوط به تأثر فرہنگ ہندی از شعر حافظ است درین مقالۂ مختصر ممکن نیست۔

دیوان حافظ حدود نیم قرن قبل از سال ۱۲۵۷ھ یعنی پیش از آنکه نخستین بار در ایران چاپ شود، حداقل دو بار در ہند طبع و منتشر گردیده بود، در ہند قبل از ایران تعداد زیاد موسسه مطبوعاتی دیوان حافظ را چاپ میکرده اند۔ یکی از موسسات مطبوعاتی در شہر لکنهو، موسسه نولکشور است که با چاپ کردن کتابهای زیاد فارسی خدماتی گرانبها به زبان و ادبیات فارسی انجام داده است ہمین موسسه تاکنون بارها دیوان خواجه را چاپ و منتشر کرده است۔ ہمین طور ترجمۂ دیوان حافظ و یا منتخب آن در دیگر موسسات به زبان های محلی ہند چاپ و منتشر می شده است۔ گمان میرود که تاکنون بیش از یک صد ہزار نسخه از دیوان حافظ در ہند چاپ شده است۔ اگر تعداد نسخه های خطی دیوان و منتخبات

وشروح و فرهنگنامه ها و ترجمه های آنرا به حساب آوریم این تعداد دست کم سه الی چهار برابر خواهد بود.

گذشته ازین، شخصیت های برجسته علم و ادب و هنر به عظمت وبزرگی حافظ اذعان داشته اند و در بیان خونش از او پیروی کرده به طرز او سخن میگفته اند و این را باعث افتخار خود میشمرده اند۔

نظیری (م ۱۰۲۱ ھ)، شاعر غزلگوی زمان پادشاه مغول اکبر بوده۔ وی اولین شاعری بود که در میدان غزل به شیوۀ حافظ توجه زیاد داشته است همو در بارۀ حافظ میگوید:

تا اقتدا به حافظ شیراز کرده ام گردیده معتقد ای دو عالم کلام

عرفی که شاعر تند خو و خود پسند از همین دوره بود و هیچ کس را در شاعری همتای خود نمیدانست، به حافظ ... اظهار ارادت و احترام می نماید:

به گرد مرقد حافظ که کعبۀ سخن است در آمدیم بعزم طواف، در پرواز

ناصر علی سرهندی شاعر برجسته و نماینده سبک هندی بوده و در دورۀ پادشاه اورنگزیب میزیسته۔ با وجود احساس عظمت و برتری شاعرانۀ خود شعرای متقدم را احترام میکرد و مداح آنها بود حافظ شاعر محبوب او بود۔ ناصر علی سعی میکرد به سبک و اسلوب حافظ بنویسد و درین بحر دست و پا بزند:

علی در بحر حافظ دست و پایی میزند امشب کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
علی امشب می شیراز در جام و سبو دارد الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها

بعلاوه شعرای دیگر برجسته در شش قرن گذشته مانند غالب و طالب، بیدل و غیرهم توجه خود را به پیروی شیوهٔ غزل حافظ معطوف داشته اند ولی تقلید حافظ تاکنون از عهدهٔ هیچکس برنیامده .

در عصر حاضر شاعر انقلاب جوش ملیح آبادی که از بزرگترین شاعران عصر حاضر اردو بود و از لحاظ خودپسندی کمتر از عرفی نبود، در بارهٔ حافظ چنین اظهار میدارد :

"شاعری که از همه بیشتر مرا تحت تأثیر خود گذاشته مغنی اعظم است از خاک پاک شیراز که حافظ نامیده میشود :

بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجدهٔ صاحبنظران خواهد بود" .

همچنین میگوید :

"حافظ را بقدری زیاد خوانده‌ام ...... نهایت افتخار من در این است که تمام تار و پود شاعری ام ساخته و پرداختهٔ کارخانه های است که در کنار آب رکن آباد و در جوار گلگشت مصلی بنا شده بود" .

شبلی نعمانی از بزرگترین محققان و دانشوران شبه قاره است تحقیقات وی پیرامون احوال حافظ و نقد سخن او در حافظ شناسی کار بس پر ارزشی می باشد .

اقبال واصف بی نظیر حافظ بوده است . به نظر وی حافظ نه تنها یکی از بزرگترین شعرای آسیا، بلکه یکی از بزرگترین شعرای جهان است او دلدادهٔ رمز و راز شعر حافظ بوده و میفرماید که همین روح رمز و راز دایماً در روح و روان شاعر امری عالی است و میگوید :

برینه حرف نگفتن کمال گویائیست حدیث خلوتیان جز به رمز و ایمائیست

حقیقت اینست که تاثیر حسن بیان و حسن اختراع کیفیات و حسن آهنگ حافظ همه وقت بر اقبال متولی بوده است - گرچه در "اسرار خودی" اشعاری مخالف نظریات حافظ آورده بود ولی ناگفته نماند که این مخالفت با اثرات سکرآور و معانی ظاهری بعضی از الفاظ و بیانات حافظ بوده است درین مورد شادروان دکتر یوسف حسین خان کتابی مفصل به عنوان "حافظ و اقبال" نوشته است و خود اقبال در نامه های خود به مولانا اسلم جیراجپوری و اکبر اله آبادی درین مورد توضیح داده بود - بنابراین درین مقاله مختصر ازین بحث صرف نظر میشود.

اقبال در موارد مختلف آثار خود به نقل و تضمین و توصیف اشعار حافظ پرداخته است.

هنگامیکه در سال ۱۹۱۹ میلادی در امرتسر و لاهور حکومت نظامی اعلام شد علامه اقبال نیز با اشعار حافظ دستاویزی برای تسکین خویش می جست چنانکه در نامه ای به مهاراجا سرکشن پرشاد بیان میکند:

"امروز هشتمین روزی است که حکومت نظامی میباشد، خداوند فضل و کرم نماید، من از اشعار حافظ تسکین گرفتم"

هان مشو نومید چون واقف نئی ز اسرار غیب

باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

عطیه بیگم در بارهٔ ملاقاتی که در سال ۱۹۰۷ میلادی در انگلستان با اقبال داشته چنین می نویسد:

"وقت صحبت سخن از حافظ بمیان آمد و نظر به اینکه من علاقه زیادی به این شاعر بزرگ داشتم شعرهایی از او را خواندم"، اقبال نیز حافظ را بی اندازه ستایش میکرد و میگفت:

"وقتی در رنگ حافظ هستم، معلوم میشود روح او در بدن من حلول کرده است و شخصیت من در شخصیت او گم میشود و من خود حافظ میشوم".

خلیفه عبدالحکیم مینویسد: بعضی از غزل های فارسی اقبال چنان هستند که اگر آنها را در دیوان حافظ بیاوریم، خواننده نمی تواند بین آنها و کلام حافظ فرق بگذارد۔ پروفیسور محمد منور می گوید که برخی از غزل های فارسی اقبال آن چنان هستند که میتوان بیشتر ابیات آنها را در دیوان حافظ شامل کرد۔ از باب نمونه ابیات زیر نقل میشود:

حافظ:

نه هر که چهره برفروخت دلبری داند | نه هر که آینه سازد سکندری داند
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست | نه هر که سر بتراشد قلندری داند

اقبال:

جهان عشق نه میری نه سروری داند | همین بس است که آئین چاکری داند
بیا به مجلس اقبال و یک دو ساغر کش | اگرچه سر نتراشد قلندری داند

اقبال در برخی از اشعار اردو و فارسی خود بعضی از معانی اشعار حافظ را به اسلوب خود بیان کرده است نیز در چند ترکیب بند و ترجیع بند هم به استقبال حافظ شتافته است:

حافظ

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرح دیگر اندازیم

اقبال:

بیا که تازه نوا می رود ز هر رگ ساز
می که شیشه گداز د به ساغر اندازیم

حافظ:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

اقبال:

بدست ما نه سمرقند و نی بخارا ئیست
دعا بگو ز فقیران به ترک شیرازی

تقلید از خواجه حافظ و توجه به او خصوصاً در غالب سروده های اقبال پیام مشرق و زبور عجم به خوبی ملاحظه میشود - حد اقل بیت غزل اقبال هم در وزن و هم در قافیه یا ردیف با غزلیات حافظ مشترک است و تاثر اقبال را از خواجه نه تنها در اشعار فارسی بلکه در سروده های اردو نیز نشان میدهد. اقبال میگوید:

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر
دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است

ازین نوع مثالهای فراوانی وجود دارد که علامه اقبال نسبت به حافظ تحسین بسیار زیاد نموده است:

عجب مدار ز سرمستیم که پیر مغان
قبای رندی حافظ بقامت من دوخت

صبا بمولد حافظ سلام ما برسان
که چشم نکته وران خاک آن دیار افروخت

ناحیه دکن از صدها سال پیش همواره مرکز فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بوده و دانشمندان و شاعران و عرفای بسیار را در دامان خود پرورده است شاهان بهمنی و عادلشاهی دکن خصوصاً سلاطین قطب شاهی و آصفیه همگی از مشوقان شعر و ادب فارسی بود - اینان در اینجا پیوند های فکری و معنوی میان

ایران وہند سعی نمودہ اند. پشتیبانی شاہان و امیران دکن از فرہنگ و ادب فارسی و نیز محیط مناسبی کہ ازین جہت در مرکز سرزمین پہناور دکن بوجود آمدہ بود بسیاری از دانشمندان و بزرگان علم و ادب را بخود جلب نمود.

میراث فرہنگی پر ارزشی کہ در قرون گذشتہ مردم ایران وہند را بہم پیوند میداد، است حتی تا این زمان در خطۂ دکن پاسداری می شود و درین زمان کسانی چون شمس العلما، عزیز جنگ[۱] (متخلص بہ ولا) نمایندگان آن بودہ اند.

ولا، یکی از دانشمندان فارسی زبان شبہ قارہ ہند بود کہ عمر خود را در راہ کسب علم و تحقیق و تالیف در موضوعات مختلف فرہنگ اسلامی بسر برد و بیش از یک صد کتاب تالیف و تدوین نمود۔ ولا عاشق حافظ بود و سعی در تقلید شیوۂ حافظ مینمود ۔ اشعارش نشان میدہد کہ وی تا چہ اندازہ بہ حافظ شیرازی ارادت میورزیدہ است ۔ وی نسبت بہ حافظ ارادت و عقیدت بی نہایت داشت چنانکہ درین مقطع غزل خود، حافظ را بلفظ ارادت پیر و مرشد خواندہ است :

پیر ما، مرشد ما، رہبر ما، حافظ ما   در طریقت بخدا، خواجہ شیراز ولا

در مجموعۂ غزلیاتش "تقریبا" سیصد غزل ہست کہ دران ارادت این شاعر بہ حافظ است، در ہر غزل او را بہ نوعی ستایش میکند و او را مورد انتقاد

---

[۱] احمد عبدالعزیز نایطی (ولا)، ملقب بہ شمس العلما، خانبہادر عزیز جنگ (۱۲۷۲ - ۱۳۴۲، ۱۸۶۰ - ۱۹۳۱م) میان شاعران زمان آصف جاہ ششم پادشاہ دکن بود و بعمر ۷۱ سالگی درگذشت.

قرار میدهد و در مواردی ولا بر اشعار حافظ تضمین میکند و در بحر و ردیف و قافیه های شعری تأثر او از حافظ بدرستی معین میشود. موارد زیر دال بر این معنی است :

خواجه شیراز را در خواب رحمت دیده‌ایم　　شد ولا در طرح حافظ هر غزل تعبیر ما

هرگز نمیرد آنکه سخن گفت حافظا　　ثبت است بر جریدهٔ شهرت دوام ما

کجاست فکرت حافظ کجاست فکر ولا　　شراب ناب کجا قطرهٔ ز آب کجا

ولا دلدادهٔ شیرین سخن‌های تو ای حافظ　　کلام شکرین زیبد لب لعل شکرخا را

روان خواجه شیراز در خواب　　نیایش کرد بر اشعارم امشب

بزم شیراز است و تحسین غزلهای ولا　　اینکه می بینم به بیداریست حافظ یا بخواب

بحق دختر رز این مثل بزن حافظ　　که این عجوزه عروس هزار داماد است

آنکه دارد به فن شعر تخلص حافظ　　بندهٔ لطف همان خواجه شیراز ولاست

مشکلش بیت جواب غزل خواجه ولا　　هر که دارد به سخن طبع خداداد بدست

شنیده‌ام که پسندید خواجه این غزلم ‌ ‌ ولا هر آنچه بگفت از کرم عنایت اوست

گویند که در انجمن خواجهٔ ما دوش ‌ ‌ با نکته‌وران عجمی ذکر ولا رفت

دولت بندگی خواجهٔ شیراز مراست ‌ ‌ این کرامت سبب حشمت و تمکین منست

ز فیض عام تو حافظ زمانه بی‌خبر است ‌ ‌ هر آنچه فکر ولا یافت فیض صحبت تست

بگو چرا نشود فکرت ولا روشن ‌ ‌ غلام خواجهٔ شیراز و شمس تبریز است

فکر ولا چو حافظ شیراز دید گفت ‌ ‌ افکار او غریب و کلامش عجیب است

برکت رهبری خواجهٔ شیراز ولا ‌ ‌ در سخن شهرهٔ جاوید مبارک بادت

«ولای حافظ شیراز» نام دیوانش ‌ ‌ بنظم بسته تولای تو ولا حافظ

ولا در جوش زهد و اتباع شریعت بر حافظ ایراد هم کرده و حتی زبان به نکوهش گشوده است، میگوید:

من را سکندر پسندم آیینه ‌ ‌ حافظ از جمشید گیرد جام را

ترسیدم نشود بند درِ توبه بغفلت　　حافظ چه خروشی که درِ میکده بازاست

خواجه به گمراهی عالم مکوش　　از سخن غیر شریعت خموش

حافظ شیراز به میخانه دوش　　گفت ، بخشند گنه ، می بنوش

گفتمش ای خواجه من توبه کن　　زین سخنت خون دل آید بجوش

دلا چو حافظ شیراز گر شوی میخوار　　طمع مدار که کار دگر توانی کرد

با دو شعر از شهریار این مقاله را به پایان میرسانم :

تا جهان باقی و آئین محبت باقی است　　شعر حافظ همه جا ورد زبانها خواهد بود

حافظا چشمهٔ اشعار تو جاویدانی است　　تا ابد آب ازین چشمه روان خواهد بود

دکتر شریف حسین قاسمی دانشگاه دهلی

نسخهٔ خطی عمدهٔ دیوان حافظ

تاریخ ترتیب و تصحیح دیوان حافظ غالباً با کار و فعالیتهای جدّی استاد میرزا محمد قزوینی و استاد غنی آغاز میشود. این دو دانشمند بزرگ و معروف ایران، نسخهٔ خطی دیوان حافظ متعلق به خلخالی را که در سال ۸۲۸ھ (یعنی ۳۵ سال بعد از رحلت حافظ) استنساخ شده و یک مرتبه خود خلخالی آنرا بچاپ رسانده بود، برای ترتیب و تنظیم متن دیوان حافظ انتخاب کردند. علاوه براین چند نسخهٔ دیگر کهن سال را به قصد اصلاح متن گرد آوردند و در اواسط سال ۱۳۲۰ هش دیوان چاپی حافظ را به دست حافظ دوستان گذاشتند. سپس دانشمندان دیگر ایرانی، دیوان حافظ را بذوق و سلیقهٔ خودشان ترتیب دادند. پرفسور نذیر احمد دانشمند نامدار هندی هم نسخه ای از دیوان حافظ را که موسوم به نسخهٔ گورکهپور است، تصحیح کرد که در ایران چاپ گردید. اخیراً نسخهٔ خطی بسیار قدیمی دیوان حافظ مؤرخ ۸۱۸ هجری را هم استاد نذیر احمد ترتیب داده اند و این نسخه بمناسبت همین سمینار بزرگداشت حافظ به چاپ رسیده است،

باید یاد آور شد در بیشتر چاپهای دیوان حافظ، دانشمندان این تمایل داشته اند که چون نسخه ای از دیوان حافظ که دست خط خود آن شاعر

باشند نداریم از جنبهٔ علمی باید نسخه ای خطی از دیوان حافظ را برای ترتیب و تصحیح برگزینند که نزدیک به دورهٔ حیات حافظ استنساخ شده باشد گمان می کنم که چنین نسخه ای خطی از دخل و تصرفهای بعدی محفوظ بوده باشد همچنان دانشمندان از جهت تصحیح انتقادی برآنند که محتوای چنین نسخه ای را باید با نسخ معتبر دیگر مقابله و مقایسه کنند و نتایج آنرا در پاورقی ثبت نمایند یعنی نسخه بدلها را که ممکن است بسیاری از آنها منوط بدستکاریهای خود شاعر باشد ، در پاورقی درج کنند ـ بعضی از دانشمندانی به منظور تصحیح متن ، کلمه یا کلماتی را بذوق و سلیقهٔ خود از نسخه بدلها انتخاب می کنند و در متن می گنجانند

قبلاً کاتبان به درخواست و تقاضای شخصی یا افرادی از جامعهٔ خودشان کتابی را که میخواستند تنها از یک نسخهٔ شناخته شده استنساخ میکردند . علاوه بر خوشنویسان ، بعضی علما و فضلا و نویسندگان و شعرا هم آثار مورد علاقهٔ خودشان را از روی نسخه ای کتابت می کرده اند که چه بسا از لحاظ کتابت چندان معتبر نباشد و همین امر سبب شده است که چنین متونی مشحون از اشتباهاتی بجای مانده است . درین مورد معمولاً کاتب کاری به نسخه بدلها نداشت . در نتیجهٔ این وضع می توانیم حدس زنیم که کار استنساخ معمولاً براساس تنها یک نسخه انجام میگرفت ، و یا اگر دو یا چند نسخه پیش روی کاتب بوده است ، نسخهٔ جدید بذوق و سلیقهٔ خود کاتبان ترتیب داده می شده است . ناگفته نماند که بعضی نسخه های

خطّی وجود دارد که وجوه اختلاف نسخ در حاشیهٔ متن دیده می شود امّا غالباً این معنی در سراسر نسخه دیده نمی شود در کتابخانه های هند نسخه هایی از دیوان حافظ مضبوط اند که گاه گاهی اختلاف نسخ روی حاشیهٔ آنها مرقوم شده لکن پیداست که کاتب و یا خوانندهٔ آن نسخه، بر این مقصد نبوده که اختلاف نسخ را از سرِ عمد نشان بدهد. امّا گاه برخلاف این معنی دیده می شود. اینک می خواهم نسخه ای از دیوان حافظ را معرفی نمایم که هدف کاتب آن این است که اختلاف قراءت و نسخه بدلها را در سراسر دیوان حافظ با توجه و احتیاط ثبت نموده به این قصد که خوانندهٔ امروزی این نسخه را باین نتیجه می رساند که قبل از قرن حاضر این شیوهٔ از تصحیح موجود بوده یعنی علما و دانشمندانی بوده اند که متوجه اختلاف نسخ در دیوان حافظ بودند و می خواسته اند که این اختلاف و تفاوت قراءت یک واژه، چند کلمه و یا مصرع و احیاناً بیتی کامل را در سراسر دیوان حافظ نشان بدهند.

از این دیدگاه نسخهٔ خطی مورد نظر ما نسخه ای است محفوظ در کتابخانهٔ مؤسسهٔ مطالعات اسلامی، تغلق آباد، دهلی نو (شماره: ۲۱۵۴) خط این نسخه نستعلیق ریز و زیباست و خط متن و نسخه بدلها یکی است یعنی کاتب متن دیوان و نسخه بدل به لحاظ شباهت کامل خط یک نفر است نسخه از لحاظ کاغذ و وضع و حال قدیمی است، تا ریخ کتابت نسخه نامعلوم است و پیدا نیست که نسخه در چه زمانی استنساخ شده است.

در این نسخه تمام اشعار منسوب به حافظ اعم از غزلیات و قطعات، قطعات تاریخ وفات، قصاید، ترکیب بند، مخمس گرفته تا رباعیات جمع آوری شده است - تعداد غزلیات در این نسخه بیشتر از چهار صد و تعداد رباعیات (۸۴) است بعلاوه رباعیاتی هم هست که در حاشیه کتابت شده است از مندرجات این دیوان استنباط می شود که گردآورنده سعی کرده است هرچه منسوب به حافظ بوده در این نسخه بگنجاند.

به توجه به خصوصیاتی که نقل شد، جای آن دارد که این نسخه مورد توجه حافظ شناسان و دوستداران ادب فارسی قرار بگیرد و ویژگیهای عمدهٔ این نسخه به شرح زیر خلاصه می شود:

۱- در سراسر دیوان اختلاف نسخ در زیر لغات و کلمات مربوط با مرکب قرمز درج شده است بعضی اوقات، مصرع کامل به صورتی دیگر در زیر همان مصرع آورده شده است در بعضی جاها تعداد این نسخه بدلها بالغ بر دو مورد می رسد یعنی کاتب این نسخه بدلها شاید که دو نسخهٔ دیگر دیوان حافظ را مطالعه کرده و اختلاف نسخ را در سراسر دیوان مرقوم نموده است - مثلاً در بیتی از حافظ به صورت زیر:

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود

در این شعر زیر کلمهٔ "مسلمان" شاید با توجه به نسخهٔ دیگری کلمهٔ "سلیمان"
را نوشته است . در چاپهای قزوینی و استاد نذیر احمد همین واژهٔ
مسلمان آمده لکن در چاپهای دیگر مثل چاپهای قدسی ، انجوی ، پژمان
بختیاری و احمد شاملو کلمهٔ سلیمانی برگزیده شده است و پژمان بختیاری
در انتخاب کلمهٔ مسلمانی اظهار نظر می کند که :

این صورت ناصواب است اعم از آنکه مسلمانی به معنای مصطلح
یعنی پیروی از شریعت غرّای محمّدی باشد یا بمفهوم دیگر یعنی دینداری
و اعتقاد به خدای فرد واحد . داستان انگشترین سلیمان و ربوده شدن
آن بوسیلهٔ دیوی موسوم به صخر یا صخرهٔ معروف است ، و تناسب دیو
با سلیمان هم چندان بدیهی است که حاجتی به توضیح ندارد . ست
در موردی دیگر از دیوان اختلاف مصرع کامل بدین صورت است :

ز دام زلف تو دل را مباد روی خلاص
که بستگان کمند تو رستگارانند

این بیت در چاپهای قزوینی و نذیر احمد و پژمان نیست ، لکن در چاپ
ستائیشگر دیده می شود . در نسخهٔ مورد نظر ، زیر مصرع دوم این مصرع
آمده است که :

که خستگان کمند تو تاجدارانند

مثال دیگر از بیتی دیگر :

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد
که موسم می و معشوق و نای نوش آمد

ضبط دیگر مصرع دوم از این بیت بدین قرار است :

که موسم طرب و وقت نای و نوش آمد

۲ـ مصراعها و ابیات و حتی هر بیت غزل عربی حافظ به فارسی ترجمه شده و ترجمهٔ آن زیر هر مصرع آورده شده است .

۳ـ بعضی غزلها و ابیات بر حاشیه اضافه شده که نشان می دهد که کاتب نسخه، مطلب را از نسخهٔ دیگری بعداً نقل نموده است .
مثلاً غزلی با مطلع زیر در حاشیهٔ نسخهٔ رونویسی شده است :

بوی مشک ختن از باد صبا می آید
این چه بادیست کز و بوی وفا می آید

این غزل در چاپهای استاد قزوینی و نذیر احمد و ثریا بختیاری نیست

همچنین غزلی داریم با این مطلع :

حسن تو همیشه در فزون باد　　رویت همه ساله لاله گون باد

این غزل در چاپهای استاد قزوینی و استاد نذیر احمد و پژمان بختیاری دارای نه بیت است ، در نسخهٔ خطی مورد نظر ما، این غزل در متن هشت بیت دارد لکن بیت مورد نظر در حاشیه نسخه رونویسی شده است :

هر دل که نه در غم تو باشد　　از حلقهٔ وصل تو برون باد

باید یادآور شد که حتی غزلها و ابیاتیکه بر حاشیه افزوده شده ، اختلاف نسخ در آنها هم ثبت گردیده است. از جمله زیر مصرع اول بیت مذکور افزوده شده است :

هر دل که ز عشق تست خالی

همین مصرع در چاپ پژمان بختیاری دیده می شود .

در ردی حاشیه این نسخه سعی کاتب بر آن بوده است که اشعار شعرا و اقوال مشایخ را که فکر و عقیده حافظ را تائید می کند به عنوان سند و صحت بیاورد غزلی داریم از حافظ که در آن این بیت است :

زگردِ خوان نگون فلک طمع نتوان داشت
کہ بی ملالتِ غصہ، یک نوالہ بر آید

در حاشیہ نسخہ و در مقابل این شعر نوشتہ شدہ کہ :
"حضرت خواجہ عبداللہ انصاری فرمودہ اند :
آدمی را سہ چیز در رنج دارد. از وقت بیش می طلبد و از قسمت بیش می جوید، و از دیگران بخویش میخواہد".
اشعاری از مثنوی معنوی، نزہۃ الارواح فخر السادات حسینی (متوفی ۷۱۷، یا ۷۱۹ ھ) مولانا عبد الرحمن جامی و شیخ جمالی کنبوہ ہم در تصدیق و تائید و شرح ابیات حافظ روی حاشیۂ ابیات مربوط بہ حافظ نقل گردیدہ است. نیز در حاشیہ نسخہ و مقابل این بیت از حافظ کہ می گوید :
اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
کہ بہ تلبیس و حیل دیو سلیمان نشود

از شرح مولانا جمالی اقتباس زیر آوردہ شدہ است کہ :
منقولست کہ بعدِ گم شدن انگشتری سلیمان علیہ السلام، دیو اہرمن خواست کہ بہ صورت سلیمان علیہ السلام شدہ نزد بلقیس بیاید۔ اما سلیمان علیہ السلام۔ با بلقیس گفتہ بودند کہ اگر اہرمن بہ صورت من شدہ بیاید این

اسم اعظم را بخوانید - اگر من خواهم بود ، نخواهم گریخت و اگر اهرمن خواهد بود خواهد گریخت - چون دیو به صورت سلیمان علیه السلام شده پیش بلقیس آمد ، بلقیس این اسم اعظم خواند : لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ، فی الحال اهرمن گریخت ، بلقیس از اهرمن نجات یافت
نقل فی الشرح مولانا جمالی غفرالله ذنوبه

علاوه براین در نزدیکی غزلی از حافظ به این مطلع :

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد
که موسم می و معشوق دنیا و نوش آمد

به عنوان شرح ، ابیاتی از جمالی کنبوه به صورت زیر نقل شده است :

می فروش اینجا به معنی مرشد است
هر که او مرشد ندارد ملحد است

مرشد کامل در اینجا مصطفی ست
هم نبی و هم ولی و رهنماست

میکشاید خم وحدت آن حریف
ریزد اندر شیشهٔ پاک و لطیف

چون می اندر آبگینه می فتد
آتش وحدت بسینه میرسد

هر که او جام محبت نوش کرد
چون صراحی پنبه دور از گوش کرد

چون صراحی برکشد پنبه ز کام
قلقل آید از دهان او مدام

باده چون بیرون فتد از کام وی
جام مالامال میگردد ز می

جام چون زان باده مالامال گشت
هر که دستش داد صاحب حال گشت

این نوع شرح منظوم از همین جمالی در جاهای زیادی آمده است جمالی چنانکه می دانیم، شاعر و عارف معروف قرن نهم میلادی می باشد همین جمالی با جامی ملاقات کرده بود آثار جمالی که تا کنون کشف شده، شامل شرح دیوان و یا ابیات حافظ نیست از یادداشتهای مختلفی که روی این نسخه از جمالی آمده است پی می بریم که جمالی شعر حافظ را به صورت نظم و نثر شرح نموده بود اما بدبختانه این اثر او حالا در اختیار ما نیست و ظاهراً مفقود شده است.

۶ـ در روی حاشیه نسخه مقابل به غزلی دیگر از حافظ به این مطلع :

تنت به ناز طبیبان نیازمند مباد وجود نازکت آزرده گزند مباد

مخمسی از شاعری متخلص به مسیحی نقل گردیده که بدین صورت است :

مرا زهر دو جهان جز غمت پسند مباد
سرم به خاک رهت جز سم سمند مباد
به پیش لعل لبت غنچه خیره خند مباد
تنت به ناز طبیبان نیازمند مباد
وجود نازکت آزرده گزند مباد

دلم که سوختهٔ آتش ملاحت تست
ولی امید من از رحمت و کرامت تست
بباغ سرو و سروی سهی ز قامت تست
سلامت همه آفاق در سلامت تست
بهیچ عارضه شخص تو درد مند مباد
مرا که بخت مساعد بدور دولت تست
فراغت از دو جهانم به یمن همت تست
وجود باقی من از بقای صحبت تست
جمال صورت و معنی زیمن خدمت تست
که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد

خصوصیاتی اینچنین در نسخهٔ مورد نظر این حدس را در ما تقویت می کند بگوئیم نسخه موجود تا حدی قدیمی است و استنساخ آن بعد از جامی و جمالی که در قرن نهم هجری میزیسته اند، بدست گرفته شده همچنین کاتب این نسخه علم دوست بوده است، صاحب ذوق و سخن شناس و با تاریخ شعر فارسی بویژه شعر عرفانی فارسی آشنائی داشته است و در پایان این بحث می خواهم به مجمع دانشمندان و صاحب نظران ایران و هند عرض کنم که بعد از کار ترتیب و تصحیح دیوان حافظ که بگمانم، تا حدّ کافی انجام یافته باید نسخه ای کامل از دیوان حافظ برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی تهیه گردد

تا با توجه به چاپ انتقادی، متضمن شروح و نسخه بدلهای درست کلام حافظ و شعر حقیقی حافظ را بدرستی دریابند. بدیهی است برای رسیدن به چنین مهمی تسلط بر معارف قرآنی، تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام و ایران، زبان و لهجه شیراز دورهٔ حافظ و هم آداب و رسوم و سنن کهن ایران لازم است. امید واریم که بزودی چنین متنی از دیوان حافظ بدست ما برسد.

غزل

چه شود بچهرهٔ زرد من نظری برای خدا کنی
که اگر کنی همه درد من بیکی نظاره دوا کنی

تو شهی و کشور جان ترا تو مهی و جان جهان ترا
ز ره کرم چه زیان ترا که نظر بحال گدا کنی

ز تو گر تفقد و گر ستم بود آن عنایت و این کرم
همه از تو خوش بود ای صنم چه جفا کنی چه وفا کنی

همه جا کشی می لاله گون ز ایاغ مدعیان دون
شکنی پیالهٔ ما که خون بدل شکستهٔ ما کنی

تو کمان کشیده و در کمین که زنی بتیرم و من غمین
همه غم بود از همین که خدا نکرده خطا کنی

هاتف اصفهانی

غزل

غافل بمن رسید و وفا را بهانه ساخت
افگند سر به پیش حیا را بهانه ساخت

می خواست عمرها که شود مهربان بغیر
نامهربان ستیزهٔ ما را بهانه ساخت

تا از جفای او زبهم خون من بریخت
بیرحم ترس روز جزا را بهانه ساخت

از بزم تا ز آمدن من بدر رود
برخاست گرم و دادن جا را بهانه ساخت

رفتم به مسجد از پی نظارهٔ رخش
بر رو گرفت دست و دعا را بهانه ساخت

میلی ترا ز ننگ نیاورد در کمند
کوتاهی کمند بلا را بهانه ساخت

میرزا محمد قلی، میلے ہروی

(م ۱۵۷۵ء م در مالوه، ہند)

غزل

ستم است اگر هوست کشد که بسیر سرو و سمن درآ   تو ز غنچه کم نه دمیده‌ای در دل گشا به چمن درآ

پی نافه‌های رمیده بو مپسند زحمت جستجو   بخیال حلقهٔ زلف او گرهی خور و به ختن درآ

هوس تو نیک و بد تو شد نفس تو دام و دد تو شد   که باین جنون بلد تو شد که بعالم تو و من درآ

غم انتظار تو برده‌ام بره خیال تو مرده‌ام   قدمی بپرسش من گشا نفسی چو جان به بدن درآ

نه هوای اوج و نه پستیت نه خرد و هوش و نه مستیت   چو سحر چه حاصل هستیت نفسی شو و بسخن درآ

چه کشی ز کوشش بیتعار الم شهادت بی دیت   به بهشت عالم عافیت در جستجو بشکن درآ

بکدام آینه مایلی که ز فرصت این همه غافلی   تو نگاه دیدهٔ بسملی مژه واکن و به کفن درآ

ز سروش محفل کبریا همه وقت می‌رسد این ندا   که به خلوت ادب وفا ز در برون نشدن درآ

بدر ای بیدل ازین قفس اگر آن طرف کشدت هوس
تو بغربت آن همه خوش نه ای که بگویمت بوطن درآ

میرزا عبدالقادر بیدل (م: ۱۷۲۱م)

سلام به هند بزرگ

«سال‌ها آرزو داشتم که با دوستان هندوستان و ترانه‌سازان آن بوستان طریق هم‌نفسی باز کنیم و از سر هم‌قفسی با یکدیگر شکوه آغاز نماییم و این دوری و مهجوری را که در میان آمده و حجاب آرزو شده، به دور اندازیم تا به خواست خدا در این هفته انجمن روابط فرهنگی ایران و هند به اهتمام وزیر فرهنگ و همت فضلای هند و ایران و موافقت بزرگان دو کشور به راه افتاد و من بنده را نیز به عضویت آن انجمن سرافراز کردند و امر شد که در نخستین جلسهٔ انجمن منظومه‌ای در شرح اشتیاق و شکایت از افتراق گفته آید. اینک این منظومه که در شب چهارشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۲۳ در محفل دانشسرای عالی سروده شده، به یادگار به دوستان هندوستان اهدا میشود. بهار»

باز خنگ فکرتم جولان گرفت — فیل طبعم یاد هندوستان گرفت

تا خیالم نقش روی هند بست — یافت ذوقم جلوهٔ طاوس مست

بلبل فکرم خوش آوائی نمود — طوطی طبعم شکرخائی نمود

بسته ام پاتاده بر پای نیاز — تا شود در هند آن پاتاده باز

دل اسیر حلقهٔ زنجیر هند — جان فدای خاک دامنگیر هند

بس ملاحتها در آن خاک و هواست — هند را کان نمک خواندن رواست

آن نمکزاری که خاکش عنبر است — خار او حمیا، خسش نیلوفر است

هر که رفت آنجا نمک پالود شد — سادگی افگند و رنگ آلود شد

جان فدای آن نمکزار سیاه — بی نمک آنجا نمی روید گیاه

فکرها رنگین و رنگین جوها — رنگ بیرنگی عیان بر روی ها

لشکر یونان از آنجا رم گرفت — عبرت از کار بنی آدم گرفت

شد عرب در هند و حدت پی فگند — عاقبت آنجا عرب بسم نی فگند

ترک آنجا ترکی از سر وا گرفت — فارسی بود آنکه آنجا پا گرفت

ایزدی بود آشنائیهای ما — آشنا داند صدای آشنا

هند و ایران آشنایان همند — هر دو از نسل فریدون و جمند

آنکه گندم خورد و دور از خلد ماند — در سراندیب آمد و گندم فشاند

خاک هند از خلد دارد بهره ها — رنگ آن گندم عیان بر چهره ها

گر چه گندم گون و همگون آمدیم — هر دو از یک خمره بیرون آمدیم

چون «دیوژن»، خم نشینان حقیم — وز «فلاطون»، و «دیتوژن» ابستقیم

ساغری گیر از می عرفان هند — نوش باد پارسی گویان هند

یادی از مسعود سعد راد کن ‏ بعد یاد «رونی» شاد کن

آنکه چون سعدی سخنگوئی نواست ‏ بلبل گلزار دهلی «خسرو» است

خمسهٔ «خسرو» که تقلیدیست فرد ‏ با حکیم گنجوی جوید نبرد

طبع پاکش مایه دار فکر بود ‏ صد هزاران بچه زاد و بکر بود

با «حسن» صد لطف و گرمی توام است ‏ در کلامش آتش و گل باهم است

بزم «اکبر» شد ز «فیضی» فیض یاب ‏ دکهن از «بوالفضل» و فیضی یافت آب

طبع عرفی خوش به مضمون راه جست ‏ داد، داد لفظ و معنی را درست

با کلیمش ساحران را نیست تاب ‏ کس نگفت آخر به پیشش را جواب (۱)

از نظیری و ظهوری دم مزن ‏ هند و ایران را دگر برهم مزن

گر ز تبریز است یا از اصفهان ‏ هست صائب طوطی هندی زبان

خاک آمل دامنش از دست داد ‏ لاجرم طالب به هندستان فتاد

چون کسی را صنعتی غالب بود ‏ می شتابد هر کجا طالب بود

از همایون گیر تا شاه جهان ‏ شاعران را بود هند آرام جان

هند بازار خرید ذوق بود ‏ هند یکسر عشق و شور و شوق بود

صنعت و ذوق و هنر ترکیب یافت ‏ کاروانها جانب دهلی شتافت

پس روان شد کاروان در کاروان ‏ تنگهای دل پر از کالای جان

---

(۱) به بیت کلیم:

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش ‏ آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت

یک روز صرف بستن دل شد به این و آن ‏ روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی ‏ یا همتی که از سر عالم توان گذشت

رشک غزنین گشت بزم اکبری
نغمه خوان هر سو هزاران عنصری

بزم نورالدین، گلستانی دگر
درگه نورجهان، جنانی دگر

بذله گو از شاه تا بانو همه
پیش یک مصرع زده زانو همه

جوش زد ایهام و مثل چون موج آب
نکته بر هر موج خندان چون حباب

کار تاریخ و تتبع تازه گشت
صنعت انشا، بلند آوازه گشت

در لغت فرهنگ‌ها پرداختند
لعبها در دین و حکمت باختند

کار نقاشی بسی بالا گرفت
خوشنویسی پایهٔ والا گرفت

صنع معماری بسی پیرایه یافت
ذوق حجاری فراوان پایه یافت

ثروت و جاه و رفاه و خرمی
صلح و عیش و خوشدلی و بیغمی

چشم شور اختران را خیره کرد
هر طرف خصمی که ایشان چیره کرد

گرچه امروز آن جلال و جاه نیست
هیچکس از راز دهر آگاه نیست

نیست گر آن کر و فر نظمی بپاست
رفت اگر آن کیف، کیفیت بجاست

نیست گر بلبل ز اکبر پر خروش
می‌زند هر گوشه دیگ علم جوش

ور نمی‌خندد به هر گل صد هزار
باز نالد قمریی بر شاخسار

«غالبی» آمد اگر شد «طالبی»
شبلیی هست ار نباشد غالبی

«بیدلی»، گر رفت «اقبالی» رسید
بیدلان را نوبت حالی رسید

هیکلی گشت از سخنگویان بپا
گفت، کل الصید فی جوف الفرا

قرن حاضر خاصهٔ اقبال گشت
واحدی کز صد هزاران برگذشت

شاعران گشتند جیشی تار و مار
وین مبارز کرد کار صد هزار

عالم از حجت نمی‌ماند تهی
فرق باشد از ورم تا فربهی

تیغ همت را کن ای هند عزیز   با فسان جرئت و امید، تیز (۱)

صنعت و علم و امید و اتحاد   کسب کن تا وارهی زین انفراد

«دبار دیگر از ملک پران شوی   آنچه اندر وهم ناید آن توی»

نکته ای گویم، سخن کوته کنم   خاطر پاک ترا آگه کنم

شمه ای در حال و استقبال تو   هان نه من گویم، که گفت اقبال تو

«زندگی جهد است و استحقاق نیست   جز به علم انفس و آفاق نیست

گفت حکمت را خدا خیر کثیر   هر کجا این خیر را دیدی بگیر

فارغ از اندیشهٔ اغیار شو   قوت خوابیده ای، بیدار شو»

ناامیدی حربهٔ اهریمن است   پیش امید آسمانی جوشن است

جوشن امید را بر خود بپوش   روز و شب تا جان به تن داری بکوش

خویش را خوار و زبون کس مدان   در نبرد زندگی واپس مدان

زین قناعت پیشگی پرهیز کن   مرکب همت به جولان تیز کن

همت از آمال کوتک باز گیر   تا فراز کهکشان پرواز گیر

این کسالت و تن آسانی بس است   تربیت آموز، نادانی بس است

زندگی جنگ است و تدبیر معاش   زندگی خواهی، چو مردان کن تلاش

فقر و درویشی تباهت میکند   در دو عالم روسیاهت میکند (۲)

فقر و درویشی در استغنا نکوست   با غنا، شو صوفی و درویش دوست

با بزرگی و غنا درویش باش   با تواضع پادشاه خویش باش

گر بترسی درد و رنجت در قفاست   خیز و جنبش کن که گنجت زیر پاست

---

(۱) فسان به فتح اول سنگی باشد که بدان شمشیر تیز کنند.

(۲) اشاره به حدیث شریف «الفقر سواد الوجه فی الدارین».

جز یکی نبود سراپای وجود — قطره قطره محو دریای وجود

از جدائی بگذر و مأنوس باش — قطرگی بگذار و اقیانوس باش

جز به راه یکدلی سالک مباش — محو یکتائی شو و مشرک مباش

کفر دانی چیست؟ کثرت ساختن — از یکی سوی دو تایی تاختن

سوی وحدت پوی و دست از شرک شوی — متحد باش و به ترک کفر گوی

ای بهار از هند دم با من مزن — بیش ازین بر آتشم دامن مزن

کز فراق هند بس دل خسته ام — نام هندست اینکه بر خود بسته ام

نام اصل هند باشد مه بهار — جذب گردد که به مه می اختیار

من بهار کوچکم در ری مقیم — دل تپان از فرقت هند عظیم

طوطی بازارگانم من مدام — طوطیان هند را گویم سلام

زارزوی دیدن یاران هند — می چکد از دیده ام باران هند

آرزو بر نوجوانان عیب نیست — لیک بر پیران فزون زین عیب چیست؟

عمر من در زحمت و محنت گذشت — میروم اکنون سوی پنجاه و هشت

در چنین هنگامه چالاکی سزاست — من نیم چالاک و دوران بیوفاست

لاعلاج از دور بوسم روی هند — روی گبر و مسلم و هندوی هند

پس پیامی می فرستم سوی یار — در لطافت چون نسیم نوبهار

گویم ای هند گرامی شاد باش — سال و ماه از بند غم آزاد باش

از سر اخلاص داریم این پیام
هان سخن کوتاه کردم والسلام

سیاحت نامهٔ ساعی

از شیروان تا هندوستان

استاد سید امیر حسن عابدی مقاله ای بزبان اردو در معرفی سیاحت نامهٔ ساعی در دانش، ۱۴، تابستان ۱۳۶۷ چاپ کرده اند. در حالیکه اصل متن این سیاحت نامه در هر صفحه ناقص است، ولی نظر به اهمیت تاریخی و اجتماعی آن سیاحت نامه در این جا به چاپ رسانده میشود.

ساعی جهانگردی بود از شیروان. او از زادگاه خود به گنجه رسید و تا ده روز اقامت کرد. سپس با قبیله ای در کوهستانی تا یک ماه بسر برد و از آنجا به تبریز رسید. از تبریز به اردبیل و قزوین آمد. در همین زمان سفیر شاهجهان پادشاه تیموری هندی به اصفهان آمد و ساعی همراه با این سفیر هندی عازم هند گردید ولی تا یک هفته در قندهار اقامت کرد و نتوانست همرکاب سفیر مذکور به هند آید. بنا به حدس استاد عابدی ساعی همراه با جان نثار خان که به عنوان سفیر شاهجهان به دربار شاه عباس ثانی (۵۲-۱۰۷۷ هـ)، به اصفهان رفته بود و در ۱۰۵۷/۱۹۴۷ از آنجا به هند مراجعت کرد، عازم هند شد.

امیدواریم که با متن کامل سفرنامه جزئیات بیشتر تاریخی و اجتماعی آن دوره روشن گردد. — «مدیر»

بسم الله الرحمن الرحیم

بر مسافران نوآموز و بتر و دان شب و روز پوشیده
نماند اگر اراده مسافرت داشته باشند باید که از
رفتار رفیقان بی اعتبار و گفتار حریفان هر دو بار با خبر باشند
که راه سفر بی گرد خطر نیست و از حدیث السفر قطعة من السقر
ظاهرست که جدول راستهٔ راه سفر چون سر نامه مکتوب
اغراض پر آشوب و هزار خار دلگیری و بیدماغی در زیر دامنش
غنوده و زهر دامیزه گردش پیچ و خم گرداب و ارصد نهنگ
دزد و ... آغوشش گریبانش نهفته و در هر پست و بلند
ن راه چون نشست و برخاست محیلان و ورود مفسدان
سا کو طرح درشتی و ناهمواری ست و هر سطح همواری بساطش
نقد دست گدایان صفحه عرض درماندگی و ناچارگی و هر بلندی
از نشیب زنگ شمع شبستان در زلزله سرباری و پایه تش

گذاریست و چون غرور دماغ متکبران مایه فساد و ناسازی

دهر سررشته طریق مراحلش چون نزول آفتاب آسمانی

علامت ویرانی از سر و ریش می بارد و چون طبع پست

فطرتان فرومایه مار مردم آزاری در سرشتش دارد و

و درین راه تا کسی صدف وار خود را هدف تیر باران بوران

حیرت نسازد در گنج گنش صدف سیر هنگام طوفانی نبرد از گوهر

مقصود در کف دست خود نه بیند و چون کسی سینه را سپر دم

شمشیر بیرحمان کین خیز توان انگیز نکند و تیر تاخت ملک اندوزان

اندوزان جلوه بیزبان نیارد رخت خود را سلامت از

ساحل هلاکت نه برد و چون گل تا در تنگنای روزگار دست

ابلق سواران لیل و نهار زخمها بر تن نداشته و گلها

کرده بصد خون جگر خارابندی دلگیر بهار از سر و نکند بار

تا لی تجاط رجع بد سرشتش نیابد فرد صد سیلی غم خورد حمید

تا یاران تو بنجه کس بر آید ناوجون بهر در ایام بست و ملد

راه را مانند صبح و شام نه پیماید و خود را لکبر و محنت و

نساز اند و تجربه و خام مردم هر مقام را بمحک امتحان نیازماید

بحصول مقاصد فایز و بهره مند نگردد رباعی مرد هنرمند خردمند را

تا بعمر دو بایست درین روزگار تا بیکی تجربه آموختن و از دگری

تجربه بردن بکار بردن لاجرم مسافران هندی را لازم و واجب

که حقیقت ملک و ملکوت عالم و سلوک سلسله گروه آدم را

از پیران جهان گرد دیده و از کهنه سواران جهان گردیده

در یابند و گفتار ایشان را بگوش هوش شنیده و

حرز جان خود ساخته برای دفعه ملاحظه بیازوی قوت

حافظه نسبت نگاه دارند قول سخن از من کار آزموده و راه

پست و بلند روزگار پیموده و نیک و بد هر دیار را بسنگ

خیال آزموده باید پرسید که از طلوع صبح جوانی تا شام

پیره ناتوانی نسیم آسا بسودای سیاحی گذرانیده چون

آفتاب بیقرار مانند مسافران لیل و نهار بر

بره و ویرانه هر دیار گشته ام و بیشتر تلخ و شیرین

روزگار چشیده نظم فلک گردی کش خیالم

بر کنید ز جا چو نونهال قلم ٭ از گلشن شمیروان ز بودم ٭ در سبزه

گنجه جا نمودم ٭ هر جا که فزای خوش شنیدم ٭ مانند قلم بسر

بسر دویدم ٭ بشنیدمش همه بر رقوم ترکان ٭ در جرعه

کشان بزم داوران ٭ هر یک بمثال طلعتی تمام ٭ با یک

میان بشیر اندام ٭ از مهوشان ساده رویان ٭ بجوش

روی همه چو ماه کنعان ٭ اما همه ترک رخش تازند جلاد نگاه

تیغ بازند ٭ بر چهره شان چو قرص خورشید ٭ از تندی خوی

نمی توان دید خوبان سمن بری زاد ٭ رعنا همه همچو سرو

آزاد ٭ عکس رخ شان چو شمع فانوس ٭ بیرون ز حصار

مانده محبوس ٭ اما بس پرده حجاب اند ٭ در دیده نگاه

چون خوابند ٭ چون جرعه کشان بزم لذت ٭ پاک

ز لکه تیره عیب ٭ اینهمه چنین جلوه تا ٭ نقش دل خانه ا

چون راز ٭ هر سو نگران چو مرد سیار ٭ رفتم با سید و صه

هر جا چو نسیم گشتیدم ٭ هر رهگذری رسیده دو

کوکو گشتم چو چشم باکدامان ٭ پیچو همان همه از نظر کر

نوجوانان چو ساغر ∴ از بادهٔ گلبرگ جوشش در سر ∴ از جوش نشو ترانه دف

ونی ∴ در قبضه جام دستینه مشترکان قدح کشیده اید و سرمست ∴

در صحن چمن پیاله در دست ∴ از بسکه کریم و منعم اند ∴ همچو ار ضعیف

و ناتوانند ∴ چون لاله هزار خانه بر آتش ∴ و ز هر سر کوچه قدح

نوشش ∴ بوعلم اهالی شرابه شمشاه ∴ سرمایه مقیم دل سرایها ∴

رود در فلک بجز دور پیروش ∴ رفتم سوی اردبیل و قزوین

∴ کردم همه روز سیر گلزار ∴ رفتم همه شب بگشت بازار ∴ دیدم

همه منعم و کریم اند ∴ در عهد درست مستقیم اند ∴ زهاد خداشناس

و صالح ∴ پیران خجسته فال و ناصح ∴ همچو ارسیا فرو بغرب اند ∴

هر درد و رنج را طبیب اند ∴ ارباب ورع فرشته خویند

آیند حبیر عفاف گویند ∴ زیدان و عیاشی نوجوانان ∴ او باشی

دشتی اند موسیقی خوان ∴ با نغمه تمام خالق اران ∴ کل نامه عندلیب

بنیان ∴ مستان همه عاشق شراب اند ∴ ماهی شرابه یاب

عیاشی همه رضیع تا شب ∴ و بنگ به فعل شرابه بر لب ∴

هر سر کوچه فتح جمال ∴ هم تحفه مواج قزوال هر نخچه

در میان کهسار جابجا بسیار بنظر در آمدند چون نیک ملاحظه کنم
دو سه هزار سوار و پیاده از اطراف و جوانب فراهم آمدند
و پشت بسنگها داده ایستاده اند چون نزدیک رسیدم از یکی پرسیدم
که اینها چه کس باشند جواب دادند که زمینداران سرحد هندوستان
اند چون راجها و اربابان هندوستان با اینها تعلق دارند برای محافظت
مسافران و قافلها از مفسدان شب و روز مقید و سرگرم میباشند
فکر کردم که اسب را بسیار دوانیده ام و راه پست و بلند
طی کرده ام و روز هم بآخر رسیده است چون مکان امن است
و از همه باب خاطر جمع است اولی و انسب آنست که امشب
در پناه اینجماعه بگذرانم عنان پیچیده خود را بکناری کشیدم
و در سایه درختی کیلان را بسته نشسته بودم از بعد چندی جوانان
خیره سر از کنار لشکر بیرون گشتند بمنزلگاه فرو رسیدند در سایه
درختی ایستاده دیدند دو کس یکدیگر نظاره کیسه‌ها را
دیده برکوبیدند چون غزال گمنشینی کوی زمین مهر از آن
و بوسه یکدیگر میدادند و ترکش را بالینی خود ساخته و جهد

ناخنش چون تختهٔ نبات و عنبر از جبین عنبرینش مانند سنبل ⁂ دهن پانسپیه
اش بی پرده چون غارت ⁂ زلف دیده اش بیرون و زرق
وارنشد از آبله بیخ بوستان لب پایش هم آغوش گریبان ⁂
سبیل ابروی و بینی آن سگ زشت ⁂ تو بیداری و زرق حسید
بر خشت ⁂ القصه با مسبد واری جا خوری در کناره نشستم و از سفر آرستی
مژگان با هم بستم گاه بخیال کله و پاچه و کبابها پرداختم و گاهی
بکبابان چرب تصور و حلوای سباختم هر چند انتظار کشیدم هیچ اثری از نغمه
ضیافت کفگیری و از نوای تنور بخیری و از ترانه دف و دایره نان
و پنیری ظاهر نگردید چون خیال خام بود در دنگم هم رسید بعد از
گذشت دو ساعت کبیلان شوق جولان را بنشین آوردند
ذوالنبطهٔ جبین داری نگاه کرد دید که طوبت جاق فلم ساق سنگ
مریزی ننگر مییم دم حشم سم زانو تنگم ننگو قدم پیاپی نقل سماء نعل سلال
شنی خیال جوستی ترم رو گرم دو جانه گنبه پا بک یال دراز
لنداز لباس خوشتی خرام محبوبان بچه آرام چشمه حشیم آهو رعنا
نگاه تنگ مجنون دم با سفید و سیاه ⁂ سر و گردن اپان جلاد رایکمند

تمام ذرتش از اندرون کمینش بدانندش حاضر کردانید چون یک

بار خطه کدام دیدم که از سبب پیری از رخ دسترگی دندان کم کردی للاحجی

دکار زیره از نو رقی پیر کوزه سر نکوزه شده دیده اشتر سمه بدر زبان کفته سبا

شتر کاری بکم زوری تن اسر کین آلود پسر زبان سوده شکم برشت

جسمی که جای بلب ریسمان فهمشکست خورده بنای جهان زرند

کیفش :. نماند درسر باز از بخیش رونق :. بلالی و فلک سر و روشنی

تمام آن ذوق جولانش که برون آورده از خندق بشکستهای همه

دستی از آن پهلوش بر بوس نماید چو خط بروی ورق :. شکم

کشتی چو گرداب باد خور چو حباب ز کرخت و لاغر و کاواک

خشک چون زورق :. چراغ با چو فتیله کره بدل چو تفنگ :.

بحکم لکد زنان و جوانمردی عنان اسر شق :. زشتی کم سنی الفذر

شنیده بگو :. که خبر زبر شکم گشته سم چو کعب طبق نخورده

نه و گاهی بعمر خود کاه :. تکشته آب گوارا بکام او ملحق :.

رفته بند او بخاطر از استماع :. با وند داده معلم بغیر کورستی :.

و ز انداز خمش فتیلهای چراغ :. شدالف قالیش انسان

شبیه چون نازورف ؛ بجذبه کهکشان آب میخورد لاجاب ؛ ز بسکه گشته
لبش حاکی کف چون زیبق ؛ از تشنه کشند زلبش زو نیامد بر سر نیکی
نشان لالای حل ولرکشته مستغرق ؛ ز بسکه گشته بحر او وجود کش
از پیری پیکش اشاره شود رنج چون زیبق ؛ ز دو ردو جوله
وخارشت و ز مربا و شتع چهار پای کره چون رباعی معلق ؛ ز بس که داخته
غصوش ز رنج راه سفر ؛ بعضی بال نمانده بحال چون ابریق ؛ ز فرق
تا بقدم یا بقدم ز تیر زخم ناسور شد ؛ ندید صورت مور را بچشم
خود مطلق ؛ نگاه کرد چنین لاغر بدل خواند ؛ هر دو دست به بند
و سکر دم نا حق ؛ اگر جانانه ور مانده را به بخشی ؛ هزار بار نکوید
که ز مهربان خلف احمق چون از طرف ز مرمر نسیم و بحر نگاه
گوهر منعم در یافت ؛ بادیه پیمای طلب خجل و منفعل کرده
خاطر خود را طلبیده فتوح کمک چهار شتر بار بر وادی بر
بلند کوهان و یک دست خلعت خاصه دو و صد تنکه نقد
مرید [illegible] که کامران گشته سر و سامان یافته [illegible]
دوام دولت ما مشغول باشند با طرطور چون مزاج او

میروس وسوداى آن نى تنگ وناموس حواس ابدع ميدهم و افسوس بر
افسوس افزودم وسر تحير بر زانوى تفكر نهادم هر چند دست
و پا زدم کلید امید در مطلب نبردیم نگشود و کشایش صبح نوید روی
نه نمود زیرا که نه یار و نه مخوانند نه فرصت بد برستی و نه مهلت کمر
بستن در ره بلکه گویم و در زمان خود از که هم نظم همه شان حقه باز
کون داده . همه شان خودپسند دون زاده . همه شان روسیاه دیو
لباس . همه شان از کین رنگ گریاس . همه باحق ناشناس سپر انداز
آنچه روبه بجای خود نشیند ایشان . گمان می بردم که اگر اینقدر فرصت
بیابم که پای بر رکاب کتابت دو دست بر عنان آن نظم چو للک رسد
دست ایشان هرگز بپایم نرسد و گاهی بر خود می شمردم که اگر تغافل
کنم و تغافل گذاشتن تمیز ندارد نیستی است و اگر بر نجا آمل زنم
ملاحظه رنگ آشنی جان شیر بیت من ابله گوسفندی می یاد آواز
بلند بر از نخوت رنگ رنگ آمیزی نقش هست . و در افتادن
نتیجه در نفس است . بوجود دال سیاه و حیح بسیار . که هر یک
شنه از یک خیز و خر بخوانند جز ایستادم بغیر اینها داد اعراض کشی نیست .

یکی چندان که از ایشان دوری نشسته

بر بدیم اشعار را با فکر واندر نشین ⁂ رمیلم در کنار رشک خوب بنی
خود و نند در زیر فجار و مکار ⁂ بفضل خوب بنی بحر را انگندار

تمام شد

کنایات در ادب فارسی

٥

درک کامل ادبیات امروز فارسی بطور اعم بدون گذر از گذرگاه استعارات و کنایات نه تنها برای دانشجویان این رشته بلکه حتی برای ایرانیان و فارسی زبانان نیز بلا اشکال نیست . امروزه آشنایی با کنایات در ادبیات فارسی یک ضرورت است . درین رابطه موسسهٔ انتشارات امیرکبیر تهران در سال ۱۳۶۴ ه‍ ش مجموعه ای از کنایات را تحت عنوان « فرهنگ کنایات » بچاپ رسانده است ، مؤلف این اثر مفید آقای منصور ثروت است که مجموعه جالبی از کنایاتی را که در ادبیات فارسی بکار رفته ، گرد آوری نموده و در اختیار علاقمندان قرار داده است .

کنایه چیست ؟ کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند . پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب میکند و بکار میبرد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به دور منتقل گردد ، چنانکه بگویند « پخته خوار » به معنی مردم تنبلی که از دسترنج آماده دیگران استفاده میکنند ، یا « پشت گوشش فراخ است » ، یعنی دیر جنب است و کمتر به گفته ها و وعده های خود عمل میکند یا به گفتار دیگران چندان وقعی نمی گذارد .

باید توجه کرد که بین مجاز و کنایه تفاوت اندکی وجود دارد . در مجاز

(استعمال لفظ در غیر معنی اصلی و ما وضع له حقیقی به مناسبتی) حضور قرینه ای منصرف کننده ذهن از معنای اصلی باعث میشود شنونده به مراد ثانوی توجه کند و حقیقت در پرده گمنامی (گمان و ابهام) افکنده شود ولی در کنایه این قرینه نیست پس هر دو معنی کنار هم هستند، فقط غرض گوینده معنای دور دست است.

مؤلف ما علت این تألیف خود را بدینقرار توضیح میدهد که درست است:

"یکی از مشکلات در خواندن متون کهن ادب فارسی، فهم معانی ترکیبات و مفردات مجازی است. این مشکل در پهنه نظم بیش از نثر رخ می نماید و خواننده ناچار از رجوع به فرهنگ هاست تا گره کار را به نحوی باز گشاید، نبودن فرهنگی اختصاصی در این زمینه و الزام جستجو و رویت فرهنگ های متفاوت، جهت درک معانی مجازی مفردات و ترکیبات، علاوه بر آن که امری وقت گیر بود بلکه مستلزم تهیه فرهنگ های گوناگونی هم بود تا در کنار دست باشد و به کمک جوینده بشتابد. بر اساس رفع چنین نقیصه ای بود که به فکر تدوین فرهنگی افتادیم تا باشد گوشه ای از این مشکل را حل کند".

برای تدوین "فرهنگ کنایات" آقای منصور ثروت با بهره گیری از پنج فرهنگ نامه: فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، چراغ هدایت، غیاث اللغات، فرهنگ آنندراج باین اقدام دست زده است. مؤلف مفردات و ترکیباتی که در معانی غیر ما وضع له (کنایه) به کار رفته است از همین پنج فرهنگ استخراج نموده آنها را به ترتیب الفبایی در تألیف مورد نظر خود گرد آورده است.

در اینجا بعضی کنایات از کتاب مورد اشاره برگزیده شده که بنظر ما

در ادبیات فارسی فراوان بکار رفته است ، از آنجائیکه این نوع فرهنگ ها
در فارسی کمتر در دسترس عموم علاقمندان قرار میگیرد بنظر میرسد که چاپ
بعضی کنایات و مفاهیم آنها در این فصلنامه مورد توجه و پسند خاطر خوانندگان
گرامی ما قرار خواهد گرفت ، همچنین اگر خوانندگان دانشمند ما این اقدام را
بنظر احسن نگریستند ، این کار در آینده هم ادامه پیدا خواهد کرد .

(مدیر)

آب : مجازاً فیض و عزت و رونق
و خوبی ، درخشندگی و تیزی تیغ ، طرز
و روش ، طراوت و تازگی ، روح
و شراب خالص و شعرای خراسان
از آب مطلق ، رود جیحون نیت کنند .
آب آتش زده : اشک .
آب از چیزی بردن : خوار و بی‌اعتبار
کردن .
آب از دریا می‌بخشد : یعنی از مال
دیگری بخشش میکند بی آنکه از او
اجازت بگیرد و اندیشهٔ بازپرس نمی‌دارد
آب از دیده پاک کردن : دلاسا
دادن .
آب اندام : زیباتن و خوشرو
و لطیف اندام .
آبای علوی : نه فلک یا هفت کواکب
آب معنوی : استادان و معلمان
و ادیبان .
آب به پرویزن پیمودن :
حرکت لغو و کار بی فایده کردن .

آب بر آتش ریختن : فرونشاندن
و تسکین دادن فتنه و آشوب است.
آب بر چهره ریختن : رونق رفته
باز آوردن .
آب به ریسمان بستن : تلاش
بجد نمودن در حصول آنچه میسر نباشد .
آب بسته : شیشه و آنرا آب
خشک نیز خوانند ، شیشه و آبگینه
و بلور ، یخ و تگرگ و ژاله ، تیغ ، خنجر ،
برف .
آب به گلویش فرو نمی‌رود :
خستت و بخل .
آب حسرت : آرزو و تمنا
استعمال این بالفظ در دیده و در دهان
و در حلق هر سه آید .
آب در جامهٔ کسی ریختن :
هراسیمه و مضطرب گردانیدن .
آب در چیزی بودن :
مغشوش و غیر خالص بودن چیزی .
دغلی

آب در چیزی کردن : دغلی به کار بردن .

آب در هاون سودن : کار بیهوده کردن . مرتکب امری شدن که نتیجه نداشته باشد . کار ناممکن کردن .

آب و دست : شخصی که بزرگ مجلس بود و آرایش صدر از او باشد رسالت پناه [محمد ص] .

آبله بر پای ریختن : عبارت از گریزانیدن و سرگشته و آواره کردن عاجز و درمانده گردانیدن .

آتش افروختن : فتنه و شورش انگیختن .

آتش بی دود : آفتاب ، غضب ، می ، لعل و یاقوت ، عقیق سرخ .

آتش زبان : تیز زبان ، سخن گوینده ، جلد حرف زنند ، شاعر فصیح کلام .

آتشکدهٔ بهرام : برج حمل .

آستین بالا زدن : مهیا شدن در کاری .

آستین بر گناه کشیدن : عفو کردن گناه بخشیدن .

آسمان را با بر پوشیدن : پنهان ساختن امری که در نهایت ظهور بود

آفتاب بر سر دیوار شدن : نزدیک رسیدن زمان ، انتهای عمر و دولت .

آفتاب را به گز پیمودن : کوشش بی فایده نمودن .

آلوده دامن : گناهکار ، فاسق ، عاصی ، فاجر ، مردم نامتقید .

آوازه گشتن : شهره شدن سرگشتن .

آهن جان : مرد سخت و سختی کش ، دلاور .

آهوی شیر افگن : چشم محبوب ، ساقی .

ابجد تجرید نبشتن : خودی و مزاحمت

نفس بیرون آمدن و مجرد گشتن ، ترک خواهش و آرزو کردن از ما سوی الله مجرد گشتن .
ابرو به هم درکشیدن : خشم گرفتن ، بی دماغ شدن .
ابلق ایام : دنیا ، روزگار ، شب و روز
ابن الصبح : خورشید ، حرام زاده .
ابن الوقت : شخصی که تنها به مقتضای وقت عمل کند و حقوق سابقه را مطلقاً در نظر ندارد ، شخصی که تنها به مقتضای وقت عمل و معامله نماید : سابقه و لاحقه را مطلقاً در نظر ندارد .
از پوست بیرون آمدن : ترک تعلقات کردن
از ته ریش گذشتن : فریب دادن ، از جا بر آمدن ، از حالت نیک به حالت بد رفتن .
از جا بر آمدن : بی حوصلگی کردن .

از چشم افتادن : بی اعتبار بودن در نظر کسی ، از رتبه انداختن ، بی اعتبار شدن و کردن ، بی اعتبار شدن در نظر کسی .
از دست بر آمدن : ممکن و میسر بودن
از دست رفتن : بی خودی ، بی اختیار اضطراب کردن .
از دهان مار بیرون آمدن : راست که هیچ کجی در او نباشد
از سر سوزن بیرون شدن : کمال سهولت در رفع چیزی .
از قیمت افتادن : از بها افتادن
از موم سنگ ساختن : کار عجیب و غریب کردن .
اسب افکن : مرد دلاور و بهادر که یکه و تنها در میان فوج غنیم تازد .
استخوان در گلو گرفتن : رنج و محنت کشیدن
اسفل السافلین : هفتمین طبقه دوزخ که زیر همه طبقات دوزخ است .

اشتر دل : بی‌دل، ترسنده، نامرد، بد دل، کینه دل، مردمی که این صفت داشته باشند.

اشتر گربه : چیزهای نامتوسط و نامناسب است، چنانکه شتر با گربه مناسبتی ندارد.

اصحاب منقل : یعنی یاران بمصحبت که در زمستان بدور منقل حلقه زده می‌نشینند و از هر باب باهم حرف میزنند، مجازاً ارباب مشورت یاران بمصحبت.

ام الارضین : مکهٔ معظمه.

ام الکتاب : سورهٔ فاتحه، قران مجید، لوح محفوظ، آیات محکمات.

امروز فردا کردن : به چیزی کسی را از سر وا کردن، دفع الوقت، تعلل.

انگشت بر حرف نهادن : عیب گرفتن، نکته گیری.

اهل نشست : تارک دنیا، گوشه نشین، درویشان تارک دنیا.

با تیغ و کفن آمدن : آمدن با کمال عجز و عذر خواهی. این در اصل عذر خواهی است که پیش سلاطین میکردند.

باد آورد : چیزی که مفت و بی تعب بدست آید.

باد پر : شخصی که پیوسته حرف دلرا نه گوید لیکن کاری از او نیاید.

باد دست : مسرف، بیهوده خرج تلف کننده، کسی که مال را جلد خراب و پریشان کند.

باد سر : صاحب نخوت، گردنکش متکبر.

باد عیسی : دم مسیح که بدان حیات اموات میگردد.

بازیچهٔ روم و زنگ : روزگار، مسخرهٔ شب و روز، مسخرهٔ روزگار.

باغ باغ : بسیار شگفته و خرم.

باغ سبز نمودن : وعده‌های دروغ کردن و فریب کردن .

بالادست : صدر مجلس، حریف غالب، هر چیزی که نفاست تمام دارد .

به انگشت شمار کردن : سهولت حساب .

با هم شیر و شکر بودن : غایت محبت، نهایت آمیزش و دوستی میان دو کس .

به بازار افتادن : فاش و رسوا شدن و کردن .

به بال دیگری پریدن : کارها به حمایت حامی از پیش بردن، به حمایت دیگری کاری کردن، به زور و حمایت و مدد کسی کار کردن .

به چراغ رسیدن : رسیدن به دولت، رسیدن به خدمت بزرگ .

بچهٔ خونین : اشک چشم، اشک گلگون، اشک خونین .

به خاک افگندن : مظلوم و خوار کردن، تظلم کردن، بخواری و زاری افگندن .

بخت دندان خای : طالع ناموافق، بخت ناساعد .

بدست و دندان نگاه داشتن : محافظت کردن به جد تمام .

بدگوهر : بدذات، بداصل .

بدمزگی : سردمهری میان دوستان .

برافشاندن دست : رقص نمودن .

بر چشم گفتن : قبول کردن .

بر خر خود سوار شدن : به مکافات عمل خود گرفتار آمدن، به پاداش کردار خود رسیدن .

بر خود گرفتن : پذیرفتن، قبول کردن، در خود جای دادن .

بر روی دریا پل بستن : امر محال کردن .

بر سر بازار نهادن : غایت آشکارا کردن، شهرت دادن .

بر سر شیر نر زین نهادن : نهایت غلبه و افزونی کردن، کمال قدرت و غلبه، بر شیر زین نهادن

به زیر قلم داشتن : مطیع و منقاد داشتن، مسخر و محکوم کردن.

به سر دویدن : دویدن بکمال سرعت و مبالغه کردن در آن

به گل گرفتن : خس پوش کردن مخفی نمودن.

بنیاد به آب بردن : بنیاد استوار کردن

بنیاد بر یخ نهادن : بی مداری بی ثباتی

بوالفضول : یاوه گو

بوریا پوشی : کمال افلاس که برای پوشیدن غیر بوریا نباشد.

بوقلمون : کسیکه هر ساعت خود را برنگی وانماید، دنیا و عالم است بسبب حوادث، مجازاً؛ حربه، نام مرغی که هر لحظه برنگ دگر نماید، حربا.

بی دست و پا شدن : سراسیمه گردیدن، از کار رفته.

بی دهن : کسی که بر سخن گفتن قدرت نداشته باشد.

بیرون افتادن : آشکارا کردن.

بیضه بر سر کسی شکستن : مغلوب ساختن کسی، دومی رسوا نمودن.

به یک چشم دیدن : تفاوت نکردن در گدا و توانگر.

به یک قلم : تمام و مجموع به.

پا از حد بیرون بردن : از حد خود بیرون آمدن.

پا از گلیم دراز کردن : از حد خود بیرون آمدن

پا به دور سر کسی گردانیدن : عاجز ساختن

پا در رکاب : مهیا بودن، مستعد شدن شرابی که مایل بترشی شده باشد.

پا در گل : مقید، گرفتار.

پا در هوا : چیز بی اصل، هر چیز بی اصل عموماً و حروف خصوصاً.

پا سبز : دلیل ، رہنما ، میانجی دلال ، شوم قدم .
پا لغز : جرم ، زلت ، خطا .
پای از شادی بزمین نرسیدن : خوشحالی مفرط ، نهایت خوشی ، نشاط بهم رسیدن .
پای کسی بر زمین آوردن : زبون ساختن ، بر زمین زدن .
پای نهادن بر چیزی : ترک کردن آن چیز .
پشت خم دادن : تواضع ، فروتنی .
پشت بر دیوار دادن : کمال قدرت و استظهار به چیزی .
پشت نمودن : روی برگردانیدن ، ترک دادن ، روگردان شدن ، گریختن .
پلنبه در گوش : شخص غافل ، سخن نشنو ، ناشنوا .
پنجه در پنجه آوردن : حریف کسی شدن .

پوستین دریدن : افشا نمودن راز .
پهلو تهی کردن : پرهیز کردن ، کناره نمودن از کاری و چیزی .
پیراهن کاغذی : روشنی صبح ، دادخواهی ، شعاع آفتاب ، روشنی صبح صادق ، دادخواهی مظلوم ، زیراکه در قدیم الایام متعارف بوده که مظلوم پیراهن کاغذی می پوشید که به مظلومیت شناخته شود و بپای علم داد یعنی علم عدل میرفت تا پادشاه داد او را از ظالم بستاند و او را کاغذی جامه نیز گویند .
پیش کسی ریش داشتن : حرمت ، اعتبار داشتن .
پیل را هندوستان یاد دادن : از در مستی و شورش آوردن پیل را .
تباشیر صبح : روشنی اول صبح ، سفیدی اول صبح .
تخت روان : آسمان ، تخت حضرت سلیمان ، اسب و مرکوب خوش رفتار ، چار ستاره ،

نعش از بنات النعش .
ترک فلک : مریخ ، آفتاب
ترک معربد .
تشنهٔ چیزی بودن : بسیار مشتاق
بودن ، اشتیاق به چیزی .
تلخ شدن خواب : ناخوش
و بی مزه شدن خواب .
تنک حوصله : کسی که اغماض
حال دراز نتواند کرد ، دون همت .
تنگ آمدن از چیزی : عاجز و
ملول شدن .
تنگ دست : مفلس ، بی چیز
ممسک ، بخیل ، مسند کوچک بدستی
که کم بدست آید .
تنگ دل : ملول ، ناخوش
ثانی اثنین : مثل ، مانند
نظیر .
جا گرم کردن : قرار گرفتن در
جایی تا دیری ، جای قرار گرفتن
مراقبه رفتن .

جان بر میان بستن : آماده شدن
برای کاری .
جان در پای کسی ریختن : جان
در پای کسی افشاندن .
جان و یک قالب : کمال اخلاص
که باتحاد و یگانگی کشد ، در عرف
یک جان و دو قالب گویند ،
نهایت مهر و محبت .
جوز بر گنبد انداختن : کارهای
بی حاصل کردن ، حرکت لغو و بی حاصل
گوز بر گنبد افشاندن .
جهان سیاه کردن : خراب و
ویران کردن ملک .
چادر احرام : برف .
چار تکبیر زدن : ترک کلی
کردن ، تبرای مطلق از ماسوی نمودن ،
نماز جنازه که بعد از آن میت را وداع گویند ،
ترک کردن همه چیز ، نماز جنازه کردن
که در نماز جنازه چهار تکبیر
مقرر است .

اخبار فرهنگی و ادبی :

● دوازدهمین کنفرانس استادان فارسی هند (اجلاسیهٔ بین المللی) در ۲۸ - ۳۰ دسامبر سال ۱۹۸۹ در دانشگاه دهلی تشکیل گردید.

این کنفرانس، چنانکه مستحضر هستیم، هر سال در دانشگاه هندی برگزار میگردد. اولین مرتبه بود که دانشگاه دهلی اجازه داد اجلاسیهٔ بین المللی آن برگزار گردد. افتتاح کنندهٔ این نشست پرفسور ستیش چندرا، استاد نامدار تاریخ هند قرون وسطی و رئیس اسبق کمیسیون اعانهٔ دانشگاه های هند بود. در این کنفرانس که با حضور سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای ابراهیم رحیم پور، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران جناب آقای محمد حسن شاهنگیان، نمایندگان دیگر از سفارت جمهوری اسلامی ایران و افغانستان شروع بکار کرد، استادان محترم زبان و ادبیات فارسی از جمهوری اسلامی ایران، افغانستان، شوروی (تاجیکستان) بنگلادیش و هلند که بدعوت انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی سراسر هند و کنفرانس مذکور به هند تشریف آورده بودند حضور داشتند. بیشتر سخنرانان درین اجلاسیه به وضعیت کلیدی زبان و ادبیات فارسی اشاره نموده خواستار حراست از زبان و ادبیات فارسی درین سرزمین شدند. این کنفرانس تا سه روز ادامه پیدا کرد در اجلاسیه های مختلف این کنفرانس، استادان فارسی از سراسر هند و حوزهٔ زبان فارسی در جهان مقالات ادبی و تاریخی و تحقیقی خود را قرائت کردند

شور و بحثهای پرمایه که پس از هر مقاله و در اطراف موضوع میشد نشان داد
که پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند و خارج از هند نسبت به
مسایل و تاریخ این زبان و ادبیاتش آشنایی کامل داشته، و در تلاشند
در بارۀ بعضی جنبه های تاریخ ادبیات فارسی که تا کنون چنانچه باید روشن
نیست، اظهار نظر کنند.

حضور و شرکت فعال جناب آقای استاد دکتر سید جعفر شهیدی،
پرفسور دکتر اسلامی ندوشن، استاد دکتر اسماعیل حاکمی از ایران، آقای
استاد عبدالله غفاروف، آقای عاصموف، آقای روشن
از تاجیکستان شوروی، آقای پرفسور کلیم سهسرامی از بنگلادش، جناب
آقای استاد احمد جاوید، رئیس اسبق دانشگاه کابل از افغانستان
جناب آقای دکتر حکیم الدین قریشی از هلند درین کنفرانس رونق بی حدی
به دوازده همین نشست استادان زبان و ادبیات فارسی در هند داده بودند.

● دانشگاه دهلی در روز سی ام ژانویۀ سال ۱۹۹۰ سیمینار یک روزه ای
را راجع به نثر معاصر فارسی تشکیل داد. در این سمینار استادان فارسی
از سه دانشگاه مختلف در دهلی، دانشگاه دهلی، جامعۀ ملیۀ اسلامیه و دانشگاه
جواهر لعل نهرو، شرکت کردند. جناب آقای محمد حسن شاهنگیان رایزن
محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نه تنها در اولین اجلاسیۀ این سمینار
شرکت کردند بلکه سخنرانی بارزی در بارۀ نثر معاصر ایراد فرمودند و ویژگی ها
و خصوصیات نثر معاصر فارسی بعد از انقلاب اسلامی را تشریح کردند.

● رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو از ۲۴ اوت سال ۱۹۹۰

مطابق با دوم شهریور ۱۳۶۹ نمایشگاه آثار هنرمندان هندی را ترتیب داد. آثار خطی سه تن از این هنرمندان بنامهای آقایان محمد یاسین، رضا زیدی وسرفراز زیدی به معرض نمایش گزارده شد. این نمایشگاه با حضور جمعی از هنرمندان وهنردوستان هندی وغیرهندی وهمچنین برخی از مسئولین وهمکاران نمایندگی های فرهنگی وسیاسی ودانشجویی جمهوری اسلامی ایران وگروهی از خبرنگاران ومنتقدین هنری هند توسط آقای ناند دیو رئیس اداره هنرهای زیبای دولت هند افتتاح گردید. تعداد زیادی هنردوستان به تماشای آثار ارائه شده پرداختند واز این اقدام مفید تقدیر نمودند.

● از ۱۹ تا ۲۶ فوریه ماه سال ۱۹۹۰ سمینار درباره روش تحقیق وتدریس در زبان فارسی در دانشگاه دهلی برگزار گردید.

تقریباً سی نفر دانشمند واستاد زبان فارسی از دانشگاه های مختلف هند در این سمینار شرکت کردند وتجربیات ومشاهدات خودشان در زمینه تحقیق وتدریس در زبان فارسی را با یکدیگر رد وبدل نموده، سعی کردند که در جد وجهد های تحقیقی وتدریسی خود جدیدترین راه وروش را اتخاذ نمایند. درین سمینار حضور فعال رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بحثهای در پیرامون موضوع سمینار شوری مضاعف بخشید. در پایان سمینار ضیافت شامی بافتخار دانشمندان محترم واستادان گرامی شرکت کننده در این سمینار توسط رایزنی فرهنگی دولت جمهوری اسلامی ایران ترتیب داده شد.

● اولین سمینار بررسی ونقد ادبیات معاصر ایران با شرکت بیش از ۵۰ نفر

از نویسندگان، ادبا، اندیشمندان، منتقدین و شعرای از پاکستان و سراسر ایران در تالار شهید آیت الله دستغیب در شیراز برگزار شد و تا سه روز ادامه پیدا کرد.

در جلسهٔ افتتاحیه سمینار آقای نادر گجوری، مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارسی که در آن معاونین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی آقایان صباح زنگنه و کرمیان و جمعی از مسئولین دیگر حضور داشتند گزارشی از نحوه برگزاری سمینار و موضوعات مورد بحث در آن ارائه داد.

در جلسات مختلف این سمینار آقای احمد آرام پیرامون درست نویسی، محمد رضا رهگذر در رابطه با ده سال قصه جنگ، محسن سلیمان در خصوص عوامل رشد نویسندگان حرفه ای و دکتر مهر نور و محمد خان از پاکستان به بحث پیرامون جایگاه ادبیات معاصر در شبه قارهٔ هند سخنرانی کردند. دکتر یعقوب آژند به مقایسهٔ دو سبک قصه نویسی، مرتضی سرهنگی در خصوص ادبیات مقاومت در دفاع مقدس و نادر ابراهیمی در رابطه با تاریخچهٔ فشردهٔ ادبیات داستانی صحبت کردند. همچنین مصطفی رحمان دوست در خصوص موقعیت شعر کودکان در ادبیات معاصر، رضا سید حسینی در خصوص زمان امروز، مهدی سحرانی در رابطه تکنیک و محتوا در هنر، دکتر ابوالقاسم رادفر در مورد جایگاه ادبیات جهان، هدایت الله بهبودی در خصوص ادبیات مقاومت در جنگهای ایران و روس، قاسم علی پیرامون نثر داستان صحبت کردند. در سومین و آخرین روز سمینار دکتر صالح حسینی تحت عنوان نگرشی بر سبک ها و مکتب ها ی داستانی در ایران، علی موسوی

گرما رودی پیرامون نگاهی به شعر، شمس آل احمد در خصوص قصه‌نویسی در ایران و تحلیل و نقد ترجمه در ادبیات جهان، دکتر عباس علی رضایی در مورد ادبیات مقاومت و احمد عزیزی در مورد نیازهای ادبیات معاصر و دکتر قدم علی سرامی در بارهٔ رسالت ادبیات و مسئولیت ادبیات سخنرانی کردند.

● برای ما هندیها باعث افتخار و خوشحالی است که استاد گرامی و محقق نامدار ما جناب آقای پرفسور نذیر احمد به نخستین جایزهٔ ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار (ایران) نایل آمدند. از طرف خدمتگاران و پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند به خدمت آن استاد ارجمند تبریکات صمیمانه را تقدیم می نمائیم و از خدای متعال مسئلت داریم که استاد گرامی را برای خدمات شایسته از زبان و ادبیات فارسی با سلامتی بهداشت از همه آفات نگهدارد.
شایسته میدانیم که از متقامات ارشد موقوفات دکتر محمود افشار تقدیر نمائیم که انها با انتخاب استاد گرامی جناب آقای پرفسور نذیر احمد برای این جایزهٔ وقیع خدمات ارزندهٔ دانشمندان هندی در زمینه زبان و ادبیات فارسی را اولین مرتبه رسماً شناخته اند. امیدواریم که اعطای این جایزه به استاد و دانشمند معروف هندی باعث تشویق استادان و دانشمندان دیگری هم خواهد شد که با توجه و علاقمندی زیادی درین زمینه کارهای ادبی و تحقیقی خودشان را ادامه دهند.

جلسه‌ای که جایزهٔ مذکور در آن به استاد نامبرده اعطاء گردید در
روز ۲۸ آذرماه ۱۳۶۸ ش به ریاست جناب استاد محیط طباطبائی
برگزار گردید. جناب آقای دکتر ایرج فاضل، رئیس شورای تولیت
موقوفات دکتر محمود افشار و وزیر بهداشت، درمان و آموزش
پزشکی جمهوری اسلامی ایران، با سخنان خود این جلسه را گشایش
دادند. جناب استاد دکتر سید جعفر شهیدی دربارهٔ هدف موقوفه و
جوایز آن توضیحاتی ایراد فرمودند. سپس جناب آقای دکتر محمد حسن
مشایخ فریدنی دربارهٔ «هندوستان: قلمرو تاریخی زبان فارسی» اظهاراتی
ابراز داشتند و جناب آقای عزیزالدین عثمانی، دبیر اول (امور فرهنگی)
سفارت هند در ایران سرگذشت خدمات علمی استاد نذیر احمد را
اظهار کردند و جناب آقای محمد محیط طباطبائی رئیس این جلسه جایزه
و منشور آن را به استاد محترم اعطاء فرمودند و این جلسه با اظهار
تشکر از استاد نذیر احمد به پایان رسید.

معرفی کتاب :

اسم کتاب : نگاهی به جغرافیای هند قرون وسطی (سه جلد)

مؤلف : پرفسور محمد اظهر انصاری

مقدمه و ترتیب : پرفسور جاوید اشرف و آقای تسنیم احمد

ناشر : ادارهٔ ادبیات دهلی، ۲۰۰۹، کوچهٔ قاسم جان، دهلی، ۱۱۰۰۰۶

سال نشر : ۱۹۸۹ م

بها : جلد اول : ۸۰ روپیه، جلد دوم : ۱۰۰ روپیه، جلد سوم : ۱۲۵ روپیه

کتابی است در سه جلد که پرفسور محمد اظهر انصاری آنرا تألیف نموده و دو نفر شاگرد ارجمند مؤلف پرفسور جاوید اشرف، دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو و آقای تسنیم احمد، شورای تحقیقات تاریخی هند، دهلی نو آنرا ترتیب داده مقدمه ای تاریخی برای هر سه جلد نوشته اند.

پرفسور محمد اظهر انصاری استاد و دانشمند معروف رشتهٔ تاریخ هند

قرون وسطی بعد از تکمیل تحصیلات خود در رشتهٔ تاریخ از دانشگاه اله آباد در خود دانشگاه اله آباد ، جامعه ملیهٔ اسلامیه و سپس در دانشگاه جواهر لعل نهرو به تدریس تاریخ پرداخت و بعد از خدمات شایانی سی ساله در همین رشته وی حالا بازنشسته شده است .

پرفسور انصاری اولین مرتبه تاریخ جغرافیای هند قرون وسطی را (از قرن هشتم تا پیجدهم میلادی) از سی وچهار مأخذ ترکی ، عربی و فارسی ترتیب داده است ، برای ما پاسداران فارسی و خدمتگاران به زبان و ادبیات فارسی باعث خوشوقتی است که بیشتر مآخذ مؤلف در این کتاب بزبان فارسی است ، باید یاد آور شد که علاوه بر تاریخ و ادبیات و آثاری مربوط به رشته های گوناگون علوم اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی وغیره جغرافیای هند قرون وسطی هم بزبان فارسی حفظ و به نسلهای امروزی منتقل شده است ، برای شناسایی بهتر این تألیف پرفسور اظهر انصاری باید اسامی مآخذ او را در زیر بیاورم :

جلد اول :

۱ ـ کتاب الهند : البیرونی
۲ ـ مسالک الابصار فی ممالک الامصار : شهاب الدین العمری
۳ ـ رحله : ابن بطوطه
۴ ـ ظفر الواله : عبدالله محمد المکی الآصفی الالوغ خانی حاجی الدبیر
۵ ـ توزک بابری : بابر پادشاه تیموری هند .

جلد دوم:

۱- طبقات ناصری: منہاج سراج۔
۲- تاریخ فیروزشاہی: ضیاء الدین برنی۔
۳- تاریخ فیروزشاہی: شمس سراج عفیف۔
۴- انشای ماہرو: عین الملک۔
۵- تاریخ اکبری (تاریخ قندہاری): محمد عارف قندہاری۔
۶- تاریخ قطبی: حسینی۔
۷- آئین اکبری: ابوالفضل۔
۸- ہفت اقلیم: امین احمد رازی۔
۹- لطایف فیاضی: نورالدین۔
۱۰- منتخب التواریخ: عبدالقادر بدایونی۔
۱۱- توزک جہانگیری: جہانگیر بادشاہ تیموری ہند۔
۱۲- اقبال نامۂ جہانگیری: معتمد خان بخشی۔
۱۳- ذخیرۃ الخوانین: شیخ فرید۔
۱۴- تاریخ داؤدی: عبداللہ۔

جلد سوم:

۱- پادشاہ نامہ: محمد امین قزوینی۔
۲- چہار چمن: چندر بھان برہمن۔
۳- عمل صالح: محمد صالح کنبوہ۔

۴ - منتخب اللباب : خافی خان .

۵ - تاریخ هند : رستم علی .

۶ - تاریخ بهادر شاهی : خوشحال رای

۷ - سفرنامه مخلص : آنندرام مخلص .

۸ - لب التواریخ : رای بندرابن .

۹ - حدیقة الاقالیم : مرتضی حسینی .

۱۰ - مرآت احمدی : علی محمد خان

۱۱ - ریاض السلاطین : غلام حسین زید پوری

۱۲ - خلاصة التواریخ : سبحان رای .

۱۳ - مجموعهٔ فیض : سندرلال .

۱۴ - مجموعهٔ خطوط تاریخی : نامعلوم

۱۵ - مرقع دهلی : قلی خان .

چنانکه از فهرست بالای ۳۴ مأخذ کتاب بدست می آید این کتاب دارای اهمیت فراوانی است که دران تعداد زیادی مآخذ مربوط مورد استفاده قرار گرفته است . باید عرض شود که بعضی ازین مآخذ مؤلف تاکنون چاپ نشده است و همچنین نمیتوان گفت که این فهرست کامل آثاری مربوط به جغرافیای هند قرون وسطی نیست . علاوه بر این منابع و مآخذ ، آثاری دیگر هم وجود دارد که دارای اطلاعات مفید و معتبر در بارهٔ جغرافیای هند میباشند و در اینجا تنها به تذکره های شعرا و ادبا و عرفا اشاره میشود که اطلاعاتی بارز در بارهٔ جغرافیای هند در آنها گنجانده شده و در این کتاب از آنها استفاده نشده است .

مؤلف این کتاب تنها اقتباساتی مربوط به جغرافیای هند راکه شامل حقایقی دربارهٔ زندگانی اقتصادی، فرهنگی و باستانشناسی است، گردآورده است. همهٔ این اقتباسات بزبان فارسی است و در آخر جلد دوم و سوم ضمیمه شده است. بدیهی است که پرفسور محمد اظهر انصاری برای اخذ مطالب خود لازم بود مآخذ خود را از اول تا آخر مورد مطالعه قرار دهد و اطلاعات مطلوب راکه در سراسر اثری در لابلای صفحات مختلف قرار دارد، جمع آوری نماید، مؤلف این کار مشکل را با دقت و توجه زیادی و به نحو شایسته ای انجام داده است و بار دیگر باثبات رسانده است که اگر میخواهیم جنبه های مختلف و معتبر زندگانی قرون وسطی را روشن سازیم به منابع و مآخذ بزبان فارسی باید رجوع کنیم و در نتیجه سر و صورت حقیقی و دقیق آن دوره را ترسیم کنیم.

پرفسور جاوید اشرف و آقای تسنیم احمد خلاصه اقتباسات فارسی را بزبان انگلیسی برگردانده اند، مقدمهٔ این دو نفر دانشمند به هر سه جلد از لحاظ تاریخ و جغرافیا و تاریخ اجتماعی هند باید مورد توجه قرار گیرد، بعضی عقایدی مربوط به این موضوع که قبلاً شایع بود، نظر به نتایجی که با چاپ این کتاب بدست آمده، در مقدمه مورد تکذیب قرار گرفته و حقیقت حال روشن ساخته شده است. دربارهٔ بعضی محصولات هند که فکر میکردند از خارج وارد به هند است، معلوم شده است که از محصولات هند میباشد و از اینجا به کشورهای خارجی صادر گردیده است، در این ضمن گفته میشود که پرتغالی ها ذرت را دوران قرن هفدهم میلادی به هند آوردند، این عقیدهٔ اروپایی ها را همه باور میکنند، کسی به آن اطلاعی که برنی در تاریخ فیروزشاهی داده توجه نکرد.

در آن کتاب قرن چارد هم آمده که ذرت در آن زمان یکی از محصولات هندی بوده و ابن بطوطه در رحله از برلی تصدیق میکند .

خلاصه اینکه کتاب مورد نظر تاریخی و جالب و معتبر مساعی هندیهای قرون وسطی برای پیشرفت کشت و کار ، توجه به کندن کانالها ، شجرکاری رد و بدل انواع مختلف محصولات بویژه میوه های خشک و تر با کشورهای همسایه و توجه به پروراندن نسل های جانوران خانگی و شکاری ، آبادانی شهرها ، جاده ها طرح ریزی شهرها ، شهرکده ها و روستاهای جدید ، ساختمان های مختلف نهادن باغها و چمن زارها و غیره میباشد .

مؤلف اقتباسات مآخذ فارسی را به ترتیب تاریخ و زمان تألیف آنها گرد آورده ، بنابراین تاریخچه تحولاتی راکه در نثر فارسی در هند بوجود آمده میتوان از این اقتباسات مشخص ساخت ، بعلاوه از بیشتر این اقتباسات بدست می آید که نویسندگان فارسی در هند از لغات هندی زیاد استفاده کرده اند و آنها را به آثار فارسی خود آنرا دانه گنجانده اند ولی این روش نویسندگان در زمان تیموریان هندی تا حدی تغییر یافته بود و علتش اینست که تعداد زیاد نویسندگان این دوره ایرانی الاصل بودند و غالباً سعی کردند اصالت فارسی را حفظ کنند و در نتیجه لغات و ترکیبات هندی در آثار آنها یا نیست و یا اگر هست بسیار نادر است .

با چاپ این کتاب باید خوشحال شد زیرا که این کتاب آشکار میسازد که حداقل مؤرخین عصر ما متحضر هستند که برای شناسایی و بررسی معقول اوضاع مختلف هند قرون وسطی مطالعه عمیق آثاری به فارسی

ناگزیر است و ہمین ناگزیری فارسی در تاریخ ہند باعث حفظ این زبان در ہند و بقای آن در آینده خواهد شد ۔

قطعهٔ تاریخ ارتحال آیة اللہ سید شہاب الدین مرعشی نجفی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

فاتحہ باب الف لام میم

مرعشی آن نابغهٔ صاحب زمان — حجت اسلام و شریعت مدار
سید عالی نسب و پاکذات — بحر قدس راست در شاہوار
رخت سفر بسته ز دنیای دون — گشت به دار ابدی رہسپار
طایر روحش چو به پرواز شد — در حرم خلد گرفته قرار
پیرہن فقه شده چاک چاک — شرع پیمبر بغمش سوگوار
سجده گزار رهٔ تسلیم و امر — متقی و زاہد و شب زنده دار
دانش و فکر و خرد و آگہی — گشته ز خود رفته و حیرت شکار
راه نورد رهٔ عرفان را — بود وجودش شجر سایه دار
عالم و دانا و حکیم و خبیر — عبقری و نابغهٔ روزگار
زنده بجا و بد شده مرعشی — مکتبه ای ہست ازو یادگار
حاصل و گشتت کتب را شمار — ضرب چو صد را بزنی در ہزار
آز لفت الجنة للمتقین — گفت بفرقان مبین کردگار
ہفت چو بگذشت ز ماه صفر — روح روان گشت بدار القرار
بود سن ہجری خیر الانام — یازده و چار صد و یک ہزار

۱۴۱۱ھ

سید محمود حسن قیصر امروہوی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران دهلی نو

۱- پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۱) ۱۴۰۶ھ، بها: ۵۰ روپیهٔ هندی
۲- پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۲) ۱۴۰۶ھ، بها: ۵۰ روپیهٔ هندی
۳- عصمت نامه یا داستان لورک و مینا، تحقیق پرفسور سید امیر حسن عابدی، ۱۴۰۶ھ، بها: ۴۰ روپیهٔ هندی
۴- فهرست نسخه های خطی فارسی، کتابخانهٔ ندوة العلما، لکهنو، ۱۹۸۶م بها: ۲۰۰ روپیهٔ هندی
۵- فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانهٔ حمیدیهٔ بهوپال، ۱۹۸۶م، بها: ۱۰۰ روپیهٔ هندی
۶- فهرست نسخه های خطی عربی کتابخانهٔ ندوة العلما، لکهنو، ۱۴۰۶ھ بها: ۲۰۰ روپیه هندی
۷- فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ راجه محمود آباد، لکهنو، ۱۴۰۸ھ بها: ۲۰۰ روپیه هندی
۸- غزلیات حافظ، بر اساس نسخه مؤرخ ۸۱۳ھ، ترتیب پرفسور نذیر احمد، ۱۴۰۹ھ، بها: ۶۰ روپیهٔ هندی
۹- دیوان حافظ بر اساس نسخه مورخ ۸۱۸ھ، ترتیب پرفسور نذیر احمد ۱۴۰۹ھ، بها: ۱۲۰ روپیه
۱۰- فهرست نسخه های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند، ترتیب دکتر شریف حسین قاسمی، ۱۴۰۹ھ، بها: ۱۰۰ روپیه هندی.